

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232073**

UNIVERSAL  
LIBRARY









کتاب مستطاب سوانح الایام مشاہد الاحوال

جلد

موسوم بسلسلہ العارفين

بنی برکرامت و خوارق عادات و خصایص و فضایل و سیر  
 سلوک سفر و حضر و واردات احوال کسید و چار لیس اسطی  
 ممالک یقین سیاح سالک حقیقت و موعظ و شعاع شریعت المشرقا  
 شایستہ ولی ابن عبد المحم بن عبد المومسی ابن یحیی بن یحیی  
 موسی بن صالح بن محمد بن حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن  
 اسمعیل بن ابی عبد اللہ بن محمد الباقربن علی بن الحسن بن علی  
 بن ابی طالب علیہم السلام و بیان جلال و الامجاد و بشارتین  
 اوقات آنحضرت بیان حقیقت تصوف و صفات الساکین و شافقت  
 انسان کامل سلسلہ طریقت و اصطلاحات صوفیان و صافیان و بیوت مالک  
 مولانا صنع الله نعمه الله سبحی و اتمام اقل اجاب میرزا محمد ملک الجبار بر نور طریقت آم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۹۷۶۵۷

یارب به ثنای خود سخن سازم کن با نعمت حُب خویش هم ازم کن	در کاشن حمد نغمه پردازم کن در ملک سخن وری سرافرازم کن
--	--

لطیفه زلفش که قلم نقاش حضرت بروج کلام بار قام آن رنگت آمیزد حمد صانعی است  
که هر چه و شام فلک لا جورد فام را بمعصفر شفق آرایش نمود و هر یوم سطح این کعبه  
مستدیر اندام را بطلمای محلول عکس شش زینت و زیب فروود و صلوات زاکیات  
جامه بات بر رسول لولاک مخاطب بخطاب و ما ادر ملناک نور شیدا و نبوت  
آفتاب فلک رسالت ماه برج سعادت کرم کرم کفی بالله ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله

شعرا می بر بحر خلق سایه گستر گریست انسان و ملک داخل چرخ حشمت	کوینین یزالد خوار خوان نعمت ملک و جهان طفیل خاک قدرت
---	---

برضا میرا باب استناء ظاهر و اشکار خواهد بود که خط بهشت نزله یزد دار العباد استایل  
ایقان و ارباب غفالت از زمره... سادات عظیم ایشان و... طایفه متعالی مکان  
جمعی کشیر و جمعی غیر و چون شریف این بلده آرایش داده اند و ملاذ و لمجا این طبقه حلیل

القدس سلطان سیم و لایت آفتاب آسمان جلالت ماه برج شرافت و کرامت شعر

امامت نژاد و کرامت سیر

ملاذ تمام کرام بش

ز بطن بتول و ز پشت امام

ز نسل محمد علیه السلام

اغنی سلطان لقباء معارف شعار و مقتدای اولیای موابب دمار قبله اصحاب  
علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و یقین کاشف اسرار انلی سید نورالدین  
نعمه الله اولاد امجاد انحضرت اند که باطن خسته میانشان مطرح لمعات فیوضات  
الهی و ضمیر فیض پذیرشان حبه انوار حقایق نامتسنای بوده است شعر  
ای خاکدست قبله آمل همه از کعبه کوی شت اقبال همه خطمیشان آنسر و واهلی  
نقابت و عرفان ازان نیاده است که خامه واسطی نژاد شمه ازان بیان توان نمود و علو  
مکان آنمرج اصحاب کرامت و یقین ازان رفیعتر است که کند اندیشه بر معارج آن  
راده تواند یافت شعر عالی کهری که قدوه احصا را است از نور ضمیر کاشف اسرار  
آن صف آرای میدان طریقت و راهنمای میدان حقیقت کاشف رموز و ستم  
الاکتفاء و واقف کنوز و علمناؤه من لکنا علما مقتدای سادات عرب و عجم  
بود در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع اولیاء صاحب سعادت که می  
مسالقت میر بود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سرار ادب بر آستان بیت  
اشیانش داشتند و علیای اعلام و سادات ..... و معارف آن ایام درگاه  
کعبه مثالش را قبله حاجات میدانند عظماء و اقطار و انصار روی ارادت و خلاص  
بر عتبہ علیہ و سده سینه آن و لا منقبت نهاده نقش ارادت و اخلاص بر الواح  
خاطر مینگاشتند و در سلک مریدان آن سر طقه کرامت و ولایت انتظام یافته  
صبح و شام با قدم نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند و در بعضی اوقات  
در دارالامان کرمان لوای اقامت می افراخت و پیوسته زبان الهام بیان  
بنظم اشعار کویا میساخت چنانچه دیوان حقایق بیان آن صف آرای میدان طریقت  
مشهور و در آن کتاب افادت آیات اشعاری که شعر بطلی آفتاب دولت

وایضا در همان قصیده فرموده است نور الله سبحانه و مراده

و بنظر در بین کشف یقین مع وزود الراجاب ششی اعتبار نمود . و اند  
از هر صد سال ششی سه مال که میت و شش سال شود بر صد قمری اضافه فرموده  
پیشتر صد و هفتاد و هشت ششی بر نصد و چاه قمری قرار داد فرموده اند که چون

زمستان خمین گذشت ششمش خوش بھار می بینم یعنی پنج زمستان که عبارت  
از چهار سال باشد چون از ششصد و چهار بگذرد نه صد و هشت شود و در نه صد و نه  
نایب مهدی علیه السلام ظاهر شود بسم الله الرحمن الرحیم من کلام نور الله مضجعه

پادشاه تمام داناتی	سوروی باوقار می بینم
بندگمان جناب حضرت او	سر بر تاج دار می بینم

نایب هشت حرف است نون و الف و ی و با و این دولیت و سی یک میشود  
و عدد اسمعیل هادی دولیت و سی و یک است پس محقق شد که نایب حضرت  
قائم آل محمد صلی الله علیه وعلیه اسمعیل هادی باشد که در نه صد و نه غرور کرد و بر یقین  
این رمز رباعی آنحضرت است نور الله مضجعه در نه صد و نه من دو قرآن می بینم  
از مهدی و دجال نشان می بینم دین نوح دگر گردد و اسلام دگر این سر زمان است  
عیان می بینم و له ایضا و نیز فرموده است این هشت حروف نام آن شاه من است  
آنست که آن مظهر الله من است مجموع دولیت و سی یک بشمارش تا دریایی که  
نام دلخواه من است برازکیا پوشیده نماند که سالهای بسیار معموره ربع مسکون به  
سخت تسلط و استیلا، ملوک طوائف و حکام مختلف درآمده استقرار و استمرار یافت  
بود بواسطه مخالفت و منازعت و ایان و فرمان بان امصار و بلدان که مستلزم  
فنا و تباهی احوال جهانست امن و استقامت از ممالک امان و طمینان با  
طریق راهها برخاسته بگردان بی طریق در شهر باخیره و مستولی گشته مزاج بنیه  
عالم از منبج اعتدال بجلی انحراف یافته بود چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلقی پذیرفته  
بود تا که مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین قدر و لطف اعظم حضرت سپهر عزت خورشید  
شوکت قدر قدرت قصاص صولت خلاصه ملوک عالم زنده سلاطین بنی آدم  
ابو البقا السلطان شاه اسمعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بجال اعتدال باز آید باجرم  
سابقه عنایت ازلی آنحضرت را از میان سعادت مندان دوران برگزیده و به تشریف  
گرامی و انتباه الملک اختصاص بخشید و در نه صد و نه داعیه کبیری ستانی و جهان

بانی از ضمیر خورده و آن دور بین آن حضرت سر بر زده بعون آتی در آنک زمان مخیم مملکت  
ایران و توران و دیار بکر و سواحل دریای عمان سخن گردانید و آنرا از قبضه ثقلین تصرف  
کردن گشتان زمان استخلاص نموده جهان را با انواع عدل و احسان بیاراست و سکه را  
از تصرف پادشاهی در بجا و هفت اقلیم مجری گردانیده خطبه اثنا عشریه امامیه بر سر  
منبر نایب افلاک خواند و اگر خدایق روی زمین را بنظر شش شیر ذوالفقار آثار مبنا بعت  
دین حسین حضرت احمد معصومین صلوات الله و سلامه علیه جمیعین آورد و شش

گر نمودی ذوالفقار مر قضا می نامدار  
کس نکشتی هیچ وقت الله اکبر اشکار

بر دشتوران کثور شعور مستور نماز که بسیار از فضیلتی عالی تبار و متورخین بلاغت  
شمار خوارق عادات و احوالات احوال دارالعیسینات و سیر و سلوک سفر و حضر  
که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت کاشف اسرار ازلی شاه  
نور الدین نعمته الله ولی بر خواص و عام هر بلاد ظاهر گردیده در مصنفات کتب مذکور گردانید  
بنده منیع الله نعمته اللهی مسود این اوراق مجمل از مفضل در این صحایف مرقوم  
میسازد بمشبه و کرمه پوشیده نمائاد که مولود آنحضرت ولایت منقبت در دست  
در قصبه کبستان من اعمال برات بوده چنانچه خود آن جناب فرموده است بیت

نعمته الله نور دین دار و لقب	نور دین از نعمته الله می طلب
از رسول الله نسب دار و مقام	خود که دار این چنین دیگر نسب
مدتی بودم مجاور در عراق	گر چه باشم ا صلح از ملک عرب
آب و لطف او از آن مابود	آتش قدرتش از آن بولرب
من مجاور حالیا در ملک فارس	جد من آسوده در شهر حلب

مستقول است که در ایام سه سالگی آنحضرت را کشف قبور حاصل بود و این  
دو بیت بر تریسین حال خود فرموده بیت مرا علمی که اندر سینه دادند  
عجب علمی ولی درسی ندانند بنه سال مرا معلوم کردند که شیخ حله را درسی  
نماوند و وقتی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان

کندن سید التابعین اویس قرنی را در سوافقت دندان مبارک رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم که در غزای تبوک از سنگت مخالفان آزار یافته بود و در حضوره الله  
 بزرگوار ایشان مذکور ساخت آنجناب حاضر بود بخاطر کذرا نیک که چون خدا رسول  
 او را باین امر تکلیف نفرمودند و چرا این ستم بر خود پسندید در همان شب آن سلطان  
 العاشقین در واقعه آن نور طیب بین و طاهرین آمده بلبان حال مضمون این  
 ابیات بر ایشان خواند شعرا می در بای دین بجز صفا من بعشقت حضرت جد شما  
 زرد فاسمی و دودمان طمع کندم از دنیا و عجبی میفرز ع عاشق صادق بعشق روی  
 اگر کشد خود را از من بعد و در مقدمه علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل  
 نموده و علوم بلاغ و علوم فقه و تفاسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی سید  
 شمس الدین کلبی اخذ فرموده در مبادی احوال سنن نصوص الحکم حسب الامر موده  
 این با نظر علم ایشان که آنو شسته حرف میخوانیم این کتاب نیک میدانم با حفظ  
 داشتند تا به یکجا سیکه من شرفیش به طبیعت و چهار سالگی رسید بک لحظه از معنی  
 در مطالعه و مباحث علوم تعاقب نموده تا بر علوم چهار کتاب عالم گردیده طی منازل  
 علوم رسید فرموده علوم معنویه ریاضیه بر ضمیمه غیرش مکشوف گشته این  
 عقل فرموده عقل علم اتم الکتاب حاصل ماست لوح محفوظ حاصل دل ماست  
 آنچه بجز محیط خوانندش نزد ما آن سراب حاصل ماست آن حقیقت که شکل  
 همه اوست مشکل حل و حل مشکل ماست منزلی که دیده در راه منزل  
 چند از منازل ماست اسم اعظم که صورتش باجم جمع معنی و هفت بیکی ماست  
 عشق او قاتل است و ما مقتول جان عالم فدای قاتل ماست نعمه الله بما شده  
 واصل طلبش کن زما که واصل ماست در طلب علوم معنویه الهامه معرفت  
 عشق مرکب شوق در زیر ران در آورده قدم تصدیق در راهی سیه و سلوک  
 فقر و طریق تحقیق درویشی نماده و ذوق عالم نیستی بر نشاء حیاتش غالب گردیده  
 لباس بی اساس مالی از تن بیرون کرده فرو دامن بخت بستی دو کون

پشت پای نیتی بر هستی عالم زده و هفده سال ملتس بیک ند بود و این غزل  
فرموده حضرت است که گویا در بیان آن فرموده بلیت

ما آئینه در نداشتیم	داسن ز خودی بچو کشیدیم
پر کار صفت بگرد فلفله	خطا بر سر نیک و بد کشیدیم
در دی است بکس نمیتوان گفت	آن رنج که از خرد کشیدیم
بودیم جباب و غرقه کشیم	واحد بسوی احد کشیدیم

درویش محمد مسکین چنین برشته نظم نظام داده بشنو اکنون ای حوالی علی  
وصف سید نعمه الله ولی میر محمد آفتاب منجلی کشت ازو آئینه دل صیقل  
پیر آن سید بود سید حسین شاه اخلاطی کرین عالمین سید ابراهیم حلی سراوست  
آنکه در خاطر نبودش غیر دوست سراوسید محمد از نجف کوهر دریای شاه تر عرف  
سراوسید علی مکی است زانکه واقف بود از بالا و پست سید ابراهیم مدنی آن  
ولی هست پیر حضرت سید علی باز سید قاسم آن شاه زین هست پیر او و صهلش از  
مین پیر سید قاسم از راه یقین حضرت سید مجتهد شاه دین سید ابراهیم خوارزمی ذکر  
بست پیر آن ولی راهبر پیر ابراهیم امام المتقین موسی ابن جعفر سلطان دین  
جعفر صادق که پاک و طاهر است کوهر بحر امامت باقر است باقر است  
ابن علی ابن الحسین آنکه بر عباد معبود است زین شاه حسین ابن علی نور بنی  
هست نفعه بو الحسن یعنی علی دمبدم الف تحیات و سلام بر روان جمله باد او  
السلام بعد از دوازده سال که دست ارادت به امان سید محمد زده بود سرور  
بردشت و کوه و صحرا نهاده شعله اش عشق حقیقی از دل عرفان غیاثش سر بر کشید  
برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمودند تا بر قلعه کوه دماوند رسید بر سر چاه که کرد  
احمد که قبل از آن و بعد از آن کسی بآن مکان نرسیده دو اربعین که عبارت از شهادت  
روز بوده باشد در فصل زمستان بعد از دوازده روز کار عالمیان قیام و اقدام نمود  
در هر شام بیرف اظهار میفرمود و بعد از دوازده اربعین از قلعه کوه رفیع بنیان بر



پایان آمده متوجه جانب همدان شد در کوه الوند مدت تاسعادت و ریاضت و دشمنی  
 اربعینات گذرانیدند و بار حال الله آن کوه صحبت میداشتند بابا حاجی محمد صامت  
 در آن کوه شرف خدمت آن مظهر الله یافته وقتی چند در خادمی آنحضرت بسر برد  
 اتفاقاً روزی سلطان سالکین از آن کوه بجائی میرفتند و بابا حاجی محمد در خدمت  
 بود و در عرض راه باو گفتند که در اینجا باش تا ما رفته باز آییم بابا توقف نمود و حضرت  
 کرامت منقبت بجائی که اراده داشتند رفته بعد از چهل روز باز گشت بجانب  
 بابا واقع شد و بابا را در همان منزل که بازداشته بودند استاده یافتند و دست محبت  
 بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گفتند ما را روزی چند حسب  
 التقدير در این کوه ساکن میباید بود شعر دل مادر جوای الوند است در سر زلف  
 یار در بند است بعد از این ملاقات شما با ما در ما بان کرمان روی خواهد داد و از نظر  
 بابا غایب گردیده مدتی در منازل کوه الوند بسر بردند و چون از صحبت رجال الله  
 اینجا مقصودشان حاصل گردیده گشت عزیمت سفر نمود و مدت سی سال  
 طی منازل کرده تا که از ایشان بر کرمان افتاده در ما بان رحل اقامت انداختند  
 بابا حاجی محمد صامت بشرف استناب بوسی مشرف گردیده معروض داشتند  
 آنحضرت فرمود که جای قوش بر بالای استانه است گفت عرض نمایم که غریب  
 قوشی آمده و داعیه شرف ملازمت دارد خادمان معروض داشتند آنحضرت  
 فرمودند که جای قوش بر بالای درخت میباشد چون بابا این سخن از خدام شنید  
 متوجه قریه فرمتین قرب دروازه کرمان گردیده بر بالای درخت چنار عالی که در مسجد  
 جامع آن موضع سر بر فلک کشیده بود رفته بر زیر شاخی قرار گرفت و اربعینی بسر  
 برده هر شب اظهار سیرکی ازان درخت نمود و بعد از اربعین پائین آمده متوجه  
 استانه ما بان شده خادمان بعضی سانسیدند که بابا باز آمده بابا باز یافت و این  
 غزل بکنند ایند من کلام سیلا العاد فاین مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد  
 عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد

رومی ل بر در که سلطان خود آورده ایم

آمده بر در که شه بنده آزاد باز	زاهد خلوت نشین از خانان دل گرفت
مجلس مستانه در کوی معان بنماد باز	توبه بشکستیم دیگر در شراب افتاده ایم
هر که آمد سومی مانند ما افتاد باز	آب چشم ما چو دجله میرود هر سوروان
شاید از معمر سارزد دجله بغداد باز	خوش گشادی از گشاد نعمه الله یافتیم
تا در میخانه را بر روی مابکشاد باز	و آنحضرت منزل پای چنانکه حال ما با

آسوده است و بیابگاه دراز مشهور گشته با و حواله فرمودند بیت هر که او در  
سایه فرته ما و می گرفت کرچه کجشکی بود شبها زد عاقبت بر ضمیمه نور فضا  
سخن و در خاطر از هر بلغای هنر پرور در نقاب ارتباب مستور نماند که در اقل حال که  
سلطان ولایت دستگاه از کوه الوند پائین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات  
شده چون بجوالی حله رسید و گزگای که ..... بجهت ..... لب تشنگان آن بادیه چاب  
گفته بغیر از آب شور قطره بکام ایشان نرسیده بود نزول نمود چاهی حفر نمود بقدرت  
کامله ایزدی از آن چاه آبی طاهر گردید از شیر خوشگوار تر و از شکر شیرین تر از انار  
ابل بادیه روز و آنحضرت الله معصومین علیه السلام و ستردین از آن منتفع میگردد  
بچاه نعمه الله مشهور گشته بحسب چشمه اش از بحر روان ولایت است و چون  
بارض کربلا رسید زیارت شاه شهادت مشرف گردیده شرایط طواف تقسیم  
رسانید و در قتلگاه باب دیده و وضو ساخته بهمان کیوضو چهل روز در چهل تابستان  
بر خاک پاک آن مکان شریف باد و دیده گریان لب بریده و در شب سجاک  
کربلای محلا افطار نموده بعد از اتمام اربعین متوجه بغداد شده شرف زیارت  
روضه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را حاصل نموده متوجه نجف اشرف  
گردید و بعد از وصول بر آن روضه عرش درجه شرف طواف دریافت مشام جان  
به نکت خاک آستان ابوتراب معطر ساخت و جبین اخلاص بر تراب غنبر  
سرسخت درگاه جهانیان مناص سوده در مناقب حضرت غالب کل غالب  
مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب صلوا الله و سلامه علیه قصاید غراشته

نظم انتظام فرموده این یک قصیده بجهت تبرک مرقوم گردیده است قصیده

حسنی چنین لطیف چه حاجت بزبور است  
بر در که رفیع جلالتش چو چاکر است  
سردار او لیا و وصی بهمیر است  
در آرزوی مرتبه و جاهه قنبر است  
یعنی فلک زحاقه بگوشتان حیدر است  
چو یک زن درش بمثل صد چه قصیر است  
رو بر کشد و عالم از ان رو منور است  
عالم بهمین جود و جودش مصور است  
گرچه لوای حسی حضرت او ماه بیکر است  
صد چشمه حیات و دو صد خوشگوار است  
مجموع آسمان زمینش مسخر است  
دنیا و آخرت همه او را مسخر است  
توقع آل آل بنامش مقرر است  
با همش محیط سرائی محقر است  
او دیگر است و حالت او نیز دیگر است  
دایم ز مح شاه پر از درو گوهر است  
میخوان که هر یکی زیکی خوب و خوشتر است  
بر دشمنان دین محمد مظهر است

از نور روی او است که عالم منور است  
سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رو است  
زوج بتول باب اما مین بر تخته  
مسند نشین مجلس ملک ملائکه  
هر ماه ماه نوب جان مرده سید هر  
اسکندر است بنده او از میان جهان  
کیو کشاد و گشت معطر دماغ روح  
جودش وجود داد به عالم از ان سبب  
خورشید لاله است ز نور و لایتش  
هر قطره ز فیض محیط و لایست او  
نزدیک ما حلیفه بر حق امام است  
مداح اهل بیت بر نزدیک شرع عقل  
هر مؤمنی که لاف و لای می زند  
با دست جود او چه بود کان مختصر  
او را بشه مخوان تو که نور خداستان  
طبع لطیف ماست که بجزی است بیکران  
بهریت از این قصیده که گفتیم بصدق دل  
سید که دوستدار رسول است آل او

در بیان آنکه حضرت قطب الاقطاب در آستانه عرش دیده  
سید اولیاء و سنده الاصفیاء جناب علی ابن ابی طالب  
علیه السلام احرام طواف کعبه جا مان بر میان جان بسته  
و فقره شیران

بر پیشگاه ضمیمه فیروز باب توفیق و حال روشن است که بر موفقی سعادت مند که از برای  
 رضای خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت او طمان بر حلاوه موصلت  
 اجا و اخوان اختیار کرده مرکب اظهار سفر کرد و در راه نیکو بندگی و عبادت  
 درگاه احدیت جل و علا تلخی تعب و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی  
 جناب شیرین ساخته در موافقت بهول و خطر از بیم جان نداشتد بر آینه غنایم  
 فتوحات دنیوی و اخروی شامل حال خیر تالش کرد و بتخصیص که قبله نیت از صفای  
 طوبیت افضل اعمال و اشتی عبادات باشد بنسب این بیان صورت حال  
 خیر مال سلطان سپهر کرامت ماه آسمان ولایت تو اند بود که در استان علیّه  
 عرش درجه شاه اولیا احرام طوف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارک  
 در بادیه و راه نهاد و چون بجای بلاد مصر رسید و رود نیل بنظر انورش در آمد  
 آن فرمود که در سر چشمه نیل غوطه خورد و غواص وارد قلب گوهر مقصود شد و  
 نماید لاجرم متوجه گردیده بمعموره رسید و مجاوران آن موضع را دل تنگ پریشان  
 احوال یافت و سبب پرسید بعضی رسانیدند که در حوالی بابیثه ایست و در آن  
 بیشه شیران مردم ربای جامی گرفته اند و مدتی است که صیادان و مار طعمه خود را  
 بر اهل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده بر بیشه  
 خود میروند حضرت ولایت رقت چون بر این حال قوف یافت بزبان لایت  
 ترجمان فرمود که بعد از این دست تقدی این شیران از گریبان اهل این ملک کوتاه خواهد  
 بود آنجماعت را وداع کرده رو براه آورد چون بجای بیشه شیران رسید شیرانی  
 دید که اسد در آسمان از هیبتشان کام نتوانستی نهاد و ثور در کنربام سپید از  
 ندیب پنجه ایشان دم نیارستی ز داز روی غضب بجانب ایشان نظر انداخت  
 یکی مانند که خود را بر پای آنحضرت انداخته سر بر پیش افکند و آنحضرت شیر از  
 نوازش فرمود و فرمود که بعد از این میاید که از شما ستمی و ظلمی بر آدمیانی که در حوالی شما  
 نرسد شیران تابع فرمان آن صفت آرای میدان کرامت شده بعد از آن متعرض

احوال مجاوران آنحوالی نشدند بلیت نه هر آدمی زاده از دود به است و دگر آدمی  
 زاده بد به است اما لی آن دیار از محنت آن بلیت خلاصی یافته خافقاهی بنام آن  
 جناب ساختند و از آن زمان الی حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام میبرد  
 نعمت الله بر زبان میگردد و از او تعلیمات کرده رعایتها می کنند و چون آنحضرت  
 از آن بیشه گذشت بعد از چند روز بمیان جمعی مردم صحرائین رسید و احوال سر  
 چشمه رود نیل پرسید در جواب گفتند که بر ما ظاهریست انقدر داریم که از این منزل  
 بر بالار بگذر آن در میان نیست هر که رفت باز نیامد آنحضرت فرمود که شما همت  
 بدارید که ما بر حسب اشاره متوجه این راه شده ایم و از همین راه بازگشت خواهیم  
 کرد و قدم توکل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود و صورت  
 های عجیب میدید و صوتهای خوش می شنید و بفرقه دو ال پایان و بطایفه  
 جتیمان رسیده با هر طایفه و فرقه بر زبان ایشان تکلم مینمود و مشکلات هر یک را  
 حل نموده از ایشان گذشت تا بجائی رسید که سرابستانهای لطیف و مکانهای  
 شریف و درختان میوه دار از شد و شکر خوشتر و بستانهای روح پرور بود و  
 بلبلان خوش آواز و قمریان نعم ساز و طوطیان شکر خوار و تذر و آن خوشنوا  
 بصداهای خوش بذر خالق دیان مشغول بودند و اما لی آن منزل بکلمه های موزون  
 مشکلم کشته مضمون این نو اباد امیر سامینند بلیت آمدی در مقدمت در انوار  
 دیگر است خیر مقدم شاه درویشان صفائی دیگر است و آنحضرت دچند  
 روز با مجاوران آن مکان بهشت نشان صحبت داشته یک روز گوشه خنیا  
 نمود و سر در جیب تفکر فرو برده و بر صنع صانع اشیا حیران و نگران بود که شکر  
 خواب در سواد دیده بیدارش در آمده در عالم خواب جذب زکوار خود اسد الله  
 الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام را برابر بالین خود حاضر یافته سلام کرد و آنحضرت  
 بارفت جواب سلام باز داده فرمود ای فرزند هر سجده ای که در این مکان است  
 و توجه مدعا داری عرض نمود که آرزو مندم که لطف بی عنایت و کرم بی نهایت شامل

حال این دره حقیر کشته مرا از سر چشیده رود نیل آگاهی بخشید حضرت شاه و لایت  
 منقبت علیه السلام فرمود که جویار بهشت غیر سرشت سر چشیده این رود بار است  
 و این رود از جدول چار جوی بهشت روان میگردد و بر زمین این منزل فرود می آید و  
 چون از این مکان روان میگردد جدول جویار روی زمین مجموع از آن سیراب میگردد  
 آنگاه فرمودند که ای فرزند پایی بر پشت پایی ما گذار و دیده بر هم نه چون چنین کرد بعد از  
 لحظه فرمود که دیده باکشی و بین آنچه جویای آن بودی همی بیند که چشم را باز کرد خود را  
 بر کن آن جویار مقصود یافت شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی خوش کوثر  
 التماس مجاورت آن منزل نمود حضرت فرمود که هنوز تورا وقت بودن در این مقام  
 نرسیده و وقتی که آنچه از تو بیاید مش بطنور رسد جای تو اینجا خواهد بود بیت  
 نعمة الله رسید تا جایی که بجز خان اولیا نرسد بحال تورا بهمان منزل که غنیمت  
 اینجا نموده متوجه باید شد و دوری راه بسیار نزدیک گردانیده غایب شدند  
 بیت آنکه بنمود رخ و از نظر غایب شد برسان بارد دیگر بار خدا یا بمنش و حضرت  
 شاه نورالدین نعمت الله بنی ثقب و مشقتی را می که بدتها طی نموده باندک وقتی به  
 محلی که غنیمت آن سفر نموده بود رسید و صحرانشینان او دیده و عده که کرده بود  
 و خانه و از ایشان در گذشت مستور نماد که هم در کن رود نیل حضرت و آیت  
 منقبت را با سید حسین اخلاطی اتفاق محبت افتاد کیفیت آن بر سهیل  
 اجمال آنکه در این ایام در دیای ابرار شاه قاسم انوار و جناب خواجه ضیاء الدین  
 ترک و اشرف العلما و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین یزدی و بر تاج کبیل با  
 آنحضرت رفیق طریق بودند چون بجای منزل رسیدند سید حسین اخلاطی مخبر کشته  
 خادمان را فرمود تا حضرت را در صفا که نزدیک چلویش بود در آورند حضرت  
 حقیقت منقبت در آن جلوس نمودند سید حسین خوانی نقل قیل از ملاقات بجهة  
 ایشان فرستاد حضرت و لایت قباب بخصار گفت نقل منزل دیگر اولی است  
 و برخاسته بار قفا را بجهل دیگر رفت فی الحال سقف آن صفا فرود آمد همه در

تعب ماند بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول با آنحضرت معاشرت  
 نموده پس از آن یاران را دریافت و بهیچ جلوس نمودند سید حسین بحضرت  
 که است مرقت گفت نعمه الله میخوام از حالات شماستفیض شوم آنحضرت فرمود  
 که تا خبری ظاهر نیاید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا و سیمیا رمزی برایشان ظاهر  
 کرد حضرت شاه بسید حسین گفت که مدعی ماکیمیا می فخر میخیزد است بقت  
 جان میدهند بهر جوی بیم غشیا آگه نیند از غل کیمیا می فقر و همین که صحبت و  
 یکت مجلس اتفاق افتاد و در روز دیگر شاه یاران او دایع نموده متوجه کعبه معطر  
 شد و بعد از قطع چند منزل حقه ترستند محرم نموده بدست درویشی داده بخت  
 سید حسین فرستاد و سید حسین بر حقه را کثود و قدری غنیه و مقداری ایشل سوزند  
 در اندرون آن حقه یافت تعجب نمود گفت درین که صحبت نعمه الله درینا فتم در  
 بیان آگه درویش که حقه منور را بخته سید حسین می برد و در راه بخاطر گذرانند که کاش  
 حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف میفرمود تا از  
 عمل کیمیا بهره ور گردید و از صعوبت فقر و فاقه خلاص میگشتیم چون بخدمت آن  
 حضرت باز گشت بر ضمیر فر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده  
 بود بگوید اگر دید سنک پاره از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود که این  
 سنک را نزد جوهری برده پس هر یک قیمت این سنک چند است چون قیمت  
 معلوم کنی از جوهری گرفته آنرا باز آور و چون درویش آن سنک را بنظر جوهری برد  
 جوهری پاره لعلی دید که در غم خود مثل آن لعل ندیده بود قیمت آن لعل را بزرگم گفت  
 درویش معلوم کرده سنک را باز گرفته بخدمت حضرت شاه باز آورد آنحضرت  
 فرمود تا آن سنک لعل شده را صلایه نموده شربت ساخت و هر درویشی را  
 قطره چاش بند و فرمود غزل ناخاک را براه نظر کیمیا کنیم صد در را بگوشتی چشمی دو کنیم

در جس صورتیم و چنین شد و فرخیم	بنگر که در سر اچه معنی چاک کنیم
رندان لا ابالی و مستان سر خوشیم	همشمار را به مجلس خود کی رها کنیم

موج محیطا و کوه دریای غربتیم  
در دیده روی ساقی و در دست جامی  
مار الفس چو از دم عشق است لاجرم  
از خود برآو در صف ارباب محرم

ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم  
باری بگو که کوش بعاقل چسرا کنیم  
بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم  
تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

و ازان منزل روانه شده متوجه مصر شدند ظاهر باشد که اندر دریای کرامت چون  
بمصر رسید در مغاره که اکنون بمغاره نعمت الله مشهور است نزول نمودند و در آن  
مجدوبی بود بابا حاجی علی نام و همیشه در پیش او آتش میوخت و از او حالات غریبه  
بسیار سر میزد و خلاایق مصراعتقاد عظیم باو داشتند آنحضرت بعد از آنکه آن  
درویش را دریافت از خود غایب گردیده متوجه حال او شده چون ازان توجه  
باز آمد مجدوب را در روی افتاده و آتش را خاکتر گردیده یافت پس از زمانه  
مجدوب بهوش آمده مرید راه آنحضرت گردید و ازان مغاره بیرون رفته در منزل  
دیگر محبوس گردیده در آن ایام بعضی آن سرخیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان  
بچهل سفر با دام اربعینی بر آورده آنحضرت پرسید که اربعین مردانه بر آورده یا زنانه  
حضرت گفتند که اربعین زنانه که است و اربعین مردانه که ام آنحضرت فرمود که اربعین  
زنانه آنست که بچند متر با دام و یا بجزئی قوت لایموت بسر رسانیده باشند  
و اربعین مردانه آنست که چهل روز هر روز روزه دارند و هر شب وقت افطار بیک  
کوسفند مع مصالح اکمل بنایند و در وضوئی که اول روز اربعین ساخته باشند  
بهمان وضو تا روز چهل اربعین ادای نماز فرضیه و سنت از ایشان شود حضرت  
تعجب افتاده گفتند که کسی باشد که این اربعین با تمام رساند آنحضرت فی الحال از  
مجلس برخاست و بسم الله الرحمن الرحیم گفته تجدید وضو نموده و اربعین بطریق  
که گفته بود ادا نمود و چون ازان اربعین بیرون آمد خلاایق مصراعتحام دریافت دیدار  
المشان بسته بدر آن مغاره حاضر شدند و آنحضرت دست بر آورده و فاتحه بخفته  
از دیار جمعیت خوانده فرمودند که تجدید وضوئی خواهیم کرد و از نظر آنجماعت غایب



کردید و مضمون این ابیات بکوش هوش آنجا است رسانید لظفم ففحه آمد مژگن را دید وقت  
 هر گرامی خواست جان بخشید و رفت و بعد از آنکه آن ارباب حال از این مغاره  
 غایب گردید همیشه میدان و درویشان ایشان در آنجا مجاور بودند و اهل مصر  
 درویشان هریدانه سلوک مینمودند و در آخر شیخی و خادمی مغاره مصر حسب اشاره  
 آنحضرت بیا با حاجی لطف الله مرجع گردید و مشارالیه در آن مکان بتلقین ذکر و کسوت  
 فقر بکنان مصر و سایر بلاد قیام نموده چون مدت عمرش یکصد و دو سال  
 رسید بدیگری رجوع نموده خود مجاور گوشه عدم گردید بدان ای عزیز در آن هنگام  
 که حضرت سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکه معظمه شد چون بکنند  
 ذات الارض رسید در اندرون کعبه صحبت ایشان با چهل تن افتاد و در آشنای  
 صحبت از آن چهل تن یکتن غایب شده و قدحی شربت در دست داشته هر یک  
 از آن قدح جرعه میرسانید و سر تعلیم بر بعضوی از اعضای او میرز چون نوبت  
 با آنحضرت رسید ایشان را جرعه شربت داد و گفت ای نعمت الله این تعلیم بر  
 کسی بخور که قدم او را تعلق دنیا منقطع شود باشد و بر حسب تقدیر الهی خلیل الله را  
 میباید از دامن تو برخواست هر گاه از دامن تو بر میخیزد نوبت نوازش این تعلیم  
 بتو خواهد رسید بعد از ذراع چهل تن بقیه را و کعبه را طی فرموده لوصول کعبه مقصود  
 شرف گردید در زینت یافتن صفی صحیفه بزرگ بعد از دریافت شرف  
 طوف کعبه جانان رسیدن بحضور ساطع النور جناب شیخ  
 المشایخ الاعلام شیخ عبداللہ یافعی و شرح آن بعد از تحمل زنجار  
 کونا کون آنحضرت آن مسافت را بقدم و توکل طی نموده بشرف روضه شانی روضه  
 کعبه وارد رسید و از زلال حشمت زغم مقصود سیراب گردیده از جام فیض ایات  
 ببنات ابراهیم شراب ناب اسرار قرب و الفت و محبت دخیل کان امناء در کشید  
 و لباس با اساس نظر الی الکعبه در پوشید و خرقة هستی بر دو کون الذکر دن برپوشید  
 کرده که الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا خلیل الله

شوق بردوش انداخته عالمانه بین العلمین صفین عبور فرموده عارفانه بر عرفات معرفت  
برآمده صوفیانه بصغای دل مروه غنیمت نمود دست بر حلقه توکل زد چون شرایط  
طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان را با شیخ عبدالله یافعی اتفاق افتاد و چون  
بصحبت پرفیض شیخ عبدالله رسید اورا مشغول بارشاد طالبان یافت لحظه توقف  
نموده استماع سخنان جان بخشش کرد و از مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوالش اطلاع  
یافته مجال بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست در دامان صحبتش  
زده فرمود که در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات صحبت سیده محمد آقایی چون شیخ  
عبدالله یافعی بدیدیم بر جا احوال ابل حالی معلوم ننویدیم اورا چون قطره و خود را چون دریا  
یا فتم و چون صحبت شیخ الحقیقین شیخ عبدالله یافعی رسیدم اورا چون دریا و خود را  
چون قطره دیدیم بعد از چند مجلس با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبدالله  
کتابی بر دست گرفته روی بچایب آن صف آرای میدان طریقت کرده گفت ای  
مخدوم زاده این کتاب حدیثی است که از جد شما میدانند و بعضی موضوعیت جمیع  
آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم بردارید و مطالعه نمایند تا بهر حدیثی که بشمارسد  
معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعیت و حضرت ولایت مرقتبت  
هفت سال در صحبت شیخ عبدالله یافعی مریدانه سلوک بینمود و وقتی چند شبانی  
کو سفندان شیخ را بهم میفرمود مقابل هفت سال صحبت حضرت موسی در خدمت  
حضرت شعیب علی نبی و آل و علیها السلام شعر شبان وادی المین کی رسیدم  
که چند سال بجان خدمت شعیب گذر و در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ عبد  
الله کرد و بر زبان ترجمان دربان اوقات این ایات نظم فرمود قطعه

شیخ ما بود در حرم محرم	قطب وقت و یگانه عالم
از دمش مرده میشدی زنده	نفسش همچو عیسی مریم
بصنات قدیم حق موصوف	هفت دریا بنزد او شبنم
شرح اسما بدوق خوش خوانده	عارف اسم عظم آن عظم

بود سلطان اولیای جهان	روح قدسی ورا شده بهدم
سینه اش بود مخزن اسرار	دردش بود کج حق بدغم
نعت الله مد حضرت اوست	شیخ عبدالله هست ان فافهم

در بیان حقیقت ترجمان لاجز دریافت صحبت حضور جناب  
 شیخ عبدالله یافعی در ورود دار السلطنة سمرقند و کیفیت  
 ان اجمالاً برضایر ظننت ماثر ایل دانش و بدیش و خواطر خیریت ماثر و افعان کار  
 خانه آفرینش مخفی و مستر ننماید که چون مدت هفت سال شاه نورالدین نعمت  
 الله در مکه معظمه بایشخ عبدالله یافعی چنانچه سبق ذکر یافت صحبت داشت  
 آنجناب را و داع نموده با توشه توکل قدم در وادی نهاد و بعد از طی منازل و  
 مراحل دار السلطنة سمرقند را ازین اقدام بمنیت انجام رشک روضه رضوان  
 ساخت و چون خبر ورود آن ماه سپهر کرامت بحضرت خاقان کیتی ستانی  
 صاحبقرانی امیر کبیر جهان امیر تیمور پادشاه انار الله برهانه رسید از مخصوصان  
 بارگاه جاه و جلال کی را بخدمت آنحضرت فرستاده پیغام داد که مآثر شریف  
 شریف بجانب ما از انی فرماید یا مادر بسبیل زیارت دریافت خدمت  
 شما میاید رسید آنحضرت در جواب پیغام فرمود که ما و شما بر حسب حدیث  
 حضرت بنوی صلی الله علیه و آله وسلم عمل میاید نمود و دیگر فرمود رحمت بران میری  
 که در ویشی را حرمش نماید باقی اختیار باشماست چون فرستاده مراجعت  
 کرده جواب آنجناب را بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرفراز  
 عزیمت دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود و بعد از شرف مجالست  
 بمنزل بایون مراجعت کرده روز دیگر ترقیب ضیافت فرمود و خواص را با فضل  
 و کمال را حاضر گردانید آنحضرت را بآن ضیافت تکلیف نمود آنحضرت فرمود نظر  
 نعمت الله را اگر خوابی که همانی کنی  
 و ربقدر بهمتش سازی سرای مختصر  
 سفره کرد جهان سرتا بسرا می کشید  
 چار دیواری هفت اقلیم در بای کشید

و مجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه عالیجاه در اعزاز و اکرام و احترام آن  
حضرت دقیقه فرود داشت نکرد و چون بمنزل مراجعت کرد روزی چند با اهل  
قند صحبت داشته از کثرت خلافت دلگیر گشته میل سر کوستان سمرقند فرمود  
که از ریش برکوه مالک را دواقع شده در چله زمستان که هیچ بشری را در سنازل  
آن کوه پر خطر یا یای گذر نبود اربعینی داشت و هر شب برف افشار میفرمود  
بر ضمایر مرآت نظایر دیده و ران دور بین و رانداران مکامن یقین که غیب  
نمایان استمار الهام و پرده کشایان اسرار عا صراحت مخفی و مستور نمائند که

### آنحضرت

سید اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته و مغاره در آن مکان ترتیب داده که  
کنجایش جلوس چهل کس داشت و تختی از قدیم الایام در آن حوالی بود بعد از  
اربعینات از روی جذبه پای برکوشه آن تخت چنان زد که چهار آنخت فرو  
رفت و تا اکنون نشان قدم آنحضرت در آن سنگت باقی است

از رویشی صادق القول شنیدم که در حوالی ملک خطابا جماعتی  
بقعه کوهی رسیدیم که چهل فرسخ بر چهار طرف آبادانی نبود و در آن کوه مغاره بود  
که بخاجلی برد آن نوشته بود که این مغاره الیت که سید نعمته الله در اینجا اربعینی  
داشته بدان ای عزیز است که الله تعالی که در آن اوقات که آن صف آرای میدان  
طریقت در کوه سمرقند لعبادت پروردگار بماند است تعالی است جمعی کثیر از قوم  
مغل دست ارادت بدامن آنحضرت زده رسم متابعت سجای می آوردند این خبر  
در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از باب غرض حضرت مخافان صاحبقران  
بر آن داشتند که آنجناب را از بودن ممالک ترکستان عذر خواهد تا بجائی  
دیگر تشریف برده پادشاه عادل کس سجدت شاه ایوان فقر فرستاد  
پیغام فرموده که هر چند بجانب شما اعتماد کلی هست اما مفسدان ما را بحال خود نمیخواهد  
گذشت اگر بولایت دیگر تشریف ببرند نیکو تر خواهد بود چون این پیغام تا آنجناب

رسید این غزل برشته نظم انتظام داده فرستاد بنزد سلطان نظم

بروای میرمن مبال مساز	بیش از این سیم و زربهم مگذار
تا که آزار حلقی پیچیده	مکن آزار ورنه بسینی باز
در خماری و درد سرداری	با من ست کی شوی مساز
سخنم ساقی است و روح فزا	لفظم مطربی است خوش آواز
ملک من عالمی است بی مان	زان تو از خطاست تا شیراز
من سلطان خویش می نامم	تو بناج و سر بر خود میساز
نغمت الدیر زندان است	گر مریدی به پیر خود پرداز

و از آن مکان که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد و در منزل خواجہ زکریای باغ فرود آمده اتفاقاً در همان روز مزاج حضرت خاقانی از جاده استقامت انحراف یافت و امراض مختلفه شامل حال شریفیش گشت و دانست که سبب آن ترک ادبی است که نسبت بنجام آنحضرت ولایت مرتبت واقع شده هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاهت متوجه حضور سلطان المحققین گشته بعد از دریافت زیارت رسم عذرخواهی بجای آورد و از برکت و میامن دعای انجذاب صحت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود نظم اولی را هست قدرت از آنکه تیر جسته باز گرداند ز راه مدتها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجہ زکریا بسر برده العینات بجای آورده و خوارق عادات بسیار بمردم هر دیار ظاهر و هویدا گردانید از آنجمله جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند لکه سفینه ممکن ایشان دریائی گشت مشرف بر غرق شدن گردیده یکی سگان دست نیاز بدر لکاه حضرت بی نیاز برداشته ازان کرداب نجات خواستند تیر دعا آن در ماندگان بهدت اجابت رسیده دیدند که شخصی در روی آب پیدا گردیده عمان کشتی ایشان را گرفته بساحل نجات رسانید اهل کشتی شکر آلتی تقدیم رسانید گفتند سبقتی آسندالی که تو را وسیله نجات ما گردانید که احوال خود را بر اعیان ساز

و بگوئیستی و منزل کجا داری و نامت چیست آنحضرت فرمود که لقب من نور الدین و نام نعمة الله و منزلتم درد یا رسم قد در خانه خواجہ زکریای باغی بعد از چند وقت اجتماع در همان مکان و منزل خواجہ زکر با بخدمت سرخیل اولیا رسیدند اسوال اسباب بسیار بسبیل نذر بنظر انور رسانیده جمعی در حلقه مریدان انتظام یافتند فرقه بدیار خود فرستند آنحضرت ازان وجه در هفت فرسخی منزل خواجہ زکر با خاقانہ و باغی ساخته حاصل آنرا بجهت فقرا و درویشان تعیین فرموده و قریہ بتل حکم را خریدہ وقف خاقانہ

در بیان شرفیابی سر حلقه عارفان سید نعمة الله ولی بزیارت ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا علیه التحية والثنا و رفتن بشهر سمرت

شید خاک حراسان امام حبیب طاهر || علی موسی بن جعفر محمد باقر

آنکه در گاہ رفیعش دین دولت را در است

استان کبریایش آسمانے دیگر است

نزد بان بام قصرش نہ رواق آنحضرت  
چرخ گردون پیش قدرش تودہ خاکستر است  
مهر و سہ را زان قفاخر بر کواکب درخاست  
قطرہ از جام فطیش زغم است و کوثر است  
مس جان را خاک را پیش کیمای احمر است  
آن حدیثی کر لیتن فرمودہ پنجم بہت  
قبلہ ہشتم علی موسی ضامن جعفر است

پایہ قدرش ز ہفتم چرخ گردون بر تراست  
خاکروب در کہ او قیصر و اسکندر است  
روی مہر و سہ زخورشید جمالش انور است  
ذرہ مہرش ز ملک ہر دو عالم بہتر است  
زایر در گاہ او را کرد کولیش چون زرت است  
منکر اربا و رندار و مخلصان را باور است  
آنکہ میطوف حرمیش ہفت حج اکبر است

و بعد از آنکہ شرائط اوف بتقدیم رسانید یک اربعین بسر بردہ ازان مقام شریف متوجہ شہر ہرات شد و چون بدان خطہ رسید در محکمہ سید حسینی سادات نزول نمود اما متنی بود کہ سید حسین و ولایت حیات را بقباض ارواح سپردہ در سترجات جنان سیر میفرمود با اصحاب چنین وصیت کردہ بود کہ چون سید نعمة الله نام از سلسلہ سادات در تاریخ ہفتصد و نود و ہجرت باین منزل سد حبیبہ زادہ کہ حبیبہ سیدہ حمزہ

دستار بند است بطبیعت تسلیم نماید که اول مافتنی است از آنجناب زردما در وقتی که  
سن شریف آنجناب بر شصت سالگی و تاریخ هجری هفتصد و نود بود در محله سیم  
حیدری در شهر هرات نزول فرمود و جمعی درویشان را فرستاد و آن بلقیس اوج سعادت  
و عصمت را خواستگار می نمود در عقد ازدواج در آورد و روزی چند توقف فرمود  
و بازار داده سفر فرمود نظم چون در آمد شاه در ملک هرات خلق آنجا یافتند  
از نو حیات بدان دمان شهر شریف خوب فال مدت عمر عزیزش شصت سال بعد از  
وداع ابل حال و گوشه نشینان از هرات متوجه مرغاب شد و در آن موضع قریب  
سیک سال توقف کرده باغی طرح انداخت و از آنجا متوجه کوبتان کرمان گردید بعد  
از ورود در آن خطه مدت هفت سال اقامت فرمود و در آنجا شاه برهان الدین  
خلیل الله از کم عدم قدم بر صحرای عالم نهاده جمال با کمال با بل عالم و والد بزرگوارش  
اعنی شاه باز عالم لاهوت تباریخ تولد فرزند ارجمند را در این قطعه بیان فرموده

بیست از خضای حسدای عزوجل	حی قیوم قادر سبحان
نیم ساعت گذشته بود از روز	روز آدینه در مه شعبان
یازدهم بود ماه و وقت شریف	ماه در حوت مهر در میزان
نود و پنج و هفتصد از سال	رفته در کوبتان که ناکاهان
میر برهان الدین خلیل الله	آمد از غیب بنده راحمان
کسب و باد علم ربانی	حاصلش باد عمر جاویدان

و این غزل از جمله اشعار می است که در باب فرزند سعادت مند فرموده

ای نور روی تو روشن دو چشم جان من	ای خلیل الله من و می حجت و برهان من
شمع بزم جان من از نور ویت روشن است	باد روشن دایما چشم و چراغ جان من
در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام	ای دل و دلدار من و می جان من
مجلس عشق است من میگویم از جان من	کوش کن تا بپوشی ای میر مستمان من
مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است	حاصل عمرم توئی ای سعد جاویدان من

بی رضای من نبودی جان من در پیش حال  
 یادگار نعمت الله قره العین رسول  
 یکایت سخن هرگز نفرمودی قبولی فرمان من  
 نور طه آل سین سائیه سلطان من

در کوبان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن های اوج  
 ملکوت آمده دست مریدی برداشتن متابعش زده حلقه فرمان برداری در کوش  
 جان کشیدند از آنجمله مولانا سعد الدین علی و سید نظام الدین احمد که مدرس و  
 فقیه شیراز بود از شیراز بخد مت آنحضرت آمده التماس بیعت و تلقین ذکر نمود  
 آنحضرت آیه بیعت برایشان خواند و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که بگردان تو  
 متوجه قبله نشیند و کف دست بر روی ران راست و زانوی چپ نهادن  
 و کف دست چپ ساق راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب  
 قلب که طرف چپ است بجانب راست کنند لا گفته شود و از جانب است  
 رجوع کنند آه گفته شود و هم از جانب راست رجوع کنند و سر بالا آرند لا گفته  
 شود و سر زیر آرنج میل بجانب راست تا بجاذبی قلب سدا الله گفته شود و در  
 نفس هر چند توانند ملک چون همه اوست غیر ادکسیت گفته ام لا الله الله  
 لا حرم سید وجود خودم نعمت اللهم و خود آگاه و آنحضرت میر  
 زین الدین علی را گفتند که جای شما بند خواهد بود و محل سکنا می میر نظام الدین احمد  
 شیراز مال هر دو همان شد شعر ای ذات تو را یافته نیت ضمیر یکسر بتوان  
 خفیه باطن شده ظاهر و چون مدت مجاوران حضرت در کوبان بهفت رسید  
 آنگاه متوجه بدارالعبادیزد شد سادات و قضات و اکابر و اهالی لوازم استقبال  
 بجای آورده طریقه اخلاص و مریدی معرفی داشتند و پس از گذشتن چند روز  
 آنحضرت بموضع گفت که لای از جنت است تشریف آورد طرح خانقاه  
 مبارک انداخته و سماران و بنایان را بکار بازداشته سایه وصول بفرق بانی  
 ابرقوه انداختند و در منزل بابا حاجی شیرازی نزول جلال فرمودند و در آنوقت  
 موسم بهار بود و درخت سیبی دران باغچه بود که بهار و شکوفه نکرده بود آنحضرت



فرمود که عجب است که این درخت شکوفه ندارد و حاضران گفتند روزی این درخت  
 بیابا حاجی گفت که بواسطه سبب بسیار که هر ساله میدیم هر که بسایه من می آید آسیبی  
 بمن میرساند بیابا حاجی گفت که دیگر سبب میاور و آسیب مکش شمر  
 بید باری فارغ است از سنگ هرگز آسنت نام اهلان خود را شای که دارم و  
 انحضرت چون آن سخنان را شنید آن درخت را گفت که ای درخت سبب فرد  
 هر کجا سببی است بی آسیب نیست سبب بی سبب از بوستان ماست  
 و درخت سبب را در بغل گرفته فرمود که هر سال باریده فی الحال درخت بچو شمش  
 درآمده بهار کرد چندان سبب آورد که مردمان تعجب کردند و مدت ها می میدادند  
 هر سال سبب می آورد و بعد از چند روز آن ساله دودمان رسالت در حوالی آسیا  
 طرح باغی انداخته عمارتی نیکو در میان باغ ساخت و حصاره کا شنی کرده بخیاطی در  
 آن نقش فرمود که شفاء القلوب لقاء الحبوب و باز موضع گفت باز کشت  
 نموده چندان توقف نمود تا عمارت خاتمه با تمام رسید و خادم و فرآش و  
 غیره خدمه تعیین کرده باصل شهر بزم مراجعت نمود و از راه باقی متوجه کوبان شد  
 چون بمنزل چاه قادر که در مابین باقی و یزد هست و اکنون بچاه خادم شهر است  
 رسید کاروانی دید که در آنجا رحل اقامت گسترده داعیه حرکت دارند و جمعی از  
 قاطعان طریق که در کین بوده فرصت یافته در قافله تاخته و تمامی سحار و غیره را در  
 بسته متوجه آنجا ب شدند آنحضرت را نیز بقیه آوردند حضرت ولایت منقبت از  
 روحی غضب بجا می ایشان نگاه کرد حرکت از دست و پایی دزدان یافته دستها  
 اهل قافله ده گشت اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آنحضرت آوردند  
 جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت داشت و  
 نمود از آن فصل قبیح توبه داد و بکشودن دستهای ایشان اشارت فرمود اهل قافله بسته  
 از آن سترل گذشته آنحضرت بقصبه باقی تشریف از رانی فرمود و بعد از درخت  
 شرف و زیارت امام زاده واجب التعظیم و التکریم امام زاده عبد الله بر در مران نور خط

جلوس نموده خدام آن آستان طبق خرباجه دست آورده آن شجره بوستان  
سیادت پنج عدد خرماتناول کرد و هسته آنها را دور خود فرو کرد بر زمین و بقدرت  
کامله یزدانی پنج درخت خرماتبطریق پنج انجشت نزدیکی یکدیگر سبز شده بارور  
گردید مولف همین سال مرقوم ساخته که تا زمان تالیف کتاب هر پنج درخت  
هر سال خرمای کند و مسافرن و مجاورین بجهت شفای امراض تناول نمود و با طراف

از حکم کرامی چه تمسح بود او را  
و از قصبه بافق بکوبان تشریف آورد فرمود  
بیا و نعمة الله را بشم کوبان بگر

بلای بر بند و الله عظیم تحقیق المال سفر  
کز نخل محبت رطب عشق نخورده است  
اگر کجی طلبکاری که درویرانه یاب

### در بیان توجه آفتاب عالمتاب عرفان بسبب دارالامان کرمان

فروع تفصیل این حکایت از مطلع صفحات رساله ولایت مانند خورشید تابنده  
بر این اوراق میتابد که حضرت ولایت مرقت با فرزندان اجمند شاهزاده برهان  
الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شدند و بمکاشفه دریافت بود که کرمان زمین  
در احاطه شیخ نورالدین خوارزمی است درویشی بابا تخته لایقه نزد شیخ فرستاد چون  
درویش بچاس شیخ رسید و تخته را گذاید و مطلب شاه را بیان نمود شیخ از دریا  
مرتبته انتخاب متغیر گردیده بمکاشفه فرو رفت و انتهای سیر آنحضرت را در آستان  
چهارم یافت فرمود انتم مدعی ایشان را که حیثیت آمده اند که کرمان را از ما باز  
ستاند نعمة الله آفتاب رتبه اند و آفتاب را آسمان چهارم منزل است مرا مضاعف  
با ایشان نیست و عارضانیده بگو که کرمان را بشما گذاشت ظم بیایا که مرا با تویت  
جان است بیایا که مرا با تو را ز پنهان است منقول است که قبل از توجه آنجناب  
بکرمان درویشی از درویشان در واقعه دید که مجموع اولیای کرمان بر بالای تلی که در  
میان آستانه ما بان النکر قطب الدین السلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر  
میکفتند که غنیمت آفتابی از برج نبوت و ولایت برآمده بر کرمان و توانی خصی

آن سرزمین خواهد یافت و همچون ستاره در برتو آن نور محو خواهد گشت و شد

مه کسب نور از رخ خوب تو می کند || اگر نیت پر تو می زخت آفتاب چیست

القصه بعد از رسیدن جواب شیخ نور الدین خوارزمی بحضرت ولایت زبنت  
خطه کرمان بنور طلعت جهان آرا بیدار است و منزل در حوالی بقعه شیخ الدین داد  
فرمود هم در آن ایام خانه عالی بروج بهمت خود در آن محل طرح انداخت و بعد از آنکه  
عمارات با تمام رسید شایزاده خلیل الله و اهل بیت را از کوبان طلب فرمود  
و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرمود که از آن آفتاب اوج عرفان بسر  
اسیامی مابان برپره زالی سعادت دیدار را دریافته سفر دمان و قنچ ماست  
نزد آنحضرت آورد و چندی آن اظهار اخلاص نمود که آن دره التاج ولایت راغب  
بیودن مابان گشت و در همان مکان طرح خانقاه خیر آباد و باغ خلوت و باغ مشهد  
انداخته در نهایت زودی با تمام رسانید و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در  
مابان بوده لعبادت خالق انس جان قیام نمیکرد و صوفیان و صوفیانه بصفات  
حمیده و درویشان در دوشان پروانه وار و شمع جمالش نقد جان نثار میساختند  
و خواص و عام هر دیار از صغار و کبار خود را باستان آنجناب میرسانیدند سرستان  
جام وصال از معانی باین مقال مترجم بودند غل در ضربات فنا جام بقادریم ما

خوش بقای جاودانی آنکه ما داریم ما || کشته عشق و جان در کار جانان کرده ایم  
این حیات لایزال خون مجسم داریم ما || در طریق عاشقی عمری است تاره میر ویم

بر ببری چون نعمت الله در بنما داریم ما

در بیان توجه جناب طالب لایت مآب از دارالامان کرمان بدارالعلم شیراز

برهوشندان سخن شناس مخفی سخا به بود که روزی حضرت ولایت منقبت از  
خلوت باغ مابان بیرون آمد و فرمود وقت آن آمده که پروازی کنیم و زکریا بن عمر  
شیرازی کنیم با بعضی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا عزیمت شیراز نمود  
چون بسر بند امیر رسید رفیقان برکیت از استحکام آن بند سختی میکفتند

انجناب از مقدمه بنام دادن و از ولایت امیرشکل کشاکش که در آن بند بظهور رسیده بود خبر داده فرمود که در وی شان همه در زمان بستان این بند خشتی بدست بناداده اند و بعد از طی مراحل چون بجای شیراز رسید سادات عالی درجات و علمای ذوی العز و الاحرام و سایر خواص عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقه استقبال بجای آورد در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزدانی ریزان بود و در همین محافله سید شریف فرمود نعمت الله در هر رحمت الله بر سر دهمینکه تنگ الله اکبر رسیدن جناب ولایت قیام

شعر نعمت الله بهر پیش از میان همراه **|| عارفانه بر سر الله اکبر میرود**

پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادای نماز جمعه جمعی عظیم دست داده حافظ رازی که صدر سلطان اسکنر والی شیراز و شاگرد سید شریف بودند نیز تا سجاده سید شریف را در دست راست حاکم که امامت میکرد و سجاده حضرت کرامت منزلت را بجانب چپ انداختند همینکه آنحضرت قدم در مسجد گذارد مجموع خلایق باراده دست بوس و پای بوس انجناب متوجه استقبال شده بهجوم مردمان بحدی رسید که نزدیک بود که سید شریف در زیر دست و پای مردم هلاک شود نظر سلطان و لیابرسید شریف افتاد خود متوجه گشت و دست سید را گرفته از میان خلایق بیرون آورد چون بکنان سجاده رسیدند سید شریف سجاده خود را بر چیده در عقب سجاده انجناب انداختند و فرمودند که اگر نعمت الله دست شریف را تنگ گرفتند در زیر قدم خلایق هلاک گردید و راوی تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص و عام در شیراز دست بعت با انجناب دادند در آن ایام در ویلش فخر الدین نامی که در سلسله نقش بندیه داخل بود دست ارادت بدامن حواجه عبده الله امامی صفهانی که رخصت ارشاد از سلسله نقش بندیه داشت زده و سالها شده بود که شکلی در خواطر داشت اتفاق بمجلس شاه نعمت الله رسیده فی الحال آن مشکل در نظر اول بر او حل شد و کسوت نقش بندیه را از تن برآورد و بکسوت شاه در آمد و بعد از نگاه با حواجه عبده الله امامی ملاقات نموده حواجه عبده الله در ویلش را گفت که بوی غیر از تو می آید

نزدیک مامیا و متغیر گردیده با خود قرارداد که علی الصبح بحجرت شاه رفته از مباحث علوم  
مبحثی در میان می آورم تا احوال من بر او ظاهر گردد و مسئله چندان اختیار کرده چون روز دیگر  
شد بحجرت آنجناب حاضر شد در آنوقت حضرت حقایق پناه نکته از حقایق و معانی  
بیان میفرمود و قاعده آن بود که هرگاه آنحضرت مستحکم میشد دیگری را یاری سخن گفتن نبود  
خواجہ عبداللہ امامی سخی نگه کرده که کلام آنجناب با تمام رسد کلمه از کلمات علوم آغاز کرد  
اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته گشته نتوانست گفت شرمند و حیران  
مانده در مقام مغذرت در آمده مریدی آنجناب را اختیار نموده بشرف پوشیدن  
کوت سرافراز گردید و جناب لایت قباب متوجہ او شده فرمود بیت بی کلف  
نعمت الله را بجوی و زخیال نقش بندان در گذر با بجه حضرت شاه مخلصان شیراز  
وداع نمود متوجه کرمان شدند و نامت بیت و پنجبال گاهی در شکر کرمان گاهی  
در آستان مابان بسر برده بارشاد طالبان بسر می برد و التفات میفرمود مرویت  
که حسب اللئیس مولانا سعد الدین محمد پیر و مولانا جلال و دانی حضرت ولایت منقبت  
آب دمان مبارک در دمان مولانا جلال الدین انداخته لاجرم او را بر علماء ترقی و تقدیم  
روی نمود و در مدت مجاورت مابان وقتی بجانب کوه بیخان رفته سه روز توقف  
فرمود خادمان در این سه روز هر وقت غذا بجهت معلم شاهزاده خلیل اللہ می بردند  
رشته میبردند معلم را این رباعی بخواند رسید اما نتوانست و یکوش احدی نرسانید

رباعی تا چند من این خمیر بسر رشته خورم	وین آرد باب اندر آغشته خورم
یکبار چو باب زن کبابم نرسد	من شمع نیم که روز و شب رشته خورم

چون حضرت گرامت پناه از سیر بازگشت بشاهزاده خلیل اللہ فرمود که معلم شما از شما  
کلمه نموده و مولانا را طلب کرده فرمود آن رباعی که گفته بخوان مولانا خواند و بالغام و  
خلعت و الطاف نوازش یافت مؤذنی در شیراز بانگ خضرت میکفت بعد از بانگ  
این خزل که از نیایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خواند نظم

غم مخور یار که غم بخوارت نمم	این جان و آن چهبان یاریت نمم
------------------------------	------------------------------

در سربازار ملک کاینات	اول آخر خبریدارت منم
رؤبد از وحشانه درد من آر	چون شقای جان بمارت منم
گرید و زخ میکشندت خوش برو	چونکه در آتش نکندارت منم
و رنجبت میرود بیامرو	چون سروغ باغ گلذارت منم
چند روزی هر کجا خواهی برو	بازگشت آخر کارت منم
با تخی از غیب میاید او این ندا	نعمت اللهم طلب کارت منم

آنحضرت در ماهان شماع این غزل که آن درویش در شیراز میخواند کرده خوش وقت گردید و بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش مادر شیراز این غزل میخواند و همان شب آن درویش در شیراز آن حضرت را در واقعه دید که آنحضرت اورا تحسین فرمود درویش از خواب بیدار گشته زده استانه ماهان گردید و دست در دامن بیعت و مریدی آنحضرت رزده بعد از رخصت متوجه بشیراز گردید

در احوال خیر مال بابا حاجی نظام الدین و رفتن بکرمان از کج و مکران و شرفیابی حضور بابر النور نور صدقه عرفان و نور حدیقه سید آخر الزمان

من کلام آنحضرت ولایت منقلب است نور الله مضجعه

ای عاشقان ای عاشقان من پر از ناگرم	ای تشنگان ای تشنگان من قطره رادیا کنم
ای طالبان ای طالبان کمال ملکات حکمنم	من کور مادر زاد را در یک نظر بینا کنم
گر نفس بد فعل کند کوشش با لم در نفس	و عقل در دسرد در حالی و راسوا کنم
من ندکوی حیرتم سرمست جام و حکمت	زان در خرابات آدم تا میسکده اینجا کنم
پروانه شمعش منم جمعیت جمعش منم	چون بلبل اندر کاستان از غشش او دعوی کنم

آمدند از لامکان کی سید آخر زمان

پنهان شوازم در دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم

منشوق است که بابا یحیی از جانب کج و مکران با عساگر خود بجانب کرمان روان گردید

که از حاکم کرمان شکر گرفته از جماعتی که از متابعت او بیرون رفته اند انتقام کشد چون به  
حوالی بابان رسید حضرت شاه در باغ چهار طاق در خلوت انزوا در ولایتی را بر در  
خلوت طلبیده فرمود که بعضی سواران از راه آستانه می آیند برو بر سر راه ایشان  
و در میان سواران ایشان سواری که فلان اسب نشسته و فلان رنگ لباس  
پوشیده با و بگو که نعمه الله تو را می طلبد در ولایتش رفته پیغام رسانید آن سوار با تفنن  
در ولایتش بدر باغ آمده آنحضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل گرفته  
چون دست از او باز داشت آن سوار بی هوش گردیده آنحضرت با ندر و ن خلوت  
رجوع فرمود و او سه روز و سه شب بی هوش و بی شعور بود بعد از سه روز که بهوش باز  
آمد سواران خود را طلبیده لباس از بدن بیرون کرده نزد ایشان گذاشت و گفت  
بر چهار مال من نزد هر یک از شما هست بخشیدم یکی سپاه خود را رخصت داد  
و خرقه در ولایتی بجا ریت گرفته در پوشید و در خدمت آنحضرت مجاور گردید و بعد  
از آن حضرت ولایت رتبت از خلوت بیرون آمده او را بشرف توبه و تعلقین فرمود  
پوشیدن کسوت و تاج فقر سرافراز نمود و منصب خلیفه الخلفاء فی سلسله خود را  
با و رجوع نمود و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله سلاطین بغداد بود چون بنحمت  
آنحضرت رسید از سلطنت در گذشت و رتبه محرمیت یافت و چنان مرتبه  
یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود تاج خود را از سر برداشته بر یک  
نیمه سر نهاد فی الحال طوفانی بید آمده چنانکه حاضران در تعجب ماندند آنحضرت با و گفتند  
که تاج را درست بر سر بگذار چون تاج را درست بر سر نهاد آنظرفان بمطرف گشت  
بر ضمیمه فرمودند ان مخفی نمائید که دوازده هزار رسید صحیح لشب بشرف بیت  
آنحضرت رسیده اند و از شیخ و شایخ گفت اقلیم از احاطه تعداد بیرون است  
چنانچه بر زبان کوهر بیان آنحضرت گذشت بیت نصبت اللیم و در اقلیم عالم مهر و  
بر در و دیوار با م خاص عام افتاده ایم بر شکار خاطر اصحاب مجد و معالی پوشیده  
نمائید اگر گیت خوشترام قلم پامی در دایره تفصیل مجموع احوال آنحضرت ولایت فرمت

که از آئینه سخن بطول انجامد لاجرم در اختصار کوشیده بر مقتضی خیر الکلام ماقبل و دل  
عمل نمود و بعضی از اوقاف را بعرض میرساند که در مدت بیت و پنجال که حضرت غوث  
در کاد آله شاه نورالدین نعمه الله در کرمان و ماها ن تشریف داشتند و بر سر نهارش  
مستکن بودند هر روز قافله هر شب زمره بآلب خشک بودیده تر باید واری انیمضون  
که از کلام آنجناب است نظم نامراد از درما باز کردید کسی در میان ما قبله حاجت  
بود بملازمت آنحضرت میرسیدند و آن دریای جود و کرم نسبت به هر کس انعامی  
و اگر می وارث دی میفرمود چنانچه خود فرموده اند شعر میا از نعمه الله جو نوالی را که  
میجوی که کام دل زده یابی قوراکر جستجو باشد و فرقه مجاورت استمانه و خدمت  
اختیار نموده زمره بعد از آن مقصود خود میفرستند و آنجناب اکثر اوقات در  
خلوت لعبادت مشغول بوده در هر روز در وقت چاشت و پیشین لحظه از خلوت  
جته ارشاد طالبان بجماس عام می آمدند اما احدی را یارای آن نبود که بی آنکه آنحضرت  
چیزی از آن پرسد مشکلم کرد و کلام آنولایت منزلت بتانی و ستوده مشتمل بر حقیقت  
و دقائق و مستشدهات از قرآن و حدیث و کلام اکابر از نظم و نثر و رعایت بلاغت  
و فصاحت میبود با تصانیف دیگران تفاوتی نداشت نظم

زبانی چو آتش بیانی چو آب	عیانی که سیکر و فوج حجاب
دل مرده جان یافتی از دوش	زجان معتقد عالم و آدمش
از او مکنظر در سلوک یقین	مقابل بدی با چهل اربعین

خلافتی بهفت اقلیم و طالبان اهل حال و احوال مستقیم آوازه کرامت و خوارق  
عادت آن کاشف رموز و علم الکام الاکماء شنیده خود را بعبادت دیدار و خدمت  
میرسانیدند و از خرس فیض الطافش مستفیض میگشتند و سلاطین آفاق و اکابر هر دایه  
تحفهای لایق و مذورات بنحمت خدا متضرع میگردیدند چنانچه وقتی از اوقات  
دوستان باخلاص که در بلاد هندوستان بودند تخطا و نذر با بنحمت آنحضرت  
فرستادند حاکم کرمان که از جانب خاقان مغفور سلطان شاهنرخ فرمان فرمای آنجا



بود اندیشه منکشت که اگر دست از تنهای آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست  
 بکند و اگر از خادمان ولایت قباب طلب نماید بخاطر آنحضرت خواهد رسید و تمنای  
 واقعی آن مبلغ هفتاد تومان کسکی میشد و لاجرم حقیقت حال بعرض پادشاه چسبید  
 شاه رخ سلطان رسانید خاقان مغفور متزدد گشت که آن وجه را باز یافت یا  
 معاف دارد در این باب با محمد علیا کوهرشاد آغا که عاقله زمان و ملکه جهان و محرم  
 محترمش بود قریه مشورت در میان انداخت محمد علیا فرمود که ای پادشاه صاحب  
 جاه از آن اندیشه منهای که تا دامن آخر الزمان مردمان مذکور رساند که سلاطین  
 پسند آن مقدار تحفه بجهت سید فرستادند که خاقان اندیشه بر تمنای آن نتوانست گذشت  
 چون پادشاه این سخن بشنید فرمانی با اسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تمنا نماید  
 و همچنین بعد از آن سلاطین پسند دیگر بار تحفه از سابق لایق تر و بیشتر بخدمت  
 آنحضرت فرستادند آورنده آنها را اندر میان رودخانه برابر خالغاه گذاشت  
 چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای آن نبود که بعرض رساند بعد  
 از سه روز آنحضرت از خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاد احوال پر حقیقت  
 آن را عرض کرد و قیمت تحفه و ارمنیان که خراج اقلیمی میشد مذکور ساختند حضرت  
 ولایت منزلت فرمود آنها را سه حصه کرد و موافق و گفت یک حصه بحضرت  
 خاقانی میرزا شایرخ دیبید که لشکر او بسیار است صرف لشکر نماید و حصه دیگر  
 بنخلیل الله دیبید که او جاه دوست سید دارد و حصه سیم صرف اخراجات مایان  
 نمایند و یکت ذبح کر باسن بر روی بارها بود برداشت و فرمود از ایشان عرق خشک

در بیان افول و غروب نیز اعظم و رحلت سید حلقه عارفان معظم از  
 جهان بسر استان جهان و رسیدن جان بجان و شرح آن

بر ضمیر مرتضی طالبان مطالب و اخبار عزت نبویه و حواظ آفتاب تنویر سالکان  
 مساکت آثار شریعت مصطفویه علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیات مخفی و

معجب نماند که چون سن شریف آنحضرت یکصد و چهار سال بر حسب تقدیر پادشاه  
 قدر رحلت آنحضرت ولایت منقبت از این خاکدان محنت بریاض حنت  
 نزدیک کردید روز دوشنبه که دوشنبه دیگر قوسه بجانب جنات بخری من تخنهما  
 الا تمنا دمیوند طوطی طبع شکر فاشش بنظم این آیات لطافت آیات که با کشت

بسر پرده میخانه روان خواهم شد	بخوشی معتکف کوی معشایان خواهم شد
بخرابات فارخت بقا خواهم برد	ترک خود کرده بی نام و نشان خواهم شد
ما چو بوتیم در این کبر بید آمده ایم	یکدمی بدم ما شو که نشان خواهم شد

لغته الله چه خیالی که نویسنی در خواب	در چنین نیست در آن بفته چنان خواهم شد
--------------------------------------	---------------------------------------

|| و دوشنبه روز قبل از رحلت نیز این غزل را فرموده اند ||

عاقبت سید ماسوی معشایان خواهم شد	بسر پرده میخانه روان خواهم شد
آفتابی است که از مشرق جان میتابد	گر چه از دیده اجباب بخان خواهم شد
عین آب حیات است جایش خاشاک	زود بینند که بی نام و نشان خواهم شد

صحبت سید سر مست غنیمت میدان	که درین یک و سه روزه ز جحان خواهم شد
-----------------------------	--------------------------------------

آنگاه آن سرور و دمان امامت خلفا درویشان و مخلصان را طلب داشته  
 و منصب ولایت عهد و ارشاد طوائف عباد را بولد ارشد خود شاه  
 خلیل الله تفویض فرمود و گفت ما را بدرگاه حق قیوم میباید رفت آنکه در غسل  
 دهد از او نماند و کسی که برماند گذارد از اقطاب خواهد بود چون دوروز گذشت روز  
 پنجشنبه بیت و دوم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلاثین و ثمان مائه در رسید  
 کلمه طیبه شهادتین بر زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر روح پر فروختش به  
 جانب خطایر قدس پرواز نمود از وقوع این حادثه باطله نایره خزن و الم در کانون  
 درون اشرف بنی آدم تافت و از حدوث این وقوع فرخ اکبر در عالم اصغر مست

طهور یافته مریدان و خلفای آنحضرت بجای اشک خون از دیده و دل کشودند و در ویشت  
 سلسله و اصحاب هایت از غایت اندوه در خاک و خون دیده خود غلطان بودند و صبر  
 آن مصیبت نه بشا بود که قلم در زبان بکیفیت آن تواند پرداخت و شدت آن ریزه  
 و تعزیت نه آن مرتبه داشت که زبان بیان شرح آنرا در این اوراق مبین تواند داشت  
 چون زمانی از رحلت آن هادی کمالات انسانی گذشت بابا حاجی نظام الدین  
 کبجی خلیفه الخلفای سلسله نعمت الهی بود در آنوقت در اقلید توانع ابرقه میبود  
 بطی الارض حاضر گردید و یو ظایف آداب و سنن بغسل آنحضرت قیام نمود بعد از آن  
 محفله آنحضرت را بمسجد جامع کرمان برده سادات و علما منتظر بودند که آیا سعادت  
 امامست نماز از کدام سعادت مند خواهد بود ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بجای  
 بم آمده و با کسی مکتلم نگردیده در پیش السیاده و بر آن جنازه مغفرت اندازد نماز گذارد  
 و آنگاه تا بوقت مغفوره را ببا مان برده در خانقاه مقدس که حال مطاف اکابر آفاق  
 بنحاک سپردند مشهد آل محمد روضه رضوان بود این چنین خوش مشهدی در خطه ما بان بود

نعمه الله را زیارت کن که تا یابے مراد از آنکه قبرش قبله حاجات مردوزن بود

از غریب واقعات آنکه مولود عاقبت محمود انسر خیل ارباب شهود در روز چشنبه  
 بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه ثلثین و سبعه نه اتفاق افتاده بعد  
 از آنکه صد و چهار سال درین دار پر طال بسر برده و در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر  
 رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمان مائه بسراستان چنان خراسید و هر یک  
 از مریدان و دوستان با خلاص تاریخ وفات آنجناب بنوعی یافته یکی بهشت  
 منزل و دیگری جنت الفردوس و دیگری عارف با سرار وجود و شاه تاج الدین  
 حسن داعی چنین برشته نظم کشیده و چنین فرموده است

شاه شاهان نعمه الله ولی سلطان جود مقتدای سالکان و اولیا قطب وجود  
 در رجب شد جانب فردوس اعلا روح سال تار بخش از اینو جنت الفردوس بود

و مولانا کمال الدین نصر الدین مولانا خلیل الله ابرقوی چنین بر لوح سالکان نوشته

آنکه او در عالم توحید و عرفان فرد بود	سید السادات قطب عالم و سلطان جود
شاهباز عالم و توحید و فخر او لیا	مظهر نور تجلی خداوند و دود
هادی حنق خدا در وادی فقر و فنا	معدن علم و حقایق منبع کشف شهود
شاه عالم نعمت اللہ ولی نقد علی	نور دین حق بروج او رخنه بادا درود
آنکه همچون او کسی عارف با سر او جود	در زمان او پیش از او و بعد از او نبود

در رجب شد جانب دار البقا از این سرا  
سال تاربخش شده عارف با سر او جود

بر ضمایر هموشندان آگاه و باریک بینان عالم انستاده پوشیده و پنهان  
سخن او بود که افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق  
عادات آن نیر سپهر سعادت و سروری امر قوم و مستور گردانید بمساع دو  
و نزدیک رسانیده اند مسود این صحائف بعضی از آثار در مقام خود تحریر نموده  
حالا بعین و نقل که یکی صاحب مجالس المؤمنین بر صنفه بیان نگاشته که در آن  
وقت که دست عنایت آورده و یکی دیگر مولانا بابا حاجی نعمت اللہ بیانی که ده گفتا  
مینماید بدان عزیز که صاحب مجالس المؤمنین بر صنفه بیان نگاشته که در آن وقت  
که دست عنایت از لی ابواب ولایت لیزلی بر روی روزگار سعادت آثار  
المطر الطاف اللہی بر کشود خاقان مغفور سلطان شاه رخ که پادشاه اکثر جهان  
بود نسبت بانحضرت در مقام امتحان برآمد زیرا که بعضی او رسانیده بودند  
که آنجناب فرموده که شود خوان دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الا احبال  
بنابران جناب ولایت ماب ما تکلیف بمنزل خود بجهت ضیافت فرمود خوان  
سالار را امر فرمود تا بره بعنف و تعدی از شخصی گرفته بجهت سید طعامی ترب  
نماید خوان سالار بره از عورتی عاجزه بظلم گرفته بطبخ رسانید و بعد از ورود آن  
سلطان ولایت و کرامت طعامی ترتیب داده در وقت کشیدن شیلان  
سلطانی بمجلس حاضر ساخته آنجناب با پادشاه از طعامی که از گوشت بره بجهت

تناول نمود پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سوال کرد که شما میفرمودید که کی  
خورد مرد خدا الا حلال و گوشت این طعام از بره است که از عجزه گرفته اند  
و کیفیت را از ابتداء الی انتها بیان نمود سلطان طریقت فرمود که بهتر از این -  
تحقیق باید کرد بفرمان سلطان ضعیفه صاحب بره را حاضر ساختند و از  
او پرسیدند که این بره را از کجا آوردی و بجا میدی پره زن گفت عورتی هستم  
بیوه و بره کوسفندی از شوهرم بمن رسیده و پسری ارم که درین بفته کوسفندی چند  
بسر خس برده و خبری ملی اکثر در باب اومی شنیدم در این حال مذکور شد که سید  
نعمت الله از طرف کرمان روی باین سمت آورده و ولی عداست این بره را نذر  
کردم که فرزندم بسلامت بیاید بخدمت سید رسام اتفاقاً فرزند من بسلامت  
آمد خواستم که بعد خود و فاکتم بره را بر پشت گرفتم و اراده خدمت سید کردم  
خوالتا را پادشاه بظلم و ستم بره را از من گرفته چند که تضرع نمودم بجای نرسید  
پادشاه سخنان او را شنید دانست که حق سبحانه و تعالی باطن او را از حرام  
و شبهه محفوظ میدارد و عذرا حضرت را خواسته دیگر کرد امتحان نکردید  
منقول است که آنچه در رساله بابا قاسم بنعمت الله مستور است که در  
آن زمان که کاشف اسرار ازلی شاه نورالدین نعمت الله ولی در ماهان بارش دعا  
الله استعال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف مذورات و هدایا  
بخدمت خادمانش میفرستادند یکی از افاضان آن اوان اینجا حاضر رسید  
که این همه طلا آلات و اقمشه نفیسه که بجهت انتخاب از تمامی بلاد ایران و توران  
و هند و روم می آید البته در سرکار او خزانها بجمع رسیده باشد و نمیتواند بود که  
کسی با جمع چنین اسباب از آتش تصرف غرور نفسی سالم تواند بود آنحضرت بعلم  
و لایت مکنون ضمیر او را دریافته آن شخص را طلب فرمود و قدری مینه و منقلبتش  
طلب کرده و در حضور او مینه را در منقلبتش انداخت اصلاً صراحت آتش بر  
مینه نمونر نکردید آنگاه مینه را از روی آتش سوزانده برداشته پیش آن افاضان

انداخت و فرمود ما را چه از این که ناقصی بدگوید  
عربی که بهانیت یکی صد گوید  
ما آتش نه ایم و هر که در ما بخورد  
هر نیک و بدی که گوید از خود گوید

برای ارباب دانش و پیش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی حالات و خوار  
عادات آتیه سود و خصال با نذر بابر این قلم مشکین رقم در تحریر آن خود را رسانا  
و معذور داشته بزرگواران و اجدادش بهادرت سینا میدنبند و کریم



کاتب  
مشاهیر  
ایرانی  
سید

ترتیب این صحیفه بلاغت آیین در تبیین مناقب مطهر  
 لطف الله برهان الدین خلیل الله و اولاد کرامت نژاد آن  
 حضرت است و الله اعلم

آنحضرت پس از انتقال والد بزرگوار به پشت برین در آنرا و به عرش درجه بتبید بسا  
 هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده نقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان  
 بادیه طلب از چشمه باطن فیاض سیراب ساخت چون فروغ انوار باطن فیض  
 موانعش بر صفیحات احوال اهل سلوک تافت معتقدان آنجا ندان گشت  
 غاشیه طراست بردوش کشیدند و هوش و کوشش را بجلقه ارادتش زینت  
 داده و دست اخلاص در دامن متابعتش نهدو بالتفات خاطر فیض مظاہرش  
 افتخار و مباحث میکردند و چون مدت عمر مدید آن شجره کاشن امامت محمد  
 پروری در قصبه مابان بارشاد طوایف انام پرداخت بنا بر التماس خانی  
 مغفور نیز از شایرین سلطان از قصبه مابان متوجه هرات شد که دار السلطنه آن پادشاه  
 کامیاب بود چون بمقصود رسید میرزا شایرین آن زنده خاندان شاد  
 مردان را تعظیم و احترام کرد و لولاهم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید  
 کاتب این اوراق نعمت الهی که مانی در رساله خصوصیات آنجناب مذکور ساخته  
 که در آن هنگام که شاه خلیل الله در هرات میبود بجالس پادشاه دین دار شریف  
 میرد و در محفل نشست بدرگاه پادشاهی میرفت و چون بجلوس داخل میشد بر مسند  
 نکار خاقانی جلوس میفرمود نایره حقد و حسد در کانون درون امیر فروز شاه که از  
 اعظم امرای شایرین بود شعله ور گردید روزی که آن سلاله خاندان کرامت  
 با خاقان صاحب شوکت بر یک مسند نشستند گفت مخدوم بر شامته اعتراف  
 و ادب است اول آنکه حضرت خاقانی شایرین سلطان پادشاه جهان است  
 و تعظیم اولوالامر بر کاف و برایا واجب است و شما بنحوی که در بارگاه می آید و در

آنکه رعایت ادب پادشاهی نموده در پہلوی آنحضرت می نشینید ستم آنکه حق و رسد  
 حق دیوانی از امارت کرمان بولکل پادشاه و زمان نمیدید آن مظهر لطف و ارشاد  
 چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ سلطان از والد عالیشان  
 خود عظیم القدر تر نیست پدر من بامحمد برادر بارگاه او میرفت و نوبتی حضرت  
 خاقان صاحبقران این بیت خواند نظم ملک من عالمی است بی پایان  
 و آن ترا از خطاست تا شیراز و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی  
 صلی الله علیه و آله است که هر که را دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او  
 بایستند تحقیق حرام زاده است و من یقین میدانم که شاهرخ سلطان حرام زاده  
 نیست اگر ترا دغدغه است ما نمیدانیم وجهه ذادن خراج منازعه یزید لعنة الله  
 با جدم امام حسین علیه السلام بر سر همین بود هر چه تو از من خراج آنرا میطلبی من آنرا  
 بتو مسلم داشتم برو و تصرف نمای شاهرخ از روی غضب متوجه اسیر فیروز شاه  
 شده فرمود تو را باین فضولی چکار و عذر خواهی آن ساله مرخصوی کرد و در همان  
 رساله رسیدن است که شاه خلیل الله کرسی که چهار پایه آن از طلای احمد بود و مجموع  
 مرصع بدانهای قیمتی کرده بودند و تسبیحی صد دانه از یاقوت و لعل که سلاطین  
 هند هدیه افرستاده بودند با تخت و بدایای بسیار برسم تکلیف بنحمت  
 شاهرخ سلطان گذرانید و تا در هرات توقف داشت مغر از سلطه بایغریز  
 خلف ارشد شاهرخ سیرزا پیوسته خلاص و ارادت بجای آورد چنانچه در مجلس  
 بجهت دست شستن آنحضرت بایغریز از طشت و آفتاب طلا خود برست  
 گرفته پیش آنجناب آمد معاندان این خبر بخاقان مغفور شامخ رسانیدند از شنیدن  
 آن روی در هم کشید شاه خلیل الله بنور ولایت دریافت با اتفاق بایغریز  
 بمجلس پادشاه حاضر گردیده در برابر کدوی بسیار دید بر درخت اشاره پادشاه  
 زاده کرد که بغرما تا زین چین کدوی چیده بیاورند فی الفور کدوی چیده حاضر  
 آمدند شاه خلیل الله کدوی طلبیده سر کدو را برداشت و جام طلبید



از آنی که از کد و سرون آمده نوشید و دیگری بر کرده پیش پادشاه داشت پادشاه  
 حیران گردید و در گرفتن تا بل داشت آنحضرت فرمود هیچ صوفی نشود صافی تا در  
 نمک جامی و بدست پادشاه زاده بایسنغ میرزا داده از مجلس برخاست بعد  
 از چند روز شاہرخ سیرا را وداع کرده متوجه کرمان شد طلال افضل بر مفارق مجوزا  
 شگسته بال ملبوس گردانید و بعد از گذشتن چند کاد قره العین خود پادشاه شمس  
 الدین محمد را نایب مناسب فرموده رجوع رونق استانه منوره ما بان کرده به  
 نفس نفیس بر یافت و دو خلف نامدار کامکار شاه محب الدین حبیب الله و  
 شاه حبیب الدین محب الله متوجه هند و دکن گردید و قبل از آن چند سال شاه  
 نور الله ولد آنحضرت بدکن رفته معزز و مکرم در آنجا میبود چون خبر قرب وصول  
 آنحضرت بسلاطین دکن رسید ابواب بخت بر روی روزگار ایشان گشوده  
 گشت لیکن بواسطه هجوم کفره که از اطراف ولایت هند جمع بر سر دکن آمده بودند  
 باستقبال نتوانستند رفت بعضی از اشراف و اکابر در خدمت شاه  
 نور الله باستقبال آن سلاله ولایت فرستاد عرض در مانده کی واضطرار خود عرض  
 داشت کردند شاه کرامت دستگاه چون اطلاع بر این معنی یافت پیل طلب کرده  
 و محقه فرمود تا بران بسته در آن نشست در وقتی که لشکر اسلام و سپاه کفر بازال  
 کیه و دار بر مسلمانان تنگ کرده شده بود بعزم غزا کردن بابشکر کفار تا خت کفر  
 فخره را چون نظر بران عماری افتاد لرزه بر اعضای ایشان افتاد حیران ماندند چون  
 در میان ایشان بود که علم غریبه و نجوم را نیکو میدانست فریاد بر کشید و مردم  
 خود گفت شخصی که بران پل نشسته رتبه عالی دارد شمارا با او یاری محاربه نیست  
 لشکر کفره چون این سخن از او شنیدند پشت بر معرکه جنگ کردند غرار برقرار اختیار  
 کردند و چون نزدیک محقه رفته و رخت رفتن بدیار خود نمود و سلاطین دکن  
 و ابالی آمد یار از دست سپاه کفره خلاصی یافته در دست و پای آنجناب افتاد  
 و منزل عالی بجهت سکامی او و اولاد امجدش تعیین نمود و جمیع و شام رسم باز دست

تمثال عارف  
بنیانیست و  
بیل الله عز وجل



بجای آورده دقیقه از عظیم و کرم فرو گذاشت بخودند و آنحضرت ولایت منت  
اعنی شاه خلیل الله در دکن بآباد خلق استحال داشت تا آنکه ندای می یافت  
النفس المطمئنة را بکوشش بوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیل الله  
دکن مدفون گشت بر بنیاد آن آگاه پوشیده و مانند که برهان الدین شاه خلیل الله  
را چهار پیر نیک اختر بود که پادشاه میبود در زمان حیات کاشف اسرار ازلی شاه  
نور الدین نعمت الدولی باو عطا فرموده اول شاه نور الله در وقتی که او متولد گشت  
خدمه بنظر کیمیا اثر جدش شاه نعمت الله برده آنحضرت فرمود خوش آمدن آبدانی  
و معدن فیض اهل عالم و غزلی در شان او فرمود که این چند بیت از آنجمله است

نظم چشم ما روشن بخور است	همچو نور روی نور الله کجاست
است او سر خلیل الله من	لا جرم سر حلقه بر دوسر است

و شاه نور الله بجانب سهند دکن بقعه استیجا بآباد فرستید و عباد مشغولی داشت تا آنکه  
که علم غنیمت بجانب دیار عجبی برافراخت و اویم شاه شمس الدین چون بوجود  
آمد بخدمت جده جدش آوردند در باب او فرمود خوش آمد شاه خانه سور و ماه  
مه افروز میر خرماتیان پیر میا جاتیان و غزلی بنظم آورد که این دو بیت از آن است نظم

دیکر آن جانمند و جانان شمس الدین	این و آن چون بنده سلطان شمس الدین
چشم عالم روشن است از نور او	دیده ام روشن بجان شمس الدین

و شاه شمس الدین چهل سال عمر یافت او را سه پسر عالی مرتبه بود شاه جلیل الدین شاه  
بدر الدین شاه تقی الدین و شاه تقی الدین دین را خداوند کرم و خلف کرامت  
فرموده بود سید خلیل الله و شاه شمس الدین چنانچه بزرگی فرموده نظم

آنکه نامش نور بخش ماه بود	نام او سید خلیل الله بود
آنکه خورشید از جلالش جام داشت	شاه شمس الدین محمد نام داشت

و فرزند شاه خلیل الله شاه محبت الدین حبیب الله بود چون تولد یافت جدش  
فرمود شاه استند و شهید السند و چنانچه سابق گذارش یافت در خدمت الدین بزرگوار

بجانب دکن رفته و آنجا وفات یافت و خلف سیم و چهارم آنحضرت شاه حبیب الدین محبت الله بود در وقتیکه آن مولود نخبسته مسعود از انقی غیب جمال نموده بنظر کمال بین جدش بردند در بیان تاریخ مدت حیاتش فرمود شعر

محبت الله من آن نور دین	خلیل الله را همان رسیده
بسی سال و بسی ماه و بسی روز	بماند او با خلاق حمیده

و مدت حیات آنجناب هفتاد و هشت سال و دو ماه و دو ازنده روز بود و این ولایتی است که عقل و در بین در این معنی حیرالست و چنانچه سمت ذکر یافت شاه حبیب الدین محبت الله با تفاق والد غفران پیا همش شاه برهان الدین خلیل الله بجانب دکن رفته بعد از آنکه والدش از وحشت آباد فانی برزیت سرای باقی انتقال نموده در خلیلیه دکن مدفون گردید قایم مقامی و احیای سلسله نعمت الله با آنجناب مقرر گردید و در همان ولایت بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرکشگان سبل عوانت اشتغال مینمود تا آنگاه که عازم ریاض رضوان کشته در خلیلیه دکن در جنب مرقد منور و الد برزگوار مدفون گردید بدان ای عزیز که بخشه بی منت و واهب الموابب بی ضنت شاه حبیب الدین محبت الله را بمفاد از پسر و دختر گرامت فرموده بود چهل و یک نفر از ذکور و اناث قبل از حد بلوغ بجوای رحمت حق غفور پیوسته سی و دو نفر دیگر که هفده پسر و پانزده دختر بوده باشند بحد کمال رسیدند و از جمله پسران سعادت مند شاهزاده عبدالله و شاهزاده صفی الله از طرف هند به دارالعبادیز آمده در بقعه مبارکه تقف بارشاد اهل آنجا مشغولی داشتند و هم چنین شاه ظمیر الدین علی بعد از مدتی از هند بحد بشت منزله نزد شریف داده دیده مجاهد آن سلسله علیه کمالش روشنی یافت شاه نور الدین و قمره بعین او شاه ظمیر الدین علی از یزد به هند دکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را مغتنم داشته یکی از بنات خوار در عقد ازدواج او در آوردند و شاه فوراً للهی بعد از چند سال از دکن بیرون آمده بشت حضرت صحبت و ولایت مرقت شاه نعیم الدین نعمه الله

ثانی برادر خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت و بعد از طواف رکن و مقام  
وزیارت مقدس حضرت خیر الانام بیلا دیندکن رفته پس از مدتی در آنجا رحلت  
نمود و در مقبره جنلیلیه مدفون گردید راقم حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال  
میرسانده که در حین تحریر این اوراق در شایان آباد در حل اقامت گسترده چندانگه  
تقصص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه محبت الدین  
حبیب الله ابن برهان الدین شاه خلیل الله اطلاع نیافت بنابراین بهین قدر که  
از کتب اهل سیر بنظر رسید بر سبیل تمین و تبرک در نیت مقام ثبت افتاد در جا و وقت  
و وثوق صادق است که ارباب دانش حل بر غفلت کیسینه نکرده از تقصیر  
ندانند اکنون وقت آنست که گیت خوشترام قلم را در ذکر احوال حضرت ارشاد  
پناهی عارف معارف الهی شاه نعیم الدین نعمته الله ثانی و باقی اولاد و امجاد  
کاشف اسرار ازلی سید نور الدین نعمته الله ولی بچولان در آورده مجلی از مفصل  
مرقوم سازد و از تفصیل آن احتراز ننموده شیوه ستود و ارباب تواریخ را پیش نهاد  
همت سازد تا راه حرف عیب حجب مان نباشد کرد

در بیان ستود و خصال قطب فلک افصال و ارشاد هرگز دایره  
تحقیق و رشاد و سر حلقه عارفان ذوالسدد و غوث اعظم شاه  
نعمته الله ثانی سید نعیم الدین

انحضرت ولایت منقبت سرور اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمته  
الله ولی و مرجع اشرف طبقات انسانی بود باطن خجسته میانش جبهه انوار ولایت  
و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش منظر آثار هدایت و اجتهاد و ذات فایض البرکات  
با صنایع فضایل و کمالات موصوف روزگار و اوقات سعادت آیاتش  
با حیا و سنن سینه آباء بزرگوار مصروف میداشت شعر شاه ثانی سید محمد عالی تبار  
نعمته الله ولی را یادگار مرخصای ملک است و امان ملتجای پادشاهان

بسم بطایر پادشاه ملک این بهم معنی ستر باب یحیی

درگاه کرامت پناهِش آرامگاه سلاطین و استمان ملکات ایشان ملاذ خویش

شیر قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب  
خازن جنت برف خور وید بر صبح

چون صیت کرامت و آوازه ولایت آن بادی سبیل ارشاد با طرف جهان

استتار یافت و شمع ازان بعرض پادشاه اخلاص آئین میرزا جهان شاه که

فرمان فرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود رسید داعیه آن

نمود که دست اخلاص در دامنه متابعت آن کاشف اسرار الهی زده صبیح

علیه خود را که دره التاج صدق شمر یاری و زهره اوج شرف و نامداری بود

و خاتم نام داشت در سلک ازدواج اکباب انتظام و از سر چشمه باطن نجسته

مواظفش استقامت ظلال دولت و اقبال نموده ایواب فرج و شادمانی

بر روی روزگار خود کشید لاجرم مکاتبات فحاصت آیات یا تحف و

به ایام یزد بنزد آنحضرت فرستاده التماس این طمس نموده شاه نعیم الدین نعمت

الله در جواب فرمود که ما را در این ایام سفر حجاز و یشرب در پیش است و

داعیه گذاردن حج اسلام و تقبیل عبات عالیات اجداد عظام در خواطر

جاری و جمعی گرفته انشاء الله بعد از دریافت این توفیق اگر اراده از لے

تعلق گرفته باشد در آذربایجان ملاقات واقع گشته آنچه متضمن حصول اراده

خاطر عالی بود و باشد صورت خواهد یافت و با طایفان از مخلصان و هوا

خواهان قدم در راه نهاد متوجه حرم محترم و من دَحَلَهُ کَانَ اَمْنًا کردید شعر

اگر نماینده تو کلخص  
قدم در طریق تو کل نهاد

دل روشنش بر ز نور حضور  
بیابان ازان دیده دریای نور

پس از رسیدن بمقصد اداء مناسک حج کرده و دریافت شرف طواف

روضه مقدسه نبویه علیه وآله الف الف تحف الصلوة والقیة عنان محبت

از راه دیار بکر و آذربایجان معطوف ساخته چون دار السلطنه تبریز ازین مقدم تشریف  
غیرت افزای گنبد گردون شد میرزا جهان شاه بغایت مستبج و مسرور گشت و  
بجصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شد طریقه حسن ارادت بجای آورد پس  
از گذشتن چند روز صبیحه خود را که بلقیس تخت عزت و پرده نشین سراق عفت  
بود در سلک ازدواج آنحضرت انتظام نظم جهان شاه در کمال حسن اخلاص

فرستادش بجلوت خانه خاص	سمنبر و تخری صاحب جامه
ز اینجا صورته مریم خصاله	و شاه ثانی با آن وجیه بلقیس مرتبه

چندگاه در تبریز قرین آغاز و احترام اوقات مهمنت انجام بگذرانید بعد از آن  
بمقتضای حدیث حسب الوطن من الایمان متوجه خطه یزد گشته کرت  
و یکر ظلال افقال بر مفارق مجوران شکسته بال بسوطا گردانید از افواه رجال  
مسموع شده و در متون کتب مکتوب گشته که در آن وقت که آفتاب اقبال ابو  
النصر امیر حسن بیکت باین دراز مطلع اجمال طالع گردیده و اوقیه گشته شدن میرزا  
شاه جهان شاه و انهدام سلسله آن عالیه در صحنه ای موش آباد مدت قدرت  
امیر حسن بیکت روی نمود و ما بجه لوائی جهان کشای امیر حسن بیکت میرج شرف  
رسیده و تمامی ممالک آذربایجان و فارس و عراق پادشاه نافذ فرمان  
مسخر گردید اهل حسد و نفاق بعرض حسره و آفاق رسانیدند که دختر جهان شاه  
در خانه شاه نعمت الله و نفود امیر و احمد و جواهر و مرصع آلات جهان شاهی  
در قصر آنجناب هدایت تاب است لاجرم امیر حسن بیکت آن مرشد اکابر  
آفاق را بشیر از طلبید و ظاهر اسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطناً در مقام تفحص خیر  
جهان شاه و انتراع نمودن ازید تصرف شاه کرامت دستگاه میبود در آن  
اشا روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاد چون وقت نماز واجبی رسید پادشاه  
رعایت ادب نموده رجوع امامت بفرزند شاه ولایت فرمود و خود با علما و  
صلحی طریقه مامومیت بجای آورد و در وقت تشهد امیر حسن بیکت بیوش

کشته بعد از ساعتی بهوش آمد و سر در قدم آنساله دو دمان رسالت گذاشته  
 گفت در حین خواندن تشنه جمال جد بزرگوارت بنظم درآمده از روی غضب  
 با من فرمود که ما سلطنت را بتو میتوانیم دید و پادشاهی را بتو مسلم داشتیم و تو  
 بجهت قلیل از مضرقات دنیوی با فرزندان مادر مقام مضایقه برآمده از شنیدن  
 این کلام بخود دادم و از گستاخی که درباره خدام شما کرده ام پشیمان گشته در  
 مقام معذرت و آنحضرت را رخصت سعادت بدرالعباد یزداد و جواب  
 کرامت پناهی قرین صحت و عافیت بوطن بالوف تشریف حضور ارزانی  
 داشته بدستور استمرار بهمت عالی بر هدایت و ارشاد خلائق کما شئت  
 و بعد از مدتی از یزد بقصبه مابان رفته بلوازم امر دین پروری قیام نموده با صفت  
 عبادات و طاعات روزگار سپریکنند تا در سنه از هاتفت غیب ندای  
 وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَيَّ اَدَارُ السَّلَامَ شود از وحشت سرای عالم غانی به نزهت سرای  
 جاودانی انتقال نمود بر پیشگاه ضمیر نیر ارباب حال پر تو ظهور یافته خواهد بود  
 که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آنحضرت ولایت دستگاه  
 در متون کتب مرقوم خامه کوه نثار گردانیده اند از جمله آنها نقلی که بصحت اقرب  
 و حقیر در حیدرآباد از تاریخ قطب شاهی مطالعه کرده بعرض میرساند تبیین  
 این مقال بر سبیل اجمال آنست که نفاوة السادات صدر جهان در  
 کتاب مرغوب القلوب آورده که من از زبان پادشاه غازی امیرزاده  
 سلطان قلی المشهیر بهر ارا الملک شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرا یوسف  
 اقربای نزدیک امیر جهان شاهی و موطن آباء و اجداد ما قریه سعید آباد ولایت  
 همدان بود و بعد از تسلط سلاطین آن قونیلو بر قوم قرا قونیلو در سن طعوت  
 بموافقت عمم الله بیکت بجانب همدان رفت بعد از ملاقات سلاطین  
 آنجا و سرانجام همدان بملکت عراق مراجعت نمودیم پس از اندک وقت  
 جناب عمی ام اسبجان بادپای و تحف و هدایا بجهت سلاطین دکن سرانجام و



با اتفاق طریق سفر سهند پیش گرفتیم چون بدار العباد رسیدیم بریارت و ملازمت  
 ارشاد و پناهی محارفات و شکایات شاه نعیم الدین نعمه الله تبارک و تعالی قدس سرود  
 العزیز که طریق پیر و مریدی و خویشی در میان بود رفتیم چه منکوحه حضرت ارشاد  
 پناه محبیه میرزا جهان بشاه بود و از آنجا که کمال کرامت و ولایت آن  
 جناب بود بعد از پرسش احوال و اظهار التفات و اشفاق این کلمات بر زبان  
 وحی ترجمان گذرانیدند که ای فرزند بحصول آمانی و آمال در هر باب و اثنای  
 مستظرف باش که از بارگاه احدیت سلطنت قضا از اظهار بند و ستان بخواهد  
 و اولاد تو حواله کرده اند و دست مبارک بر سر و کتف من مالیده چند شیرینی  
 از زیر سجاده برداشته من داد که این اولی فتوح است بسلامت برو که آن سر  
 زمین بتو حواله شده است از اشاره شاه معارف آگاه امیدوار شده  
 است دعای دعا و فاشحه نموده متوجه دیار هند شدیم چون از بحر عبور کرده به محمد  
 آباد رسیدیم که تختگاه سلطان بود رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشاه  
 بهمن نژاد سلطان محمود شاه که در آن اوان بر سریر سلطنت متمکن گردیده  
 بود دست داد جناب عی ام هدیایا و اسبان که همراه آورده بود از نظر  
 گذرانیده در محل قبول آمد و جناب عی ام اینجانب را بنوازشات شامانه  
 معزز ساخته انواع التفات بطور رسانید و به تکلیف و بمالعه تمام این  
 جانب را نگاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرموده و جناب  
 عی ام را بخلع فاخره سرفراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت  
 روز دیگر پادشاه هفت کشور مرا پیش طلبیده نوازش و عواطف پادشاه  
 فرمود گفت سلطان قلی میاید که شما با شید و خراسان و سمرقند و عراق بناخن  
 فراق خراسانید که یوما فیوما مراتب و مناصب و جاه و رفعت تو در ترقی  
 خواهد بود و روز بروز انواع عافیت تاز و مرحمت بی انداز و پادشاه  
 نسبت بمن بجا بعون عنایت الهی در مملکت دکن میسرند فرماندهی و وساده

سلطنت مستکن گشتم چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدد مرقوم قلم  
 اسوزخین بلاغت آیین گردیده

عظرافسانی خانه مشکین ختمه در کله اراحوال ملاذ ملجاء صدور علی  
 مقدار سلاله خاندان امامت و ارشاد امیر نظام الدین عبدالباقی

در شهر سنه ست عشر و تسعمائیه که دست قدرت مالک الملک علی المطلق  
 عرشانه فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدس کند مکان خاقان  
 فریدون شان ابوالقاس سلطان شاه اسمعیل صفوی بهادر خان برکشود بسید  
 قدرت کالاه روزنامه چیات محمد خان ششپانی بدر نور دیده گشت پادشاه  
 راج مسکون در بلده هرات لوای حجت و کام رانی بر فراخت آن مقتدری  
 ادلای هدایت آثار از خط بهشت منزل یزد پایه سریر خلافت میر شتافته  
 با صناف الطاف و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سلک مقربان  
 بارگاه جهان پناه مستظم گردید بعد از چند روز خاطر خورشید مظاهر و ضمیر  
 غیر مضر تنویر ضیاء کثر پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق  
 و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهابت کاس سلطنت و وکالت لفسنهایون  
 شاهی ظل اللهی و داد و ستد امور و معاملات اوقات ممالک محروسه  
 در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیستی هند که ثبات راسی  
 زرنیش اساس بنیان این دولت سمت ثبات و هوام گیرد و با صابت  
 فکر دور اندیش قاعده ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد  
 و از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد  
 و از نسیم کیمیا سن آوازش خضارت کله از ثنائی قطان اطراف امصار  
 بوقوع پیوندد و نصفت شاهنشاه مظلومان بادیه نامرادی از تاب آفتاب  
 حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند

خجسته را پیش بر خلق راه فتنه در بند  
مبارک را پیش بر ملک راه خیر بکشاید  
سعادست چشم بکشاید که تار و پودش گنجینه  
زمانه کوش و ادا دارد که تار و پودش چه فرماید

بعد از استشاره و استخاره طاعت این منصب جلیل المراتب بر قامت  
قابلیت سلاله سلسله سید هاشمی امیر نظام الدین عبد الباقی حسنت آمد  
سخت حکمهای یون از تکران عنایت روز افزون لغا ذیافت که آنحضرت  
من حیث الاستقلال و الانفراد مستعمل سرانجام امور سلطنت و جهانبا  
بود و جمیع امر و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت بیوقوف  
و مشورت او در هر جمیع از مهمات مجرومی و کلی مدخل نمایند لاجرم عقبه اش  
ملاذ امر او بنایه و وزارت شعله آینه سروران شد در که او

سرنام آوران خاک ره او و هم دران ایام پادشاه آفتاب  
اعتشام بچشمی متوجه تقویت ارکان شریعت عز و تثبیت همایم سادات  
و قضات و علما و فضلا گشته منصب صدارت ممالک محروسه را بان  
حضرت تفویض فرمود قلع از کلفات منشیانه و مللفات مترجمانه  
ساحت کلاذ ملک و ملت بر ثبات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل  
منشرح الصدر عالیقدر سیراب گشت و فضایی ریاض دین و دولت  
از فطرات غلام آستنا و التفات آن مرتضوی خصال در خضارت و  
نضارت از سر استان جان در گذشت و مدت چند سال آن مناصب  
جلیل المراتب بوجود سلطان نقباء معارف شکار زیب و آرایش داشت  
تا در اوایل رجب المرجب سنه عشرين و تسعمائه فیما بین خاقان سلیمان  
شاه و سلطان سلیم خان و الی ولایت روم در موضع جالدران محاربه و  
مقاومه روی داد چنانچه گشته از آن بدستباری بنان در جلد ثانی جامع مقبیه  
بیان گردیده آنحضرت در قول بولکالت پادشاه هفت کشور قرار داشت  
باقتضای قضا و قدر تبلیغ اعادی جرمه جام شهادت نوشید و روح مطهر

بار و اح شد در اعلیٰ علیین در طیران آمد  
 کاهی بود و بزرگ روز و شب در جنات است  
 کاهی فلک از خون شفق کمرنگ است  
 شمع درو که زمان بخت است نیز آینه است  
 کاهی بود از لاله زمین غرقه بسخون  
 آثار و عمارت آن بانی بنیان خرم و شاد

بیشتر و آنچه در نظر باب بعثت ظاهر و هویداست صفت صفاست که در خانقاه  
 جد بزرگوار در قریه لغت معمار عالی نمیشد با تمام رسانیده

در بیان احوال سعادت مال قزو با صره محمد مصطفی ص و ثمره شجره علی  
 مرتضی الملقب بمرتضای ماکات اسلام و مقتدای طوایف امام شرح  
 بر ضمیر غیر عالم آرای کابرو اهلالی که بحقیقت جام جهان نمای عبارت از آنست پوشیده  
 نخواهد بود که پیش نهادیمت عالی رتبت آن مهر پهر سیادت و نقابت تقویت  
 دین مبین بود و نصب العین ضمیر غیرش مشیت احکام مستقیمه المصلین علیه و علیهم  
 صلوات الله رب العالمین سعادت مندی که چون درخت نخلش در کاشن اقبال بالکشد  
 بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و نوازه محضی از سنکر بود چون بحال اجلش  
 از جویدار نقابت سبز و شاداب گردیده تازه ترین نوباد و دوش ایصال خیر و نفع و  
 ایصال شر و ضرر بود بر آینه دلش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت  
 نیکوایی و نیکو کرداری در ضمیر غیرش نورانی گشت و پروانوارش بشارع مستقیم  
 راهبر آمد شمع سرسبزی نهال سعادت بیابان ملک بی حشمت سار شرع مطهر طمع و ار  
 لاجرم نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده مرقت آنحضرت در ضمیر آفتاب تاثیر خافان  
 کشور کشاکش سلطان شاه طلماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهر سمنه  
 نواب بلقیس مکان مریم شان علیه متعالیه خانش یکم پیشیره محرمه نمود که فاطمه زمان  
 و طله ایران بود بر منیج شریعت غرا بعد از دواج آنحضرت انتظام داده عمارت  
 زرکار بلقیس عفت شعار را بجانب خلیه زد روان فرمود نسبت بانحضرت  
 نقابت منقبت انواع انعام و احسان فرمود و نام اختیار ولایت یزد به

کف کفایت و کلاه آن دو و چنین رسالت نهاد و حکم هایون از ممکن عنایت روز افزون  
 عزت صدور یافت که امراء و فقیه و وزراء کفایت شعار و سادات عالی تبار  
 و اکابر و ابالی اقطار و امصار بلاد غاشیه فرمان بردوش گرفته لوازم اطاعت بجای  
 آورند و پیشان عطار دشتان در فرامین مطاعه و احکام واجب اطاعه در القاب  
 اتخذه مرتضای ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام نویسد چون این خبر بخت  
 آثار و قرب وصول محفه زرنگار محمد علیا نزدیک شد مرتضای ممالک اسلام  
 با اعظم سادات و اکابر و اشراف باستقبال روان گردیدند و پرستاران این سرا  
 پرده عظمت جلالی عروسی بفرش زرد و زمی مزین ساختند شعر مرتب گشت  
 چنین جمله ناز شد ابواب سرود خرمی باز ز پای انداز صحرایا یافت تزیین بسان  
 سقف صورتحانه چین و در ساعنی سعادت اقباس محفه محفوظ بدولت اقبال  
 بدولتخانه خطه یزد رسید و از ششعه انوار الطاف پادشاهی علومکان آن منظر لطف  
 نامقنای سجده سید که عرصه ایران روشنی یافت و اکابر و افضل بردیاری رومی  
 ارادت یاستمان گرامت نشانش آورده و وزراء و روزکار در مجلس نشست آثار در  
 صف نعل نشسته سر بایه افتخار خود میدانستند و ابالی و اشراف ملازمت سده  
 سنیه اش را بیل و نثار بر خود واجب و لازم دانسته بان مباحات میکردند دست  
 سخاوت پروران قدود اولاد خیر البشر علیه صلیاته الله الملک الکبریدان سان  
 گوهر بارگشت که کیسه امید صغیر و کبیر مالامال گشت با وجود و فور جا و جلال و کثرت  
 حشمت و اقبال بمجاست ارباب علم و کمال بغایت راغب و میل میبود و از  
 تعظیم اصحاب فضل و حال در هیچ وقتی از اوقات اقبال و اغفال نمیفرمود شعر

بلطف پادشاه بندد پرور

خدیو دین پناه عدل کتر

پناه سروران درگاه و کشت

فایک حیران عرق و جا و کشت

و آن بنده اولاد رسالت پناهی در ترفه حال ارباب فضل و هنر گوشید با تا مل مستند  
 ابواب کرمیت بر کشود شعر در وجود و سخا بر خلق بکشد بنودش کام غیر از رفیقا

بنا می عدل را داد استواری	بیمن التفات شجره یاری
چو گلزار ارم کردید حسنم	زابر لطف او اطراف عالم

دران ایام حجت فرجام خاطر انوار آنحضرت فرشته احترام بسا خلق عمارات  
واجرای قنوت و احداث باغات راغب گشته و امر فرمود که نخست معماران  
هنرور و مهندسان دانش اثر در چهار بازار دارالفتح طرح چار سوق اندازند و اساس آن  
بسان کسبده هرمان میشد مستحکم سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی  
ساخته و پرداخته اند که شرفات بلندش سر بهمت بذروه قصر فیروز قام سپهر رسانید  
و غرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگره منازل مهر و ماه در گذرانید شمس

بوستانیت که طاووس ملکیت بر دم	از سر سدره نماید بهوایش پرواز
خیم طافش همه باسقف فلک شد بطن	لب با مشیم در گوش نخل گوید راز

و بعد از آن از طرف قصبه میر مجر دمانند فرم چشمه آب عذوبت ماب جانها  
ساخته بصحرای پای کوشک آورد و استادان بنا و باغبانان دانا کاخی فلک  
فرسا و بوستانی روح افزا در آن فضایی بهشت طرح انداختند و در اطرافش  
جدار بلند مقدار برافراخته ساخته تا راحتش را از نشاندن و ناله های شرنجش و کلمات  
عطر برور مزین و معطر ساختند و بر بالای طاق عمارتی فلک ارتقا ع ساختند  
گشت که قبه آن در بلندی از شرف خورق و سر بر در گذشت و در برابر آن حوض  
کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال مال مال شد و خیابان طویل و عریض  
بنال کاج ترتیب یافت و آن باغ خلد آسمان موسوم گشت بباغ مراد و حالا  
آن گلشن فردوس و ش بکمال معموری رسیده و از تراست چمنها و لعلات  
آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه با طین افلاک از انفعال  
کلمای رخا رنگش کاهی سرخ و کاهی زرد بر آمد و عندلیب خوش نوا می طبع  
ادراک در وصف کلمای باغ آثارش نغمه هدیه و وصه من ریاض  
الجنة بر آید بنفشه مشکبوی از حوالی لاله هایش چون زلف و لعل و لعل و لعل

سر بر زده و سنبل سلسله موسی با کله دای جزایش همچون خطا غالیه بومی بالعل بتان خوش  
برآمده سمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح و قوت و هوای فضایی و لکشی  
در جمیع اوقات بغایت معتدل شد چه خطبتان سبزده اش دلکش می

در سرشت کاش نشینیم صبا	در خنان کاجش همه دلپسند
چو سبز ان رعنائی بالا بلند	بهوایش همیشه نه کرم و نه سرد
نه در و نه غم کل نه اندوه کرد	بر صفه ضمیر من ارباب فضل و پیش

مستور نمائند که معمار بهمت عالی نمت آنحضرت کرامت و ولایت مرتبت آن  
مقدار باغات جنت فرین و عمارات و بیاتین در اصل شیر زرد و بلوکات ساخته  
و پرداخته که اگر کیت واسطی نژاد قلم در عرصه توصیف آنها در گام پوی افتد و آئینه  
از رفتار باز مانده بسرو می مقصود سخاوت رسید باری در این مقام بهین قدر اختصار نمود

شعر کسری نمائند و قصه ایوان و بمانند || نعمان برفت و ذکر خواتین هنوز هست

در همان ایام نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان خدیجه الزمان مهد علیا علیه  
خاننش بیکم حرم محترم نواب مرتضی ممالک اسلام امر فرمود تا در خانقاه گفت  
هندسان صاحب هنر و استادان ماهر و دانشور مصحح باعنی که تفاخر کنند بدان  
ایام طرح مسجدی عالی اساس انداختند و در هر رکن از ارکان چهارگانه اش غرفات  
برافراختند که هر غره و ندای آن اثنا دنا تدل علیکنا بچهار رکن عالم میرساند  
و صیر در بزرگش عباد هفت اقلیم را بدار السلام سلام میخواند و اطراف ایوانها  
طاقهای کتابه زینت یافته و پر تو انوار حروف و کلمات آیات بنیات قرآنی  
بر آن تافته کمال جلال سید قبله کاهش در نظر بصیرت آگاهان توفیق در می آید و جل  
شیخ مستجابش غلغل در حلقه ذکران مجامع ملکوت انداخته و صدای تقدیس و تهلل  
مهلالتش بصوامع عابدان لاهوت افتاد

کنش در ذکر مجمل از احوال خیر مال نواب غیاث الدین محمد میر میران

دران ایام خجسته فرجام که محروسه یزد ازین مقدم آن بید و خلاصه اولاد خیر البشر  
غیرت افزای ریاض جهان بود بخشنده بی منت تعالی شانه آنحضرت اخلف  
ارجمندی عنایت فرمود که لمعه انوار مصطفوی از جنبه او پیدا بود و علامات

مرقصوی از ناصیه او الش هوید شعر	خجسته طالع و روشن دل مبارک پی
فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال	ازان نبال شرف تازه گشت گلشن
چنانکه تازه شود برگ گل نباد شمال	اعنی زنده اولاد رسالت و دو حجت

امامت و ولایت امیر غیاث الدین میر میران در ساعتی محمود بطالعی مسعود از کتم عدم  
قدم بر صده عالم بخاد و زبان زمان درو صف آن مسعود بدین گونه در ترجم بود شعر

روز و ولدش چه نظر کرد مشتری || انصاف داد گفت که این حد اکبر است

هنوز آن غنچه گلزار اقبال از نیم صبا صبی تمام نشکفته بود که نمایم سروری و نقابت  
از احوال و اقوالش بمشام جان عالمیان میر سید و لوا مع انوار سیادت ازین

مبیش در خشنده جهان بارونی میداد	برآمد ماهی از اوج سعادت
زرویش لامع انوار سیادت	نکویم من که روشن آفتاب
ببرج سه فرازی کامیاب	رخش شمع شبستان امامت
وجودش کوهر کان کرامت	و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال

و علامت کرامت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهر  
تر میکردید چون بحد کمال سید و خاقان جنت مکان ابو الفتح شاه طه باب  
بهادر خان استحقاق رتبت نقابت و استعداد مترت قرابت در ناصیه  
با سعادتش هویدا دید ملتید رعایت رعیت نوازی از هر کاشمش آمده نمود  
پرتو انوار عاطفت پادشاهی بروجنات احوال خیر مال آنحضرت تافته پای  
قدر و منزلتش را از ایوان کیوان در گذرانید و نقابت و سروری ممالک  
محروسه را با آنحضرت تفویض فرمود و نوا بد باغ عظمت و کامکاری و قره  
العین سلطنت و تاجداری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی



خاش سیم صبیحه خود را که در آتاج یافت و کشورستانی بود بعد از دو اج  
 نواب شاه نعمت الله خلف اکبر نواب امیر غیاث الدین محمد میران در آورده صبیحه  
 شاه نعمت الله منور را بشا هراده کامکار اسمعیل میرزا نسبت مواصلت فرمود و  
 بمقتضای شریعت غرأ عقد کناح منعقد گردید پادشاه سکندر شوکت روز  
 بروز ساعت بساعت در تعظیم و توقیر آنحضرت کوشید حکم مایون از مکن غنایت  
 روز افزون نفاذ یافت که جمیع امر و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت  
 طریق متابعتش بپایند و غاشیه مطاعتش بردوش گیرند و غنایشان سده سلطنت  
 در قرآین مطاع لقبش را امر قضی ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام نویسند  
 لاجرم عقبه علیته اش ملاذ امراء خافقین و پیاده ولایت مشرقین گشت و پایتخت  
 و اقتدارش از پر تو خورشید غنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صف ارتقا  
 یافته از فر فرقدین در گذشت و هم دران ایام خدیو جهان گیر روشن ضمیر تجدید متوجه  
 تقویت ارکان شریعت غرأ و تثبیت جهام سادات و قضات و سایریناس  
 کشته منصب نقابت ممالک محروسه را بان قدوه اولاد خیر البریه که در هدایت هاد  
 راه هدی و در ولایت والی دین الله بود تفویض فرمود و بی شایسته تکلف و سخنوری  
 آنحضرت نسبت اجلما و مشایخ ارادت و اخلاص ظاهر نمینمود در تعظیم سادت  
 و اکابر و اشرف دقیقه فوت و فرو گذاشت نمینمود از رشحات سبحاب  
 اهتمام و اجتماع آنمرجع اکابر نزدیک و دور ریاض دین و دولت سیراب  
 گشت و گشت زار سالکان بلاد و امصار از قطرات غمام عتساده التفاتش  
 در حضرت و نصارت از سر بستان جهان در گذشت و همچنین در زمانیکه نواب  
 سکندر شان شاه سلطان پادشاه بر سر سلطنت موروث قرار گرفت پرتو  
 آفتاب غنایت شاهی از مشرق مرحمت نامتنباهی طالع کشته بروجنات  
 احوال آنحضرت و اولاد عظام کرامش که زبیه کزید و کان قل لا استئکم علی  
 اجراً الا المودة فی القربی بودند ناف و ابواب لطف و مرحمت شایسته

بر روی روزگارهایون فال خلاصه دودمان آل عبا بر کشاد و نواب خورشید احتجاب  
 بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیہ صفیہ سلطان بکیم مشهور بشایزده خام  
 که زهره برج سلطنت و جانبانی و دره اوج خلافت و کشورستانی صبیہ شاه  
 اسمعیل ثانی بود بنواب نقابت پناه کرامت دستگاه اخترنور بخش برج  
 رسالت و نیز جهان تاب سپهر سیادت شاه خلیل الله خلف ارشد نواب  
 مستطاب مرتضی نملکت اسلام نامزد فرمود در اوایل سنه تسعمائے در  
 هنگام بار طراوت شمار که سلطان بلند جناب هفت اقلیم عرصه جهان را بنور خود  
 منور گردانید همه فیروزه بصد آیین پرداخت محفّز زنگار آن محذره غفت دثار را  
 بخشمتی که دیده گردون در نظاره آن حیران ماند و عظمتی که برجیس روشن ضمیر حجت  
 دفع اصابت عین الکمال آید و آن یکا در زبان راند بجانب یزدروان ساخت  
 و چون خبر قرب و وصول بر آن خطه بهشت منزلت رسید نواب مرتضی اسلام به  
 ترتیب طوی و آئین بستان شهر و کوی فرمان فرمود فرمان بران بر انجام سباب  
 جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغول گشتند و در باغ جهان  
 آرامی گلشن که هوای جان فرایش چون نسیم ارد می بهشت پرور و آب غدوت  
 تابش مانند آب حیات جان بخش بود براق انکار کرده ابواب فرح و شادمانی  
 بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشود و ارباب صنایع اصناف  
 بدایع بطهر آورده کوچه و بازارها را آئین بسته و چهارطاقها برافراخته تماشا  
 جداران و دکاکین بادیهای چین و محل فرنگ و طلسم خطائی یار استند و بالو  
 نقشها بصورتی میپر استند که در تقریر چگونه آن بنان بیان قاصر است و تحریر  
 کیفیت آن از استطاعت قلم دوزبان متجاوز بوده و بعد از ورود بمقر تمکین  
 شعر بروزی که طالع برومند بود نظر با سزاوار پیوند بود قضات  
 و علما و اشراف و فضلا در مجلس بهشت نشستند و بمقتضای شریعت غزافه  
 نگاه بستند چیدنیان تنقیس سادت و حشمت شرایط کشیدل مشکبش و نثار بجای

افتد رز و گوهر نثار کردند که قافله نیاز از مر حله جهان رخت بر بست و دست  
 عنایت بخشند کارها را بواب غنا بروی فقر و مساکن آند بار یکشاد آنحضرت  
 و اولاد هجاده که هر یک آفتاب سپهر ولایت و ماه برج کرامت بودند در ظلال  
 عواطف خنرو ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت پادشاهی بروجنات احوال  
 خیر مآلثان میافت و زمان خستیار بلاد و امصار عموماً و خط فرج فرای نبرد خصوماً  
 در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم الشان قرار میداشت و وزراء عظام و حکام عالم  
 مقام و سادات با احترام و اکابر و ابالی عصه عالم درگاه حلاق پناه نواب رضوی  
 خصال اپناه خود یافته ملازمت سده سنیه اش پناه اعظم و افاضل باستحقاق  
 کشت و اسباب جاه و جثمت و موجبات کثرت و عظمت آن مقدار در سر کار  
 آنحضرت جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع صدور و امراء عظیم الشان بلکه اکثر  
 سلاطین نافذ فرمان در گذشت و قدر املاک و اموال و رقبات بمرتبه بود  
 که محاسبان دانا از حساب بجز آن اعتراف داشتند و چون محال است که سپهر  
 غدار در این مرحله پایدار بباب استقلال آسوده و برقرار گذارد و در شهر سینه  
 ثمان و تسعین و استعانه آن قبله اهل عرفان سر بر بسته نتوانی گذارد و معالجه و مداوای  
 حکما مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی و الله یدعوا  
 الی دار السلام ندای یا آیتها النفس المطمئنة بکوشش هوشش رسانید و  
 آنحضرت خاطر از تعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جهان عزیمت نمودی

درین آنکه از فیض انعام عالم	دل خلق را شاد کردی مدام
درین آنکه بود از علو نسب	سر و دمان رسول عرب
درین آنکه بود از وفور کمال	عطا بخش اصحاب جاده و جلال
درین آنکه چشم فلک بعد ازین	نه بیند نظیرش بر جوی زمین

در ذکر بنای عباسیه و جلو خان و میدان شاه

بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استقلال روشن و  
 مبرهن خواهد بود که شغل عمارات از معظمت امور عالم و جهات جمهور بنی آدم است  
 بنا بر این از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان و اکابر و اعیان در هر بلاد و دیار  
 غریب آثار بیا دکار مانده لاجرم در اوانی که نواب مرتضی ممالک اسلام امیر  
 غیاث الدین محمد میران بر سجد جلالت و سروری و نقابت متکلم بود و فراخ  
 همت عالی نعمت در اصل شهر و بلوکات خط یزد عمارات و قصور و باغات  
 و قری و مزایع بنا فرمود از آنجمله در محله درب مدرسه بقرب عمارات امیر غیاث  
 الدین علی طرح دولت خانه اعلی انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای رفیع  
 نمودار گردانیده از زینت و تخریج شکفتند و سوغات افزای قصور جهان  
 ساخت شرف فضای قصر بایش کنج آمال صفای صفه بایش صبح اقبال  
 نفوش سقف و جدارش رقم نسخ بر نگار خانه چین کشیده و تصویر است تحریر  
 آثارش رقم مانی و از رنگ رابر طاق آسمان نهاده و طاقی که با فلک الافلاک  
 دم از مساوات میزند در دروازه دولتخانه قرار داده و بخاران هنرمند دروازه عالی  
 ترتیب داده و آن منزل مرغوب بعباسیه موسوم گشت و همچنین در فضاهای  
 وسیع جلو خان و میدانی طرح انداخته اطراف آنرا صفه و ایوانها ساخته در  
 هر ضلعی طاقی در غایت ارتفاع و استحکام با تمام رسیده است و در برابر  
 میدان تالاری در غایت بلندی و ارتفاع که با قصر نابید برابری میکرد ساخته  
 بودند که هر صبح و شام صدای نقاره و نفیر و کوبش فلک میرسانیده اند و  
 الحال دولتخانه عباسیه و میدان و غیره بارت شرعی بعالی حضرت ملاذی  
 شهر یاری الزمانی میر میران که دو چهره سروری و نور با صره کرامت و دین  
 پروری است انتقال یافته و آنحضرت نیز بان منزل بهشت مرتبه عمارات  
 بسیار احداث فرمود و طوطی طبع کی از ناظران مخموری در توصیف عمارات  
 عباسی باین ابیات مترنم گشت  زنبی نهاده سپهرت لوا می و ملت نام

سعادتی ابدی سده تو کرده مقام	سر اچای بهشت ارچه دلکش باشد
فضای صحن بیسع تو می بر بند بوام	ز روشنی و صفایت عقل می زیبد
سواد قاعده چه خاک تیره شود خاک شکست	اگر بیاد و دهم بوی ساحت تو مقام
غلام وار زمین بوسه میکند هر دم	علو سقف تو را آسمان سینا فام
خجسته باد و فرخنده بر جهان کمال	ملاذ لجبای آیم کامکارانام

بخشند بهی منت و واهب الی الموابست الی ضنت تعالی شاه جهان بین  
 آنحضرت را بیدار چهار قره العین اوج کرامت و ولایت روشن ساخته بود  
 و اسمی ایشان شاه نعمه الله شاه غیاث الدین منصور شاه خلیل الله شاه  
 سلیمان میرزا و چون تفحصیل وقایع و حالات آن زمره ستوده خصال نژاد فتم  
 حروف معلوم نبود خانه دوزبان تحریر بعضی از احوال ایشان اکتفا می نماید  
 شاه نعمت الله آثار کرامت در ناحیه او پیدا بود و امارات دولت از طلعت  
 مبارکش بهیودری درج سلطنت و پادشاهی خانش یکیم صبیح خاقان جنت  
 مکان شاه طما سب بهادر خان در عقد ازدواج آنحضرت بود سنج میرزا از آن  
 بلقیس مکان در وجود آمد و مظفر حسین میرزا خلف از جنبه سنج میرزا است که در  
 حال تحریر این صحیفه در غایت کامرانی در دار السلطنه اصفهان روزگار میگذرانند  
 و ثواب بلقیس رتبت خانش یکیم در مشهور سده شمس و شمسین و شمس نه موافق  
 بارس سئل که سال چهارم جلوس خاقان کیتی ستان بود در اصفهان سرور  
 نقاب تراب کشیده و پادشاه عالم پناه بتعزیه آن مهد علیا تشریف قدوم  
 ارزانی داشتند شاه غیاث الدین منصور در زمان حیات والد کرامت  
 نژاد متوجه ریاض رضوان گشت و در عمارت منصوریه خانقاه نفست که از غایت  
 شحرت و صفای محتاج بتوصیف نیست مدفون گردید در باغ کلی شکفته  
 بنودینار بیدار کی است لاله در گلزار بر چند که مرد سرکش طوطی وار  
 از باغها زیافت آخبر کار

## نواب مصطفوی خصال ولایت دستگاه حضرت شاه خلیل الله

مکارم اخلاق محاسن آداب تشیید اساس عدل و انصاف سرآمد سرفرازان  
عالی مقدار بود انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیایش ظاهرو پیدای سعادت  
لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا آنحضرت بشرف مصاهرت پادشاه  
والاجاه شاه اسمعیل ثانی سرفرازی یافته زهره برج سلطنت صفیه یکم مشهور بشاه  
زاده خانم مادر عقد ازدواج داشت و آن دره التاج خلافت شاه ظهیرالدین علی  
در وجود آمد مصراع کلی بشکفت در باغ هدایت بر پیشگاه ایوان خواطر ارباب حشمت  
روشن و مبرهن خواهد بود که در زمانی که تحت سلطنت ایران و سر غرقت فریدون  
بر یور عدل پادشاه بیدار تحت فیروز بخت روشن رومی رعیت نواز آرایش یافته  
زینک ظلم و بیدار از صفحه جهان زدوده چهره عدالت در آئینه احسان کافه جهانیان  
نمود بدیت بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی بنی از عدل افزون کرد آیین جهان بانی  
در شور سنه نشع و نسعین و ستیماه در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود دریا حسین و نبیل  
خاقان با توکل بتوفیق صانع جزو و کل با اصناف حشمت و تجل از دارالعلم شیراز

سوجه جنت آباد یزد شد مشنوی	بر برج حل فکنده پر تو
چون خسرو مهر خرو نو	افراحت برای نیکخواهی
بر اوج فلک لوا می شاهی	رایات نصرت آیات شاهنشاهی

مخوف بنیات جناب سبحانی روی براه آورد و امرای طغرد دستگاه و مقربان  
درگاه ملائک سپاه لبان جنود کواکب در رکاب سعادت انتساب فیروزی  
مواکب روان گشتند چون نهضی اقبال خبر توجه جاده و جلال رایه یزد رسانند قدوه  
اولاد سید ولایت دستگاه شاه خلیل الله که نسبت صحت انتسابش بر دودمان  
نبوت و رسالت از شبهه مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از  
منزلت آفتاب بلند جناب افزون بحد با اتفاق جمعی از سادات که رایات

جلالت آیات قدرشان بر اجم قلا استلکم علیه اجر الا المودة  
 فی القربی آراسته بود با استقبال شافیه بغیر تقبیل انامل کریمه که نوک خاتمت  
 القلم بر کنین تکینش فحوی هر در سعادت که عنایت بکشد مفتاح فتوحش  
 سرانگشت تو باشد استعدایافته عاطفت حضرت پادشاه کیتی کشاکش که حجه  
 همایونش از صدق فیت و حسن اعتقاد برمودت و ولای طاهره نبوی صلی الله  
 علیه و آله مجبول بود ایشان را اعزاز و اکرام فرمود و ریاض آمانی و آمال هر یک را  
 بزال محنت و افضل سرسبز و شاداب گردانید و چترهایون فال پادشاه هفت  
 کشور سایه وصول بر تاج کاشن که نمودار ارم است افکنده آن منزل جنت آئین  
 از فرزول خسرو و ظفر قرین رشک روضه جهان گردید شاه خلیل الدربان به شامی  
 پادشاه و الا جاه برکت دو مضمون این ابیات را با دارا بنید شعر

که ای صاحب تران داد کستر	لبس برمان تو بادا هفت کشور
غمین باد آنکه او شدت نخواهد	خراب آن کسر که آبادت نخواهد

بزرگان ترتیب داده طوی کرده که سفره فیروزه خام سپهر کاینه سیسین ماه و چمن زین بر  
 مزین کشته زهره خنیا کر مثل آن ندیده و هر تیر صایب تدبیرا نظیر آن در ضمیر نگه داشته  
 و پیش کشامی لایق کشید و چندان زرد و نیار و گوهر شاهوار نشان نمود که هر یک  
 از حضار را مبلغی که مانند رسید و هر کس از اتحاد ما از زمان جوهر بن و وزیر بدار کشید  
 تا جوهری فلک جوهر زوهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلک جلوه داده بصفا و روشنی  
 آن لالی آبدار ندیده و تا دایه دریا در سیم را در مدد صف پرورش فرموده غواص  
 بصیرت نظیر آن کوهرهای یکدانه را مشاهده نموده و پس از چند روز که آن منزل  
 منزلت محل استراحت جمشید فرخنده رای بود باغ عیش آباد ارم بنیاد شریف  
 فرمود و دران باغ از فرشته که آنحضرت و میامن قدم فرخنده مقدم پادشاه  
 جمشید جمشست بر زم عیشی ملوکانه و جشنی پادشاهانه ترتیب داده شد شعر

چون میترشرا سنج دل میخواست	شاه بنشست و بر زم عیش آراست
----------------------------	-----------------------------

و دختران زردشتی تراوشیرین گفتار باددای تلخ خوشش کوارداده غنشیان خوش  
 آواز نغمه پرداز زبان باداء این سرود برکت دند شر زمین خرم است و زمان شاهان  
 بغیر وز می شاه صاحبقران حجاب ندارد و یاد دل دادگر گز و گشت پیداکیتی هنر  
 بهماند جاوید در عز و ناز بکام دل دشمنان سرفراز و در آنجا دست عنایت  
 پادشاه جیس قدر ابواب لطف و مرحمت ناعنای طالع شده بروجات احوالش  
 تافت و من حیث الاستقلال بر بسند نقابت و سرافرازی تکیه داده پایه قدرو  
 منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک حشام و سادات عالی  
 مقام درگذشت درگاه خلایق ملازمش همین تربیت پادشاه و افرعنایت  
 آرا مکاره اعیان و اشراف گشت و مرکب ظفر قرین دولت و اقبال مستوجه  
 مستقر سلطنت گشت مجاری امور دولت و سلطنت بروفق مراد و مرام  
 ع سپهر تابع احکام و روزگار عظام بعد از طی منازل آیات جان  
 کشای چون روح کرامی که کمال بردار آید مانند سلطان جان که مملکت بدن را  
 بیاراید بدار سلطنته اصفهان در آمد بیت آن وعده که تقدیر همی ادوفاست  
 و آن کار که ایام همیخواست برآمد چون چندی بران گذشته و آن ملاذ تمام بشر  
 شاه خلیل الله دولت و کام رانی روزگار گذرانید بیک ناکاه پهلور بهتر تا توانی  
 گذاشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آفرارضا نرسید در شهر سمنه  
 سادس عشر و الف هجریه جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد میر  
 میدان بیاغ جان شاد و مغفور پادشاه خلیل الله را از ثواب بلفقیس مکان  
 مریم شان صفیه سلطان بکیم مصرع زهره کنیزی شهبان اوست دوسر  
 عالی که هر یک درج ولایت را درستی نور بخش و برج امامت را کو کبی آفتاب  
 درخش بود تو لکنمود یکی ظهیر الدین علی و دیگری میرزا شاه عبدالباقی و بنابر  
 آنکه خصوصیات احوال آن دو فرقة العین ولایت و کرامت نزد ارقم صرف  
 روشن نبود لاجرم قلم در مفاخرت ایشان برنرم در نیامده زبان در کام خوانموشی



کشید و عندئذ سبب بنان درگذارد مجلی از احوال خیرآل کل کاشن رسالت پناهی  
 و سر و بوستان نامست و دنیا پروری میرزا شاه عبدالباقی بنغمه سرای درآمده  
 بدین ادا مینماید که آن قدوه آل رسول الله خلف از چند سعادت مند شاه ظهرالدین  
 علی بود بکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف کفکار و کریم  
 اطوار معروف و انوار سیادت و سروری از ناصیه همایونش طالع و  
 آثار جلالت و بزرگی از بشرو شکفته اش ساطع شعر دمی بود از درج غرور شرف  
 کلی از گلستان شاه بنجف آن نیکو سیرت فرشته خصال بدستور آبابی بزرگو  
 در باغ کاشن بهشت آثار خوان احسان کسوده یا ارباب مجد و جلال صحاب  
 فضل و انصال محبت میداشت تا در شهور سنه سبع و ستین و الف هجریه موافق  
 ستاخوی میل از هاتف غیب ندای **وَالله يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ** شود و از دست  
 آباد عالم فانی بنز هت سرای جاودانی انتقل نمود و زبان روزگار بمضمون  
 این مهال گوید که دید نظم سرو بالای تو در خاک دروغ است دروغ زیر خاک  
 آن بدن پاک دروغ است دروغ خلف از چند آنحضرت بدیع الزمان میرزا که میرزا  
 از گلستان سروری و شکوفه است از بوستان کامرانی و نیک اختر می  
 در حال تحریر این صحیفه که در سنین از سنه ثمانین و الف و سجا و ز نمود در اصفهان جنت  
 نشان در کمال سروری تمکن دارد و فضای ریاض امیدش از قطرات غمام  
 التفات خاقان سلیمان مکان شاه سلیمان میرزا سریر آرای ملک کامرانی  
 در حضرت از سر استان جنان در گذشت و بسیر غالات و افره و انعام  
 مسکانه سرافرازی یافته و دیگر از فرزندان مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث  
 الدین محمد میر میران نقابت قبایی است که انوار جمال فرخنده فال بنوی از مطاع  
 حال خجسته مالش طالع و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال سوده  
 اعمالش لامع افتخار عاظم سلوات عالیشان مقوی ملت رسول انور  
 جان صلوات الله الملك المتان شاه سلیمان میرزا است الحق آنحضرت

بهائی بهایون در بهوای هضامی هدایت بال اقبال کثوده و طایر قدسی استیسان دو  
سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن خنوده شرف ذات و می از  
عدل بود محترم دست و دلش مظهر لطف و کرم زبان الهام بیانش کاشف  
اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح حقایق نامتناهی نظم  
پراز نور عرفان دل کشش سر عارفان کشته خاک رهش

شعله افروز شادش حیمس وجود اصحاب و جد و حال ابیکدم مثال طلای احمر  
تمام عیار می ساخت شعر بهره و راز فضل دل کشش  
مرجع اصحاب شرف در کشش تربیت اهل هنر کام اوست  
رنیور عنوان سخن نام اوست گوشه نشینان دیار عافیت در یوز

همت از باطن او میگردند و کرم روان طریق مجاهدت استمداد عنایت از بند  
نظرش نمیودند لاجرم اکابر و اشراف طوائف اعمم باستان مظهر لطف  
و کرم روی نیاز آوردند و دست اخلاص در دامن پاکش زده بالفتات خاطر  
فیض اثرش مباحثات نمیودند شعر چو آهین رباهر گنج سر رسید دل ظنرا

سوی خود میباشید در اینوقت که تحت سلطنت و اورنگ خلافت به  
جلوس جهان افروز قره العین عدالت و جهان افروزی میسر قوانین نصفت و  
رافت مؤسس مبانی مرحمت و معدلت شاهنشاه حقیقی و مجازی خاقان  
و افراتشام ابوالمظفر سلطان شاه صفی ارتقاغ آسمانی و فروغ جادو دانی  
یافت شعر در ریاض ملک و دولت غنچه شادی شکفت بوستان سلطنت  
تازه شد از سر نهال و نهال مراد حضرت خاقان عدالت کثر از جو یار مرحمت  
الهی سر سبز و شاداب شد و نخل دولتش در گلشن حشمت سر بر کشید و تنوع مراد  
بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید و لمعات تنغ همتش  
زنگ زدای ظلمت ظلم آباد عالم شده نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله  
کون و فاد بکف کافی و رای صافی آنحضرت منوط و مربوط گشت نظم

صبح ظهر از مشرق خورشید برآمد || اصحاب غرض را شب نمود البسر آمد

دو حد چمن سالت و سرو بوستان و لایت شاه سلیمان میرزا با اتفاق اولاد  
عظام بیایه سریر خلافت بنیر شتافت و بجز تقبیل با ط جلالست سرافراز  
گردیده زبان بادای این مقال کو یا کرد ایند نظم امی کشته سریر پادشاهی جایست  
در سایه چتر خسروی یا وایت شد کاشن ملک و روضه ملت هم  
آراسته از رای جهان آرایست خسرو کردون اقتدار سلاله خاندان ولایت  
و اولاد امجادش را منظور نظر اشفاق و مکرست گردانیده سیورغال و مقرری  
مقرر فرمودند هر روز لطفی مجدد و تفقدی مجتهد بطور میرسانید و موقوفات  
حایره و ملکیه انوریه بدستوری که با آباء عظام و اجداد کرامش میبود با معقوض  
فرمود و مراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم سجای آورد و از شرایط حرمت  
و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت شعر از جانب دار می تعظیم و اعزاز  
فرود گذاشت چیزی ان سرافراز و چون چندی بران بگذشت و سال هجرت  
بسنة خمسين الف رسید زینده تاج و سریر بدیده بصیرت فرد و دولت و اقبال  
در ناصیه حال فرزندان مستوده خصال آن مر قنوی فعال مشاهده فرمودند بنیان  
توجه و عطف ظاهر ساخت و به تجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تثبیت  
همام سادات و علما کشته افتخار اعظم سادات و نقبا خلاصه دومان ال عبا  
مقومی ملت علیه اما میته قدوه امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالکت اخلاص و  
میکر نکلی میرزا شاه ابوالمهدی بسور غالات و مسلیات معزز و منفخر ساخت و بنصرت  
جلیل القدر و المرتبه کلا نتری خطبه شت قرین بر ذرا بوجود عالی حضرت متعالی مرتبت  
سیرز شاه ابوالمهدی آرایش فرمود قطع نظر از کثافت منشیانه و تصنیفات  
مترتانه ساخت کذا در ملک و ملت بر شحات سخاوت اهتمام و اجتهاد این  
عالی مقدار ناظر و سیراب گشت و قضای مایض دین و دولت از نظرات غمام  
اعتنا و التفات ایشان در حضرت و نصارت از سر ابستان جهان در گذشت نظم

<p>چو از لطف شهنشاه سرفراز یکی در مملکت فرمان روا شد یکی شد مرجع احکام اسلام ز عدل آن کیفینای مملکت آراست</p>	<p>دو عالی قدر گردیدند ممت ز یکی محراب دین را مقتدا شد بلندی یافت زان کینام اسلام ز فضل این بنای شریع شد رست</p>
<p>چون قامت قابلیت هر یک در جو بیار بالا کشید بفرمان پادشاه جهان روی توجه بجانب یزد آورده بعد از وصول بر مسند کاهمرانی تکیه داد و همایون شریعت بیشتر بر طبق اجتهاد سید الوری بسر انجام اقران یافت و فروغ رواج مملکت از افق مشیت حضرت حق غرور و علایر و جنات احوال بر پایا بافته رعایا و زیر دستان در پناه امن و امان نمودند چون مدتی بران گذشت و زمانه بسی اوراق لیل و نهار در نوشت در شورش سبب عین الکمال فراج شریف قدوه اولاد سید آخر الزمان صلوات الله المملکت المنان میرزا شاه سلیمان از منبج اعدال انحراف یافته پهلوی بر بستر ناتوانی گذاشت هر چند اطباء در معالجه سعی نمودند و زهاد و عباد دست بدعا برداشتند و دستا بصدقه خاطر مستحان را شاد کردند و انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و چون روز بروز اشتداد مرض در ترانید بود بجهت تغییر آب و هوا اخر برج شرف و سروری در محله منزل گزیده متوجه قریه لغت گردیده بعد از وصول بآن محل قطع تعلق جهان فانی نمود و شرط وصیت سجای آورد و دو وجه کلزار نیکو اخری میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را بمنصب نقابت که از آباء عظام و اجداد کرام یادگار داشت سرافراز در وقتیکه زبان الهام بیان باداء کلمه طیبیه توحید گردان داشت قوه متحرکه انی از حرکت باز ایستاد</p>	
<p>روی بجانب ریاض قدس آورد شعر که باید شدن جانب قدسیان پسر را با لطافت دلشاد کرد</p>	<p>چه شد بر ضمیر منیرش عیان ز دستور آباء خود یاد کرد نشان کرامت بنا مشرک داشت</p>

<p>با واد نقدی که در دست داشت</p>	<p>دران دودمان عظیم شان مصلیتی</p>
<p>در غایت صعبیت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده منتبان خانان سیادت کسب ادا با تلف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زده کان در آمد پرتو این خبر را بمساع جاه و حلال ساینده شمر خدیو جهان خسرو دین پیاد</p>	
<p>جوان بخت با صولت عباس شاه</p>	<p>که از پرتو عدل آن شمشیر یار</p>
<p>شده چار فصل جان چون بجا</p>	<p>بعواطف خسروانه خاطر اولاد امجاد</p>
<p>آنحضرت را با نواع محبت نوازش فرمود و جراحت سینه ایشان با برهم توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت هر یک را بخلع فاخر آراست و نقابت و سروری مرتضی ممالک اسلام میرزا شاه ابوالمهدی تفویض فرمود و بسیر غالت مجد و فرق افتخار شش را بتاج استعمار مزین گردانیده زینت یافتن آن صحیفه مجلی از احوال خیر مال نیز سعادت و سروری و شجره گلشن امامت و دین پروری میرزا ابو الولی ششعه خاطر خورشید نشانش نصارت بخش ریاض امید ابل عالم و ظل طلیل عاقلت احسانش آرامگاه اعظم و اشرف بنی آدم جلالت پاکیزه اش امر حیا سنت سینه و متابعت رویه و رضیه آباء و اجداد بزرگوارش منظور و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه بخته سیایش در کمال بروز و ظهور شمس دلش روشن ز انوار حقیقت زرویش ظاهر آثار طریقت بعد از آنکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه ریاض قدس گردید حسب فرمان فرمانده روی زمین و زمان خسرو جم قدر فرمیدون مکان رخ شهر یار نو جوان عباس شاه کامران و بحکم وصیت والد عالیشان آن خال کلهزار امامت قائم مقام کشت نهال قاطرش با ستقامت از جو یار ارشاد</p>	
<p>هدایت سر کشید شمس</p>	<p>چو منزل به پرداخت سر و کهن</p>
<p>به پرداخت سرو نواز سر و بن</p>	<p>اگر صبح فر خنده فر شد هفتان</p>
<p>منور شد از آفتابش جهان</p>	<p>ای عزیز مشاطه رخسار ابرکار سخن و پریا</p>

بند غدار حکایات نو و کس جواهر آثاران قدوه آل خیر البریه بدین مآل بمنصبه طهوری  
 آورد که آنحضرت مؤید است بتائیدات الهی و موفقی بتوفیقات نامستنهای ایام  
 دولتش چون ایام بجا رخصت و خرمی هنگام نقابتش مانند خرمی دور از غم و هشتم  
 مکارم اخلاقتش دماغ آمانی عطا آسای و از نسیم محاسن آدایش ریاض کمالی  
 بعت افزای و در هنگام تواضع و فروتنی اقتدای سنت سلطه حضرت خیر البریه  
 نموده بر طبق اینها آنابشر مثلاً خود را با سایر ناس کیسان شمردی و در تقویت  
 ارکان شریعت غرا و تمشیت همایمت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اہتمام  
 مرعی داشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اسلام و فضیلتی  
 روزگار و شعرائی بلاغت شعار هرگز تغافل اہمال ننمودی و در انجاء متنبیات  
 این زمره کریمه ہوار و ہمت کما شتی ع نیاید از بزرگان جز بزرگی بصفت  
 درویشان و گوشه نشینان بسیار راغب و درد لجوی این طبقہ بغایت مایل

بت نظر کردن برویشان بزرگی با بغیرا سلیمان با چنین جہشت نظر ہا داشت با بگو

در تعمیر قصور دلکشی و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اہتمام کردی و در طرح  
 باغات و بساطین و نظارت اشجار و ریاحین لوازم جد و اجہاد بجای آوردی  
 و در شہور سنہ خمس و ستین و الف موافق قوی میل بر طبق آیت ہدایت ما  
 وَاللّٰهُ عَلَى النَّاسِ حَکِّمٌ اَلْبَیْتِ مَنْ اَسْتَطَاعَ اِلَیْہِ سَبِيْلًا رغبت حج اسلام  
 و ادراک شرف زیارت روضہ منورہ خیر الانام علیہ الصلوٰۃ و السلام پیدا شد  
 ع تمنای آن راہ دشوار کرد و بعد از اجازت از جانب خاقان صاحبقران  
 خدیو ملک رتبہ عباس شاہ با تفاق فرزند آنالی شان و متعلقان از خطہ یزد

روی بان مقام فیض انجام آورد نظم	کعبہ بنا گشت کہ روی نیاز
سوی وی آرند کن در نماز	سجدہ کہ آن باشد و سجود حق
معبودہ آن باشد و معبود حق	ہر کہ رسیدہ بوجود از عدم
درہ او ساخته از سرقہ	طنہ برا کسیر زند خاک و

کل نخل است از خس و خاشاک او	کمشده کان بالقش ز نهاست
رکت ز سینش چون نجوم سماست	قافله توفیق یادش ه متعال رفیق چراغ

و دودمان آل یسین و بدرقه تائید مالک الملک لایزال همگان مرکب خدام ذوی  
الاحترام شعر توفیق رفیق و بخت بسمره اقبال ندیم کاد بیکاه چون غره شمر  
ذی قعده سنه مزبوره شعر بصره محل نزول دوحه همین رسالت پناهی کشت و  
انجاس حسین پاشا مقدم شرفیش عزیز و مغتنم شمرده بار سال تحف شایسته و  
برکات بایسته مبادرت نمود و شرایط معاملاری بروچی که فراخور تمشش بود  
بجای آورده التماس ملاقات شرف فرمود آنحضرت جواب فرمود که چون  
من احرام طواف بیت الله بسته زبان باداء کلمه لبیک اللهم لبیک کشاؤ  
و ازها لقب غیبی بر این مقال بگوش هو ششم رسیده

ای که در این کوی قدم می نهی	روی تو جبه مجرم می نهی
پای ز اول بسر خویش نه	خویش را کن قدمی پیش نه
چونکه نهی بر سر هر کام کام	یابی از این سیر بھر کام کام
پای باندازه در این کوی نه	پایت اگر سوده شود روی نه
در همه جا هست ادب شرط راه	ره نبرد آنکه ندارد ادب
کس بدرون ره نبردنی طلب	روی ادب نه بدر بی نیاز
دست بیفکن بدر چاره ساز	آیین خویش چو زمرم چو صفا
داده و را در حرم کبریا	دست ردا مان غرض باز گش
پای تردد ز ره آژ کش	مناسب بندهم که در این سفر بمنزل

هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خود را بعبار مجلس حکام مجازی بیالایم اگر چه صاحب  
تعدادت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند  
کمال مردمی خواهد بود پاشا بواسطه ناموس حکمت این سخن متلفی قبول نکشت  
و آنحضرت پای در دامن استغنا پیچیده چند روز باین گفتگو گذشت آخر الامر

مهم بران قرار داد یافت که خدام میرزا روزی بر نیارت یکی از مزارات متبرکات  
تشریف حضور ارزانی دارد پاشا نیز بدینجا رفته در روز موعود در مقام معهود  
میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم  
رسید حسین پاشا دو حین بنوی را در آغوش کشید و اصناف اشفاق  
و الطاف ظاهر کرد ایند در دوازدهم همان شهر ندای این مقال بکوشش حضرت رسید

شعر خیز که شد پرده کش پرده ساز عزم تو بس مرکب رهوار تو	مطرب عشاق ز راه حجاز کو نرسد بتو آزار تو
کر سست خار مغیلاں چه پاک رنجه مشواز ستم خار راه	دامن کلمه بود از خار چاک کان گل مشکین بود و عذر خواه

و از بصره روانه شد و در راه بر بان نیار این ایات باد امیرسانید شعر

ای همه کس را بدست التجا نام بین بر حجر الاسودش	کعبه دل از تو نور و صف داغ بین تو بود بردش
ای کرم مت واسطه بود ما شد حرمت زینت باغ جان	خانه تو کعبه مقصود ما خانه تو چشم و چراغ جهان
کیست که پروانه این خانه نیست خانه تو دیده هر معبد است	واله و سرگشته و دیوانه نیست مردم دیده حجر الاسود است
حشمت زهرم که تو را در حرم سوی تو باشد بهی سحر	هست زهر چشمه بحر کرم غیر تو ما را نبود مدعا

بعد از ورود بار خضر اقدس و پس از مناسک حج اسلام نظم

در حرم خلدی کی چه ز سال کرد وی از غایت شوق دنیا	بود بدگر اجد و فوالجمال طوف کنان کشتی و گردی نیا
عاقبت از خلد برین دور ماند گر چه پشت از بوس دل پشت	غسسه و واله و حور ماند باز بوس کرد بوس پشت



و در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ست و ستین و الف احرام طوف  
روضه رسول انس و جان بسته بر اهل توفیق سوار گردید روی بواوی شرب نهاد  
و زبان بالف اقبال مضمون این مقال گویا گشت نظم

امی که بمقصود رو آورده	گویا رسید ان وفا برده
شام تو را صبح سعادت مید	روز تو فرخ شده چون رو عید
حمد و شای احد و ذوالجلال	ورد زبان ساز چه داری محال
حج تو هر چند که دین ادرست	حج دگر هست که آن کبر است
رو سوی محراب نبی در نماز	رو می آنجا بر زمین نیاز
گوک اقبال تو مسعود شد	عاقبت کار تو محمود شد
بخت تو ز تخت براوج سپهر	سوده به نعلین تو رخ ماه و مهر
امی شده محرم بحریم وصال	وقت طلب آمد و گاه سوال
لب بکشا آنچه تو را در دل است	یکت بیک از تربیت او حاصل است

و در چهاردهم شهر صفر المظفر با رضی اقدس مدینه طیبه رسیده نزول اجلال  
فرموده دوازده روز با دراک شرف زیارت سلطان سرر رسالت

حضرت حتمی مرتبت صلی الله علیه و آله سرافراز گماشت  
روز ۲۷ صفر با توشه توکل قدم در وادی نماده بعد از طی منازل مراحل قرین صحت  
و عافیت بوطن مالوف تشریف حضور ارزانی داشته مریدان مردانه وار  
کرد شمع جالش نقد جان نثار می ساختند خواص و عام هر دیار از صغار و کبار  
خود را باستان انجناب رسانیده فیض یابی شدند بطو ازم امر  
دین قیام و باصناف عبادات و طاعات روزگار میگذرانیدند  
تا از وحشت آباد عالم فانی بزیبیت سرا

جاودانی انتقال نمودت

فی یتیم شهر رجب المرجب

# کتاب کشف اسرار مشایخ و عرفا

## کشف اول در بیان تصوف

ضمحنی مانند معرفت مبداء و معاد که کمال نفس ناطقه است بدو وجه میسر است یکی بطریق اهل نظر و استدلال و یکی بطریق اهل ریاضت و مجاهده و پیروان طریق اول اگر ملازم و متابع ملت نسبیانند در هر زمان ایشان را حکم گویند و اگر تابع ملت پیغمبری نیستند ایشان را حکماء مشائی نامند و سالکان طریق ثانی یعنی اهل ریاضت اگر تابع ملت انبیانند و مجاهده ایشان بقاعده شریعت نبوی آن زمان است ایشان را صوفیه میگویند و اگر ریاضت آن قوم بروفتی قرار پیغمبر عدولت ایشان را حکمای اشراقی نامند و آن نیست که بهین لفظ گفته باشند چه که این لفظ عربی است مثلاً جماعتی که تکلم بعبری و سریانی یا غیر آن مینمایند متصف باین اوصاف را لفظی که بقانون خود برای تشبیه اشیا قرار داده اند میخوانند بکلمه که در لغت عرب بمعنی صوفی است و بدین مضمون نیز محقق طوسی نور الله روحه و سایر علما و فضلا در مصنفات نقل نموده اند لهذا اهل مجاهده و ریاضت تابع شریعت را صوفی نامیده اند پس وضع این لفظ از برای اینطایفه مدام خواهد بود پس صوفی اطلاق میشود بر تاض مجاهده مطلق موافق قوانین و قواعد شرعی و گفته اند که در زمان حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین جمعی از مهاجرین اصحاب و متقیان ایشان که ثروتی و کثرتی نداشته اند و همواره رایت عبادت و ریاضت می افراشته اند و در صفت از مسجد حضرت رسول متوجه عبادات بوده اند ایشان را موسوم باصحای صفة نموده اند و نیز بعضی گویند بسبب صوف مستی باین اسم آمده و نیز گفته اند که صوفی مشتق است از صفا و صفوت ببحر حال ایشان از اما جد ابل ایمان بوده و در صفت مسجد حضرت نبوی عبادت اشتغال می نمود و اند چنانکه در تفاسیر آمده است که جماعتی از صنادید قبیل مضر بخدمت حضرت رسول ص

آمدند و آنحضرت بجهت اینکه ایشان بشرف اسلام مشرف شوند ایشان را توقیر فرمود  
و ایشان را از مجالست اصحاب صفه که بطاهر حقیقه می نمودند و لباس کهنه پشمینه  
پوشیده بودند تنگ و عار آمد گفتند که ما بجز کانییم و ما را از معاشرت این فرقه  
فقیر عار و مجالست باین فرقه پوشان دشوار پس جبرئیل نازل شد و این آیه را بطریق  
خطاب با آنحضرت آورد که **وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّکَ بِالْغَدَاةِ  
وَالْعِشَیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عِینُکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَوةِ  
الدُّنْیَا وَلَا تَطِيعُ مَنْ غَفَلْنَا قُلُوبَهُ عَنْ ذِکْرِ نَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَکَانَ اَمْرًا ذُرْیًا  
قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَمَنْ شَاءَ فَلْیُکْفِرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا** یعنی صبر  
فرمای نفس خود را با بنهائی که میخواهند پروردگار خود را در صبح و شام و میجویند  
رضای او را و ببرد از چشمهای خود را از روی ایشان مکرر اراده کرده و میخواهی  
زندگانی دنیا را و اطاعت مکن کسی را که غافل کرده ایم مادل او را از ذکر و یاد خود  
و متابعت کرده است هوای خود را و بخواست کار او بیرون از حد اعتدال  
بجو حق را از جانب پروردگار خود پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود  
بدرستی که همیا کرده ایم از برای ظالمان آتش دوزخ را حاصل که فضیلت اصحاب  
صفه محتاج به بیان نیست و در اغلب و اکثر کتب حضرات محققین مشروحاً  
مسطور است بعضی از اکا بر گفته اند که در زمان حضرت خاتم چون فضیلتی زیاده  
از شرف صحبت آنحضرت نبود مشرفین باین تشریف را صحابه خواندند و اهل  
عصر دویم که بخدمت صحابه رسیده بودند و اخبار و احادیث از ایشان  
شنیده تابعین گفتند و در عصر سیم آنها که تابعین با دیده بودند متابعت تابعین  
نامیدند تا عصری که از زمان حضرت مه دور شدند خواص امت را زاهد و عباد  
گفتند تا آنکه ظاهر شد بدعتهما و بسیار شدند همبها مثل خوارج و غلات و زندام  
و طاحده و هر یک ادعا نمودند که در میان ما عباد و زاهد و این اسم را بر خواص  
خود اطلاق نمودند پس اهل حق خاصان خود را که بزمی طاعات و مجاهدات و

اوراد و اذکار و جستاب از اهل دنیا مخصوص بودند صوفی خوانند و این نام پیش  
 از سده دویست از هجرت برای آن اطلاق شده اما بعضی از ما فقیهین و شهابیین  
 درین سلسله خود را داخل ساخته که باعث تشکیک عوام و بدنامی خواص گردیده  
 و الا در حق صوفیه از حضرت رسول<sup>ص</sup> و حضرت امیر المؤمنین<sup>ع</sup> احادیثی مثل  
 بر مج بسیار وارد است از جمله در کتاب بشاره المصطفی با سندش آمده  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>ص</sup> مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ الصَّوْفِ  
 یعنی حضرت فرمود که هر که را خوش می آید و مسرور میشود باینکه بمنشین الله<sup>ت</sup> باشد  
 پس باید بنشیند با اهل تصوف و مقومی این حدیث است حدیث قدسی که حق  
 سبحانه فرموده انا جلوس من ذکر فی یعنی من بمنشین آن کس که ذکر و یاد من نماید  
 و باتفاق موافق و مخالف صوفیه اهل ذکرند مولاوی هر که خواهد هم نشینی با خدا  
 کونشین اندر حضور اولیا و نیز در همان کتاب روایت نموده که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>ص</sup>  
 لَا تَطْعِنُوا عَلَى أَهْلِ الصَّوْفِ وَ الْخُرْقِ فَإِنَّ اخْلَاقَهُمْ اخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَنْبِيَاءِ  
 لباس الانبیاء و هم در آن کتاب مرویت که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>ص</sup> رَاغِبُوا فِي دَعَاءِ  
 أَهْلِ الصَّوْفِ وَ أَصْحَابِ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ فَإِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْعَى فِي  
 إِجَابَتِهِمْ در کتاب عوالی اللیالی جناب ابن جمهور بحسب وی که از شامیر علمای  
 امامیه است و مولانا محمد باقر در فهرست بحار الانوار خود نسبت آن بابان  
 جمهور داده روایت شده است که قَالَ امیر المؤمنین<sup>ع</sup> عَلَى الصَّوْفِ اِرْقُبُوا خُفَّ  
 نَأْ وَ صَادُوا وَ اَوْفَاءُ التَّائِرِ تَرْكُ وَ تَوْبُهُ وَ تَقَاءُ الصَّادِ صَبْرُ وَ صَدْقُ وَ صَفَاءُ  
 الْوَاوِدِ وَ وُفَاءُ وَ وُرد الفاء فَرْدُ وَ فَنَاءُ وَ فَقْرُ وَ مُحْتَمِلِینَ حَنِینِ شرح کرده اند  
 که الصوف یعنی آنکس که مستی بتصوف است و بعد این اسم چهار حرف است  
 هر حرفی از آن مثل بر سه وصف که مجموع دو از ده وصف میشود پس شخص مستی  
 باین اسم بدین صفات دو از ده گانه باید متصف باشد تا موضوع له این لفظ تواند  
 بود و اگر نباشد اطلاق این لفظ براو مجاز و ترتیب اوصاف و تحصیل آن

که اول ترک هوا و توبه نمودن و رجوع کردن از معاصی و تحصیل مرتبه تقوی است  
 پس هر مرتبه موصوف است بحصول مرتبه ما قبل تا سه مرتبه اول حاصل نشود در  
 در مراتب ثانیه نمی شود این موافق است با آیه اِنْ اَوْلِیَائِیْ اِلَّا الْمُتَّقُونَ  
 زیرا که صبر و صدق و صفا از اخلاق حمیده و اوصاف اولیاست و این مرتبه  
 ثانیه ادنی از مرتبه ولایت و معرفت است و مستی است بعین الیقین و  
 اول ظهور آثار ولایت و تصرف است و مرتبه چهارم که فرد و فقر و فناء  
 مرتبه ثالث از ولایت و معرفت است و آن مرتبه مستی بحق الیقین است  
 و هرگاه در این بنظر صافی تأمل کرده بشود جمیع آنچه مشایخ در بیان منازل سلوک  
 نوشته اند استنباط میشود زیرا که چهار حرف عبارتست از چهار مرتبه  
 سیر و سلوک که اسفار را بر چهار رجه نیز گویند و آن سیر الی الله و بآله و فی الله  
 و مع الله است و اکابر در باب تصوف سخنان فرموده اند مانند التَّصَوُّفُ  
 اَكْتِسَابُ الْفَضَائِلِ وَ تَحْوِیُّ الرِّذَائِلِ و هم گفته اند التَّصَوُّفُ تَرْكُ الْفُضُولِ  
 وَ حِفْظُ الْأُصُولِ نیز گفته اند التَّصَوُّفُ رَفْضُ الْهَوَى وَ مَلَازِمَةُ التَّقْوَى  
 وَ اَيْضًا التَّصَوُّفُ شُكْرٌ عَلَى النِّعَمِ وَ صَبْرٌ عَلَى النِّقَمِ وَ نَزْهُةٌ عَنِ الْفَنَاءِ  
 النَّاسُوتِيَّةِ وَ ظُهُورُ الْإِلَهِيَّةِ قَالَ الشَّيْخُ شَهِيدُ الْأَوَّلِ الصُّوفِيَّةُ  
 الْمُشْتَغَلُونَ بِالْعِبَادَةِ وَ الْمُعْرِضُونَ عَنِ الدُّنْيَا وَ الْمُقْبِلُونَ عَلَى الْآخِرَةِ  
 وَ كَلِمَةُ اَنْدَبِجَا از مرتبه نبوت و ولایت مطلقه این فرقه جبل و اعز بنی آدمند  
 زیرا که هر چیزی را سه مرتبه است مرتبه اعلی و اوسط و ادنی اعلی انبیانند  
 اوصیا صلوات الله علیهم و اوسط صوفیه اند و عرفا قدس الله اسرارهم  
 و ادنی عوام اند و مجمل اهدایم الله تعالی

### کشف دوم در بیان طبقات سالکین طریقت

بدانکه اگر چه عوام فرق علویّه و تناسخیّه و اتحادیه و عشاقیه و اصلیه و غیرهم  
 از صوفیه میخوانند و اما صوفیه طریقه ایشان را باطل و ایشان را کافرانند

و مشرب عرفای این طایفه این است که صوفی یک فرقه است ولی باعتبار  
 رجوع ایشان بخلق سجه ارشاد مستی پیشخ و مجذوب میشوند و ایشان  
 دو طایفه اند اول مشایخ که بواسطه کمال متابعت رسول مختار و ائمه طهارت  
 بمرتبه کمال که عبارت از فنا فی حقیقی عین سالت است در احدیت ذات  
 بقرب فرایض و فناء ضحکال اوست در احدیت جمع بقرب نوافل و بعد از  
 فنا رجوع بخلق را از آن تعبیر سقاء الله می نمایند و این فرقه کامل و ممکنه که ایزد  
 تعالی ایشان را بعین عنایت بعد از استغراق در بحر توحید ارشاد نمک  
 قباب حل بقا خلاصی از انانی فرموده تا خلق را بطریق نجات و فوز بدرج  
 دلالت نمایند طایفه دوم اجتماع است که بعد از وصول بدرجه کمال که عبارت  
 از فناست حواله تکمیل و رجوع خلق بایشان نشده در وادی فنا چنان  
 مفقود و نابود گردیده اند که اثری و خبری از ایشان بناحیه بقا نرسیده  
 و در زمره سگان قباب غیرت اسخراط یافته اند و بعد از کمال وصول بمرتبه  
 ولایت به تکمیل دیگران نشا فتند و به تربیت دیگران نامور گردیدند و  
 از عالم فنا سیرامی بقا نمایند این طایفه مستی بمجذوبان می باشند و از برکات  
 اظهار فضل و کمال این فرقه بر مردمان تا پاس رعایت ایشان دارند  
 حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا در دعای عرفه میفرماید اللهم احققني  
 بحقائق اهل القرب واسئلك مسلك اهل الجذب مطلب اذن  
 اظهار عظمتشان ایشان است و الا کمال اهل جذب پر تو آفتاب کمال  
 انتخاب است و سالکان طریق کمال نیز بر دو قسمند طالبان مقصد اعلی  
 و میدان وجه الله طالبان حق نیز بر دو قسمند یکی متصوفه و دیگر ملائمه اما  
 متصوفه اجتماع اند که از بعض صفات نفسانی گذشته اند و بعضی از  
 صفات اهل صفا موصوف گشته و مطلع بر بنای احوال عرفا گردیده و  
 براتب ایشان علم بهم رسانیده اند اما هنوز بقید بعضی از صفات نفس باز

مانده و مرکب هست بودی وصول عنایات اهل قرب نرسانده اما ملائمتیه  
از اهل صدق و اخلاصند و چنانکه اهل مصحبت معاصی خود را پوشند ایشان  
طاعات خود را از نظر غیر پوشیده اند هر چند طایفه عزیزند لیکن حجاب غیر هنوز  
از نظر ایشان برنخاسته و بمشاهده جمال تو حیدر رسیده اند اما صوفی آنست  
که حجاب خلق و انانیت خود از میان برداشته و غواشی ملاحظه اغیار در پیش  
بصر بصیرت نگذاشته اگر مصلحت در اظهار طاعات بیند اظهار و اگر اخفای  
آنرا صلاح دانند اخفا نمایند اما طالبان آخرت چهار فرقه اند اول زهاد و دوم  
فقر استوم خدام چهارم عباد اما زهاد این طایفه متضمنین از دنیا و مقبلین به  
عقباند اما فقر آنانکه اموال در روح ایشان رکنند اما خدام انجاعت که بر  
وفق خطاب حق تقه بداد و پیغمبر که اذراایت طالبان فکین اند خادما  
خدمت طالبان حق کنند اما عباد انظار طایفه که مواظبت بر عبادت کنند  
بجهت ثواب اخروی پس مرتبه اعلی مرتبه صوفی است که این مقامات در  
وی مندرج است که ایشان حق را از برای حق پرستند و ایشان چنانکه  
گذشت دو طایفه اند شیخ و مجذوبان و سالکان شش طایفه اند و  
فرقه سالکان و طالبان حق یکی متصوفه و دیگری ملائمه و چهار طایفه دیگر سالکان  
و طالبان آخرتند که ایشان زهاد و فقره و خدام و عبادند و هر یک از  
این هشتگانه غیر متصوفه را دو متنبه میباشند یکی متنبه سخی و یکی متنبه  
مبطل اما متنبه سخی بصوفیان متصوفه اند که مشتاق بنایت مقام عرفانه  
و هنوز نرسیده اند اما متنبه مبطل آنان که خود را در کویات ایشان در آرند  
و از حالات ایشان خبری ندارند و طریقه الحاد و اباه می سپارند ایشان را  
باطلیه و مباهیه نامند اما متنبه محق مجذوبان ایشان از اهل سیر مقاسند و  
ایشان را اضطراب و انقلابی است زیرا که هنوز بکمال مرتبه طمینان  
نرسیده اند اما متنبه مبطل مجذوبان آنان که دعوی استغراق در بحر فنا

کنند و افعال خود را بخود نسبت دهند و ایشان را زنادقه خوانند اما متشبهه  
محتی بملائیة آنها که خود را در نظر با زاده ننمایند و سعی در تحزیب رسوم و عادات  
کنند و اکثر طاعات اطهار نمایند و جز بر ادای فرائض نکوشند و اسباب  
دنیوی جمیع نیکو ایشان را قلندریه گویند اما متشبهه مبطل بملائیة از زنادقه  
و بملاهی و مناهبی کوشند و گویند مراد ما از این طاعت خلق است و خدا  
از طاعت مای نیاز است اما متشبهه محتئ بزها و آمانا که هنوز رغبت ایشان  
بکلی از دنیا مصروف نشده است و خواهند که از دنیا رغبت بگردانند ایشان را  
متزهد خوانند اما متشبهه مبطل بزها و آمانا که از برای قبول عامه ترک زینت دنیا  
کرده اند و هر که چیزی بدیشان دهد نمانند و مناسب حال ایشان ترک کوا  
الدنیا للدنیا است و این طایفه را مرائیة نامند اما متشبهه محتئ بفقر آمانا  
که ظاهرشان برسم فقر مرتسم و باطنشان خواهان فقر ولی سئل لغنا و ثروت  
دارند و بگلف بل فقر صبر می نمایند اما متشبهه مبطل لفقر طایفه که ظاهر او در  
کسوت فقر و باطنشان غیر مایل بحقیقت و مرادشان از فقر قبول خلق  
و شهرت ایشان از مرائیة محسوب شوند اما متشبهه محتئ بخدم آن طایفه  
انکه سعی در خدمت طالبان کنند و کاهی بی شایسته غرض و کاهی از آن  
خدمت طالب منت و تحسین و ثناء باشند و مستحق خدمت را محروم  
کنند و ایشان متجادماند اما متشبهه مبطل بخدمت جماعتی که خدمت ایشان  
بهر ثواب اخروی نباشد بلکه خدمت را دام منافع دنیوی خود گردانیده  
اما متشبهه محتئ بعباد جماعتی که اوقات خود را صرف عبادت گردانند و  
کاهی بسبب بقای طبیعت ایشان را در عبادات فتوری و کاهلی رود و در  
خود را بمشقت و تکلف بطاعت دارند و ایشان را متعبد خوانند اما متشبهه  
مبطل بعباد از مرائیة انکه خود را در نظر خلق جلوه دهند و اگر کسی را بر طاعت  
خود واقف نمایند بعبادت مشغول نگردند پس معلوم شد که صفوی منحصر است



بآنکه بعد از حصول مرتبه قیام موزند بارش و خلق و مجذوبان و اصل غیر ماسور  
 بارش و عباد و آنکه گویند صوفی فرق متعدد اند صحتی ندارد زیرا که هر طایفه  
 سخی یکی است و سالکان آن طریق هم یکفرقه اند و تفاوت بعضی بر بعضی  
 سبب تعدد فرق نمیشود و مشتبه محق با ایشان که مستوفه اند نزدیکی است  
 زیرا که تعدد فرق حاصل نمیکرد مگر با اختلاف در مسائل اصول اما اختلاف  
 در مسائل فروع سبب تعدد فرق نیست

### کشف سوم در امر بزرگوار و اظہار فضل اہل ذکر و مجلس الشیاء

بدانکه آیات و احادیث در امر بزرگوار موق و غیر موق بسیار است که جمول  
 انکار آن نمیتوان نمود اما آیات **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوا بُكْرَةً وَأَصِيلًا** و نیز میفرماید **ثَلَاثَةٌ قَدْ كُذِّبَتْ فِي نَفْسِكَ تَقَرُّعًا وَخَفِيَّةً قَالَ سُبْحَانَهُ وَآذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ** و نیز فرمود  
**وَإِذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** و در باب یونس میفرماید **قُلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَانِ مِنَ السَّاجِدِينَ لَلْبَتِّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُنْعَمُونَ** و دیگر فرموده در جلال  
 لا اله الا الله تجارة ولا تبغ عن ذكر الله و دیگر فرموده **فَاعْرِضْ عَنْ سِتْرِ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرُنَا إِلَى آخِرِ نَفْسٍ مَرُودَةٍ وَلَا تَطِيعَ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا** در مقام مدح میفرماید **لِلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى آخِرِ نَفْسٍ مَرُودَةٍ** و نیز میفرماید **وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَنَسُوا نَفْسَهُمْ** و نیز  
**لَتَطْمِئِنَّ قُلُوبُكُمُ يَذْكُرُ اللَّهُ أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنَّ الْقُلُوبَ** و از این  
 قبیل آیات در کتاب مجید بسیار است و اما احادیث در امر شاد  
 القلوب دلیلی عن النبی ص الا ان خیر انما الکم و اذکارکم عند ملیکم  
 و ارفع عند درجاتکم و خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر الله سبحانه

و تعالی و هو خیر عن نفسه و قال انا جلیس من ذکرکے و ارفع منزله من  
جلیس الله تع و نیز در آن کتاب است کہ سرور اولیا علی مرتضی فرمود کہ حتی تعالی  
کردانیدہ است ذکر و یاد خود را جل و صفا دہندہ از برای دلہا و این کلامی  
است طویل الذیل مثل بر صفات اہل ذکر و معرفت و در اواخر این حدیث  
اشارہ میفرماید کہ ایشان در حقیقت در آخر شد و می بینند غیر از آنچه مردمان  
می بینند و اطلاع بر احوال پوشیدہ و امور بزرخ و اموات و قیامت  
و غیر ہم دارند و در اصول کافی از حضرت صادق ع حدیث نقل میکند در تہجد  
اہل ذکر کہ ابتدای آن این است ما من شیء الا و کہ حدیث ینتمی الیہ الا  
ذکر الله فلیس لہ حد الا آخرہ الحدیث و کفہ است شیخ زین الدین عاملی  
در منیۃ المردین عن رسول الله قال اذا مررتم فی ریاض الجنۃ فادعوا  
قالوا یا رسول الله ما ریاض الجنۃ قال ہی خلق الذکر فان الله تعالی  
سائرات من الملائکۃ یطلبون خلق الذکر فاذا اتوا علیہم حضوا بہم  
یعنی حضرت فرمود با صاحب خود کہ ہر گاہ مرور کرد شما واقع شود در باغنامی  
بہشت پس ہر اکسید و لذت برید عرض نمودند یا رسول الله چیست باغ  
بہشت حضرت فرمود کہ آن خلقنامی ذکر الہی است پس بدستی کہ از برای الہ  
تعالی ملائکہ پسندند کہ سیر می کنند و طلب مینمایند خلقنامی ذکر را پس ہر گاہ کہ  
آمدند و رسیدند بہ مجلس و حلقہ کہ ذکر الہی در آنجا می نمایند پس طوف می نمایند  
بایشان و نیز حدیث ابی ذر قال رسول الله ص حضور مجلس الذکر افضل  
من الصلوۃ الف رکعۃ و حضور مجلس العلم افضل من شہور الف جنازۃ  
روایت نمودہ شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویہ القمی در کتاب من لا یحضر الفقیہ  
قال النبی ص بادروا الی ریاض الجنۃ فی دار الدنیا فقالوا یا رسول الله ما ریاض  
الجنۃ فی دار الدنیا فقال ص الله علیہ الہ خلق الذکر و در دعای دو شنبہ  
منقول از حضرت کاظم ع در مصباح کبیر و غیر آن مذکور است و بعضی اذان

این است ان تجعل راحتہ فی لقائک و علی فی سبیلک و حج بئناک الحرام  
 واصلان الی مساجد و مجالس الذکر یعنی حضرت طلب نمود از حق سبحانه و تعالی  
 بلکه بجز انداخت اوراد لقای حق و عمل و شغل اوراد اعمال مقربہ و حج بیت الله  
 الحرام و آمدنہ مجالس ذکر و مساجد و احادیث بسیار بدخول حلقہ و مجالس ذکر

وارد شد است

### کشف چهارم در تبیین ذکر و فکر اہل عرفان

بدانکہ طریقہ اہل معرفت و سلوک ذکر و فکر است و بیشتر ذکر خفی است کہ با جہاد  
 مشغول بآن میباشند و ایشان میگویند کہ ذکر خفی از جہل افضل است اولاً بر  
 طبق اخبار و ثانیاً بطریق عقل و ذکر بر چهار قسم است چنانکہ قال الله تعالی  
 وَاذْكُرْ رَبَّكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَذُنُوبَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ اربعضی تفسیر تضرعاً را  
 تفسیر سجدہ و علانیہ و ذنوب الجہر من القول ابجد وسط میان سر و جہر کردہ اند و از  
 این آیه سه قسم ذکر جہر و خفی و متوسط بیرون می آید و این قول را از ابن عباس  
 استماع مفسرین نقل کردہ اند و علی بن ابراہیم در آیه ادعوا ربکم تضرعاً  
 وَخُفْيَةً تضرعاً را سجدہ و علانیہ تفسیر کردہ و خفیہ را بسر و آہستہ و خفی از  
 لغات اضداد است بمعنی جہر و سر و سر و آمدہ ذکر لسان برستہ قسم است  
 جہر و سر و وسط بینہما ظاہر از آیه اول احتمال نمودن نفس و اعضا و جوارح  
 بر صدور افعال مقررہ معینہ از جانب صاحب شریعت مہ آبن قصد علی  
 در عہدہ الداعی میفرماید بتحقیق دانستی فضل دعا و ذکر را و دانستی کہ افضل از سر  
 یکت کہ است از جہر و سر و آہستہ است فضل است از جہر و سر و آہستہ  
 و روایت ذراہ قال لا یکتب لک الا ما سمع و قال الله تعالی وَاذْكُرْ  
 رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً فَلَا یَعْلَمُ ذَلِكَ الذَّكَرُ فِي نَفْسِكَ جہل  
 غیر الله یعظمت ایمانی بعتم ثالث از ذکر غیر از دو قسم کہ جہر و سر است و  
 آن قسم ثالث است کہ مرد و نفس خود ذکر نماید بوضع کہ نداند آنرا اگر حق سبحانه

و تعالی بعد از آن بدان که غیر از این اقسام قسم را بی می باشد از ذکر و آن یاد نمودن  
 اله تعالی است در نزد او امر و نواهی و بجا آوردن او امر و ترک نمودن نواهی و  
 از آنکه او را حشر دهند در این صورت این عهد ذکر بن را دو قسم ششم و هفتم را  
 پس آنچه از آیه اول ظاهر شد ذکر بن سه مرتبه است بهر او سر و الواسطه بینما  
 پس باز ذکر واسطه را در تحت یکی از هجریات ششم و آن قسم ثالث که قرار دادن  
 است که در نفس گفته شود که خود نشود و آن ذکر خفی معمول بین المشایخ است  
 و آن اقرب با خلاص و بعد از ریاست و مع فرمود حق تعالی ذکر یا را از انبیا  
 رتبه نداء خفیا در اصول کافی با سندش آمده قال امیر المؤمنین من ذکر الله  
 عز وجل بالسه فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین یکذرون الله عا لینه ولا  
 یدکره فی السر قال الله یراؤن الناس ولا یدکرهون الله الا قلیلا و در عده  
 الداعی قال رسول الله ص لا بی ذرا ذکر و الله ذکر اخلا قال ما الخامل  
 قال الخفی در مناجات حضرت سید سجاد است که و انسنا بالذکر الخفی  
 و الف و لام در این دو موضع الف و لام عهد است و احتمال اقرب آنست  
 که مراد از خفی خفی معمول بین المشایخ است زیرا که در حدیث اول مخاطب  
 ابو ذر است و این بعید است که او ذکر سر نمیکرده باشد و محتاج باین  
 امر بود و مناجات حضرت که ثبت فرموده بعید است که ذکر سر نموده باشد  
 باشد تا طلب کند آنرا چون ذکر خفی بر نفس صعوبت دارد آنحضرت فرمود  
 انس و رفع صعوبت آنرا می طلبید و در اثبات فضیلت ذکر خفی که عبارت  
 از ذکر قلبی بوده باشد بر سایر اقسام ذکر بر این عقلیه و نقلیه حجاب است و  
 تمام عرفا این طریق را داشته اند و در نظم و نثر خود اشارت کرده کما قال الحافظ

در اندرون من حسته دل ندانم چیست || که مرجموشم و او در فغان در غوغاست

اما فکر این در نظر داشتن صورت مرشد است بجهت جمیع فاضلین که آنچه  
 تفصیلا در عالم مجمل در آدم است کلام معجز نظام حضرت شاه اولیا بر بعضی دلیلیها

عربیّه اتزعّم انك جرّم صغير || وفيك انطوى العالم الاكبر

وآیه وافی وایه ستر لیم ایالتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یبتین لهم انه الحق  
 مؤید این مدعی نظم آنچه در آفاق و انفس محتویست جمله در بیان کامل منطوی است  
 ان اکرمکم عند الله اتقیکم برهانست که بعد از ائمه اشخاص متقی گرامی ترین مردم  
 بناء علیه مولانا عبد الرحیم دهاوندی و بسیاری از علما و فضلا گفته اند که چون سالک  
 در بدایت حال خاطر در تفرقه است باید که صورت پیرا در نظر گیرد و که جمعیت در  
 خاطر بهم رسد بلی ان الله خلق آدم علی صورته و حضرت علی بن موسی الرضا  
 در شرح سکنه قلبیه در آیه هو الذی نزل السکینه فی قلوب المؤمنین فرموده  
 است السکینه ریح تفوح من الجنة لها وجه کوجه الانسان و حضرت  
 صادق میفرماید الصورة الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه و هی  
 الکتاب المبین الذی کتب بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع  
 صور العالمین و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و هی الجسم المندبیل الجنة  
 و النادر یر حضرت صادق فرموده من لو یکن له قرین مرشد یتکون علیه  
 عنقه مقوی این مطلب است تفکر ساعته خیر من عبادۀ ستة سنین  
 همین فکر است لو علم ابا ذر ما فی قلب سلمان لقد کفر به من عینی داره و حضرت  
 سید سجاد امام زین العابدین در کلام خود همت بر تصریح همین کنیه میفرماید عن

|| و رب جوهر علم لواء بوحیه || القیل لے انت ممن یعبدا لوثنا ||

در خطبه نوح البلاغه در فقرة فلو مثلتموهم فی است در یاب و از خبر لایتم  
 الصلوة الا بحضور القلب بمنزله طائفة شتاب و همه فرما گفته اند که حضور  
 قلب صورت فکر است که هر لحظه آن صورت را معنی گرامت گفته اند که از مسائل  
 فقهی است که اگر مأموم شخص امام را نبیند و با کسی که مشاهده امام کرده باشد  
 مشاهدهش نشود نماز گذارد نماز آن مأموم باطل است اگر کسی گوید که مراد از حضور  
 قلب رفع خیالات است مشاهده شخص امام عین آن خیالات است و اگر

گوید جمع نمودن خاطر است از تفرقه این خیال خود تفرقه است و اگر خیال <sup>حلقه</sup> این مطلب میکند که حق سبحانه و تعالی خاطر و ناظر است بطریق عامه آن و بهم و پندار است زیرا که کلاماً میزنم و با و همامکم بادق معانیکم فهو مردود الیکم و مخلوق مثلاً و ظاهر است که از لفظ حضور حضری مفهوم است که ضمه غیب معلوم است خلاصه کلام ایشان که بحکم التجا ذنطه الحقیقه سالکی را که فانی الشیخ معین نشود ویرا بولایت کلید محرمیت حاصل نمیکرد و هر که را این حاصل نیست صاحب نبوت مطلقه او را قابل نیست و هر که او را قابل نیست او را قرب الهی نیست زیرا که مرشد ظاهر عکس مرشد کل و هر قدر که بواسطه مرشد ظاهر روح سالک قوی تر میشود بمرشد باطن قریب تر میگردد مولوی باین معنی اشارت میفرماید چون خلیل آمد خیال باین

صورتش بت سنی آن بت شکن	لطف پنجم در تعریف انسان
کامل و سلسله ایل طریقت	پوشیده ننماید که انسان کامل را با سلسله

مختلفه میخوانند و از وجهی و مناسبتی مسی با سنی می نمایند چون از عالم حقایق و دقایق خبر سرسانند لهذا کاهی جبر شیش گویند و چون از معارف و کلام بطالبان رزق تجش است می کاشیش نامند و چون مریدان را از سعادت و بادگشت آگاه میکنند اسرافیلش خوانند و چون قطع تعلق نفس آواره از شمول جسمانی نماید عزرائیلش دانند آدمش گویند که معلم طالبان راه هدایت است و فوحش گویند که نجات دهنده از طوفان بلاست ابراهیمش خوانند چرا که از نار هستی گذشته و نمرود خویش را کشته و خلیل حضرت حق گشته و اوراموسی نیز گفته اند که فرعون بستی با به نیل نیستی غرق نموده و در طور قرب آید در مناجات است و نیز خضر نام کرده اند که آب حیوان عالم لدنی خورده و بجایات جاودانی پی برده و نیز الیاس لقب نماده اند که غریق بحر ضلالت بسال نجات هدایت بینماید داود زمان نیز میگویند زیرا که جالوت لغزش را

بقول ساینده و خلیفه الله شده لقمان نیز گویند زیرا که حکیم الهی است  
 او را بر حقیقت اشیا آگاهی است افلاطون نیز نامند زیرا که طبیب نفوس  
 و در تشخیص امراض باطنی مانند جالینوس است سلیمان و از زبان مرغان داند  
 عیسی کردار مرده را زنده کردند اما شش نیز گویند زیرا که پیشوای مقتدای طریقت  
 است و اهل طاعت و عبادت حقیقی مقلدان آن و پیروان اویند  
 و جام جهان نایش نیز خوانند چرا که اسرار هستی را او پیدا و کشف عالم کون  
 فساد برامی صاییش جوید است و اکسیر عظمش گویند چرا که اکسیر و وجودش  
 کیما ب و شمس قلب اهل حواس از مساسش زنا ب است گوگرد حشرش  
 نیز خوانند که وجدان و وجودش مشکل و طالبان کیمیا معرفت را از عدم تحصیلش  
 خون در دل است بادیش لقب کرده اند که گمشدگان فیاضی بخسری  
 و غفلت را بشهرستان دانائی و آگاهی هدایت میکند حمدش نام نفاذ اند  
 که در حال جمل و شہوت را کردن میزند مولوی محمدی و باد می و بست ای ابرو  
 هم نشان و هم نشسته پیش رو حاصل که هر طایفه و قومی بوجهی و اعتباری  
 انسان کامل را بنامی میخوانند که مقصود ایشان را زبان دانان میدانند  
 مانند اسامی مذکور و غیر آن چون قطب و ولی و غوث و خلیفه خدا  
 و صاحب زمان و شیخ و پیشوا و دانا و بالغ و مکمل و کامل و انبیا کیتے نما  
 و تریاق فاروق و عادل و بیکانه عصر و سانی دوران و الی غیر ذلک تحریر

عباد و اننا شتے و حسنک واحد و کل الخ الی انک الجمال بشیر

و دانایان را واضح است که تعدد اسما باعث تعدد سمای واحد نخواهد گردید  
 نام یکی اگر یکی صد بنی امی عزیز من صد نشود حقیقتش یک بود و بنام صد  
 و نیز اهل سلوک را هر وقتی بروقت تقدیمانی حال و ظهور صفات بحال نامی  
 است چنانچه تالشیخی نرسیده و در طلب آن است او را طالب گویند و  
 چون ابتدای معرفت است و هنوز در جهل و سعی است او را سالک نامند

و چون کشتی مطلوب حقیقی بجهت ساینده او را مجذوب خوانند و چون بنشیند  
 یافته او را صاحب سیر دانند و چون بزرگتر مشغول است او را ذکر شمارند  
 و چون تصفیه کرده او را صوفی دانند چون این معنی معلوم شد بدانکه آنچه کار  
 و اعظم طریقت بر آن رفته است و در آن قول اتفاق دارند این است که باید  
 اجازه ذکر از شیخ کامل که سلسله اجازه اش نفس نفیس و ید سید با نام علیه السلام  
 منتهی شود گرفت و باذن او چنانکه امری نماید مشغول شد که در این طریق تأثیر  
 ذکر اقوی بوصول مطلوب اقرب است و بعضی بمرتبه تأکید کلی رسانیده اند  
 و از خلاف این قاعده روگردانید و چنانکه شیخ الدین علاء الدوله سمنانی گفته  
 که اگر آنچه از کرامات و حواری عادات که از امام او بیا ظاهر شده از مردی  
 ظهور یابد و سلسله او یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم منتهی نشود  
 اعتماد در آنشاید که آن امری شیطان است و دلیل ایشان بر حقیقت سلسله  
 طریقت و صدور آن از امام عم در کتب ایشان مفصلاً مسطور است و  
 تنقیح آن کرده اند منجمله حدیث حضرت امام جعفر مؤید این مدعا است  
 قال امام جعفر الصادق ان سرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و  
 باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر سر مستتر مقنع بستر و من هتکه  
 اذله الله ایضاً قال ان عندنا و الله سر من سر الله و علم من علم الله و الله  
 ما یحتمله ملک مقرب و لا بنی مرسل و لا مؤمن یا تحن الله قلبه لایمان  
 ایضاً قال علیه السلام ان عندنا سر الله و علم من علم الله امرنا الله بنبیغه  
 جناب سید سند سید حیدر آملی و بسی از محققین تحقیق فرموده اند که حدیث  
 اول و دوم در علم امامت است و آن ائمه و تقدیمی نکرده و حدیث سیم  
 اشاره است بعلم سلوک و ذکر و فکر و همین علم است که اصحاب کبار  
 مانند سلمان و جنذب و دیگران از صادقان داشته اند و ابو یزید بسطامی  
 از حضرت صادق و کیل بن زیاد نخعی از امیر المومنین و ابراهیم ادبیم از امام



زین العابدین و شیخ معروف کرخی از امام رضا علیه التجه و له شفا تحصیل  
 این علم کرده اند و دیگران از ایشان الی آخر و این طریقه را سلسله نام کرده اند  
 و مخفی نیست که چهار سلسله بواسطه چهار ولی از چهار امام چنانکه اشارت شد  
 صادر شود یک از این سلسله ها شعبه بهم رسانیده و بنام بزرگی از اولیا مشهور  
 آمده و سلسله معروفی که منسوب است بامام هشتم از اسباب تقدیر و تعبها  
 که از آن زانیده ام سلسله نام کرده اند و شعبه از آن بنام سید محمد نور بخش  
 قدس سره نور بخشیده شعبه بنام سید نعمت الله کرمانی نعمت اللیثه و شعبه بنام  
 خواجه نقشبند نقشبندی و شعبه بنام خواجه معین الدین چشتی چشتیه و علی هذا  
 القیاس آن نعمت اللیثه هفده قواعد را معمول میدارند اول اینکه بخداوند  
 کس را سجده کنند دوم احکام پیغمبر و ائمه اثنی عشر را اطاعت کنند سیم همواره  
 با وضو باشند چهارم اوقات صلوة را منظور دارند پنجم تعقیب مقرر را بعد  
 از نماز بخوانند ششم استعمال تمبیح کنند هفتم همیشه این ذکر را بخوانند  
 اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَعْبُودُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقُدُّوسُ لَا الْمُسَكِّنُ لِلْعُلَا  
 وَلَكِنْ غَفَّارُ الذُّنُوبِ هَاشِمِیَّة صورت مرشد را در نظر داشته باشند که  
 موجب تقویت در عبادات و اخلاص در طلبات است هفتم اینکه هر بلا و مصیبتی  
 رحمت دانند و هم اینکه آزار بر خویش و بر دیگران روا ندارند یا زود هم  
 در هر صبح و شام با نوحه استبانه نام خدا و رسول و ائمه اثنی عشر را بر  
 پیشانی بنگارند و در هر رویت بلال از راه بهمان نامهای مقدس را بر سینه  
 نگارند و از دهم از مهر حلال خوردن و لباس لطیف بپوشند زیرا که نظافت  
 ظاهر و مد نظافت باطن است سیزدهم پدر و مادر را احترام دارند چهاردهم  
 در کتمان اسرار سلسله بگوشند پانزدهم در هر جا و هر وقت دل با خدا دارند  
 شانزدهم با همه کس برافت و مهربانی زیست کنند نه کسی آزار کنند و نه در پی  
 آزار کس باشند هفدهم در هر چیز تسلیم بامر الهی نموده از هیچ چیز شاک نشوند

و بر هر چیز بنا کر باشند بطریق اختصار ذکر سلسله ارادت ایشان شده و لے  
 بعضی دیوانخان این سلسله را گشته و نامقید گردید میگویند که غ از سلسله  
 بیچکس بجائی نرسد و العلم عند الله کشف ششم در ذکر بعضی از  
 اصطلاحات عارفین برای عقلای با انصاف ظاهر است که  
 هر طایفه را از علما و غیره اصطلاحی مخصوص است که در استعمال آن منفردند و  
 دیگران را از آن حقی و تخصیص نیست لهذا این طایفه عالیه عبارات و اصطلاحات  
 خاصی دارند که بدون اطلاع و استحضار از آن درک کلام ایشان متعذر است  
 کما قال المؤلف گفتگوی درویشان بر زبان مرغان است راز ایشان سی  
 دانند که بود سلیمانی اکنون بعضی از آن را بر قیاب حروف تهجی در این جا ذکر  
 می نمایم که باعث استحضار بجزان گردد و فی الجمله لذتی از سخنان حقیقت  
 بنیان ایشان برند امانت از اصطلاحات عرفاست و در حدیث  
 آمده است و بعضی گویند امانت طاعت حق است و بعضی گفته اند عشق است  
 و بعضی گفته اند ولایت است و بعضی گفته اند عقل است و بعضی گفته اند معنی امانت  
 امانت است ایشان با اصطلاح ایشان مرد کامل است نه صورت  
 انسانیه در حدیث قدسی آمده که الا انسان سیرتی و انا سره و عرفا گویند هر  
 حیوانی را یک زادن است و آدمی و مرغ را دو زادن چه مرغ یکبار بیضه می زند  
 و از بیضه مرغی میراید پس صورت آدمی بیضه اوست و آدمی عبارت از  
 معنی اوست که در قشر بشریت تکون است و الا حیوان است بصورت  
 انسان قال بلایزید انسلخت من جلدی کما انسلخت الحیة من جلد لها  
 آبر کنایه از حجاب ربوبیت و عبودیت است آئینه عبارت است از  
 بر منظر خواه علی و خواه ذهنی خارجی پس معنای گنایه از حضرت مولانا  
 علی علیه السلام است و بطریق استعاره بر شیخ راهنما استعمال میکنند بر تم  
 اشارت بجایس خاص اهل حق است بجله نور مکاشفه است که بر دل غایب

تجلی میشود و آن بر چهار قسم است اول تجلی صوری دوم تجلی فوری سیم  
تجلی معنوی چهارم تجلی ذوقی و این تجلیات واقع میشود بحسب استعداد تجلی  
فیه چنانکه جناب موسی را از صورت درخت و حضرت امام جعفر را از صورت  
کلام ترسا و ترسا که مرد روحانی را گویند که از صفات ذمیرة نفس بر فیه  
استخلاص یافته باشد صاحب کاشن گوید ز ترسانی غرض تجرید دیدم  
مکین و تلوین از عبادات این طایفه است مکین صفت اهل حق است  
و تلوین صفت ارباب احوال است و جناب شیخ محیی الدین گفته که تلوین در  
نزد من از مکین اولی است و مکین نزد ما مکین در تلوین است تو اجد و وجود  
و وجود تو اجد اظهار وجود است باختیار و وجود است که در دل بی تکلف  
وارد شود و آن مژه طاعت است و وجود عبادت است از ثبوت سلطان حقیقی  
در دل بعد از فانی بشریت بکلی جمع و تفرقه و جمع الجمع و فرق ثانی نیز از عبارات  
ایشان است جمع رسیدن توفیق و لطف است از قبل حق و عطای فهم  
معنی ارنو و فرق است که از قبل عباد باشد از ادای عبودیت و سؤال بنده را  
از فرق و جمع چاره نیست چه هر که را فرق نیست عبودیت نیست و هر که را جمع  
نیست معرفت نیست آیا که بعد از راه است بفرق و آیا که استعین  
اشاره است بجمع و هرگاه بنده بمان بخوی مخاطبه حق کند از روی سؤال  
باید عاقب بود در محل تفرقه و هرگاه که کوشش بجناب حق کند بدینچه وارد شود  
از امر و نهی بنده در مقام جمع باشد اما جمع الجمع است که غیر حق نمیبیند و  
این مقام حضرت خاتم است حال از عبارات مشهوره ایشان است  
و بهشت بدلام و مراد از حال واردی است که بی اختیار و اجتناب  
در دل نزول کند از قبض و بسط و شوق و ذوق و غیر آن گویند حال چون برق  
خاطف زود بگذرد و بانی نماند و الا حدیث نفس باشد و این معنی را در  
وقت تناسب است و بعضی بدوام حال قائل شده اند حسن

باصطلاح ایشان کنایه از ثبوت کلیه است خاطر خطا نیست که وارد شود بر بخیر  
 کاهی بالقای ملک و آنرا الهام گویند و کاهی بالقای شیطان و آنرا وسواس  
 خوانند و کاهی بالقای حق و آنرا خاطر دانند خرابات مقام فنا، خرابات  
 اهل قمار خوانند خدا و اله به چیزی را که آدمی دوست دارد و  
 مطلوب او بود بطریق استعاره قال له اله هو اله هو اله قال رسول الله کل مقصود  
 معبود و کما معبود اله حکیم مستأقذ سره فرماید بیت ای هواهای تو خدا اله  
 و می خدایان تو خدا آزار خال کنایه از وحدت ذات مطلقه است حظ  
 عبارت از ظهور تعلقی ارواح با جسام است خمار و باده فروش  
 پیران کامل و ممشدان و اصل را گویند و یرمغان کنایه از مجلس عرفا  
 و اویاست و ذوق و شرب بهم از عبارات ایشان و از ثبات  
 تجلی و تلیج کشفنا بذوق و شرب تعبیر کنند روح عبارتست مشهور و در آن  
 اختلاف کرده گویند ارواح موقوف است در قالب و او را ترقی است در  
 حالت نوم و مفارقت از بدن و رجوع کند ببدان و این روح و جسد  
 و قول بقدم او خلاست رند اشارت رواست باولیا و عفا فی که وجود و تلیف  
 ایشان از بخار رکدورات بشریت صافی و پاک گشته است زلف  
 کنایه است از مرتبه امکانیه از کلیات و جزویات و معقولات و محسوسات  
 و ارواح و احسام و جواهر و اعراض مجمل کنایه از کثرات است ساقی  
 کنایه از فیاض مطلق است و در بعضی مواضع مراد از ساقی کوثر است و بطریق  
 استعاره بر مرشد اطلاق شود سیمرخ و عفا و اکسیر و جام جهان  
 نما و آینه مراد از ان کامل است ساغر و صراحی و مینا  
 مراد از دل عارف است و آنرا خنانه و میخانه و میکده گویند سیر و سیر  
 سر گفته اند که سیر لطیفه است موقوف در قالب چنانکه ارواح و آن محل  
 مشاء است چنانکه ارواح محل محبت است و قلوب محل معارف و گویند

بهر آن است که ترابر آن اشرف باشد و بر سر آنچه غیر حق را بر آن اطلاع نبود  
 بر الطفاست از روح و روح اشرف از قلب و گویند صد و احرار فتور سر را است  
 شاد کنی از معشوق است و معنی شاد حاضر است هر چه در دل گشت  
 است شاد است اگر در دل غالب ذکر آتش بد ذکر و اگر غالب غم است گشت  
 شاد به علم خواهد بود شراب کنی از سکران محبت و جذبه حق است  
 شمع کنی از حضور است صحو و سکر از حالات اهل معرفت است  
 صحو معنی هشیاری و سکر معنی مستی است سکر مبتدا به غیبت است و صحو رجوع  
 است از سکر با حساس و غیبت مبتدا به با شد و مستی را نیز باشد و سکر  
 خاصه اصحاب و جد است و هر کاد و مکاشفه بند و غمت جمال بود سکر حاصل شود  
 و روح در طرب آید غارض عبارت از مظهر انوار وجود است عشق  
 کنی از مقام و لایست مطلقه علویه است عارفی در بیان کلام معجز نظام  
 آنحضرت که انا عبد من عبد محمد صلی الله علیه و آله گفته است نظم

آن رب مقتدر که بود عشق نام او || عبادت حسن اینگر اقتدار حسن

غمزه و کن رو بوسه فیوضات و جذبات قلبی را گویند و آنحالانی  
 که بر دل اهل سیر و سلوک وارد شود غیبت و حضور غیبت غایب  
 شدن از احوال دنیا است و حضور حاضر گشتن باحوال آخرت فنا و بقا  
 فنا زوال خصال ذمیمه است از سالک و بقا ثبوت خصال حمیده است  
 قرب و بعد قرب نزدیکی بنده بجدای بطاعت و ترقی از منزل  
 بمنزلی و بعد دوری از طاعت و توفیق و تحقیق قبض و بطا و وصف  
 است مثابه خوف و رجاء و آن از بطلان و جمال بجز سفلند  
 کنایه از صاحب مقام اطلاق است حتی از قید اطلاقه کیسو عبارت از سلسله  
 اولیات کلیه و گشت کنایه است از عالم معنی و شهود کبر و  
 کافر عارفی را گویند که بیکت و حدت شده باشد لعل عبارت

است از دل درویشان لویح و لوامع و طوالع از اصطلاحات این  
طایفه است و این الفاظ مقاربه المعانی با سهند و از صفات اصحاب  
بدایات است که در او ان ترقی رونماید و بعد از نسیمای شمس معارف  
دین بیاید محو و اثبات محو رفع اوصاف عادات و اثبات اقامت  
احکام عبادات است محاضر و مکاشفه و مشاهد و محاضره  
حضور قلب است و با ستمیلای سلطان ذکر رومی مینماید و مکاشفه حضور  
اوست بخت بیان و مشاهده وجود حق است می و باده مراد از  
نش و ذکر است نفس بجز حرکت فانی و قلوب است بطایف  
غیوب و گویند صاحب الفاس ارق و اصفی است از صاحب احوال صاحب  
وقت بندی و صاحب الفاس منتهی و صاحب متوسط است و صواب  
کنایه از بنایت قرب الی الله است شیخ شنبه گوید بیت

وصال حق خلقت جانی است ز خود بیگانه گشتن دشمنی است  
ولایت مستحق است از ولایت دوستی و آزار مراتب است  
واردات وارد آنت که در دل فرو داید از خواطر محسوده بی قران  
عمل از بنده بهو کنایه از غیب مطلق و یکی از اسماء ذات است همیشه  
و الش شایسته با قبض و بسط و لیسکن شد و تهدید در همیشه زیاده  
است از قبض و الش شایسته با بسط اما الش اتم است اگر چه اصطلاحات  
و استعارات این فرق با راست و تفصیل آنرا و فتری علیجه باید و لے  
بر ناظران روشن آمد که ادراک کلام ایشان موقوف است بر آگاهی زبان این  
قوم کما قال المولوی اصطلاحات مراد بال که از ان نبود جنبه احوال را

### خاتمه

بر برای معرفت انتمی دنیایان سیر و آگاهی بن خبر و پوشیده نمائید که در اخبار آمده  
که حضرت داود علی نبیین و علی السلاطین در مناجات باقی غنی الحاجات سئلت

نبود که لماذا خلقت الخلق از حضرت رب الارباب خطاب شنود که گفت  
 کنت کثراً مخفياً فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بوم  
 کجی پنهان دوست داشتم شناخته شوم پس آفریدم خلق را بجهت اینکه بشناسند  
 مرا پس از زمان بعثت و رحلت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله الی  
 الان عباد و زهاد و خواص این امت مرحومه را با تقضای زمان در هر وقتی از اوقات  
 بنامی خاص مخصوص داشته اند و در این زمان بعارف راست شصت فرشته اند  
 لهذا این طایفه عالی مقدار و این فرقه بزرگوار را در بیان شریعت و طریقت و رموز  
 معرفت و حقیقت سخنان سودمند و تحقیقات بلند است و بعضی کابر حالات  
 و مقالات جمعی از این طایفه را جمع نموده و در کتب خویش بطور اختصار ثبت  
 فرموده اند و حالات و مقالات بعضی را پوشیده داشته اند بنی علیین  
 اقل اجاب میرزا محمد ملک الکتاب در این اوان کتابی موسوم بسلسله العارفین و  
 تذکره الصادقین از تألیفات مولانا صنیع الله نعمته اللمی مبنی بر شرح حالات  
 و کشف کرامات و خوارق عادات و واردات احوال خیر مال سلطان سپهر  
 کرامت و ماه آسمان ولایت و صف آرای میدان طریقت و راهنمای ایوان  
 حقیقت و کاشف رموز و علم ادم الاسماء و واقف کنوز و علم شاه من  
 لدنا علما متبذل عرفان است نوشته شده ولی رایج نیست آورده بر یاور طبع  
 در آورد تا طالبان و راغبان راه طریقت از حالات و طریقت حق نعمته الهی ان  
 استخاری و اعتباری حاصل آید چون این کتاب مستطاب بشقایق حقایق است  
 و از خس و غار معایب و نقصان پیرایه باغبان در هر کاسه کم کنیز از تفرج  
 و تامل بسیار نقش این معنی در کار کاوه صورت کشیده و این اندیشه با خود اندیشیده  
 که این کلستان روحانی زاده و وری عاقل و صاحب نظری کامل ضرور که سید ملک  
 و از شنیدن نعمات عمادالچون دایه دوش از زبان مرغان آگاه بهی و ضلای آسمان  
 دیدن لمعات شمس سید و دوش ناظر کاشن لطف الهی باشد بنا بر این بیایم تا به

در فیاض تحریر و نوادی نفس کربنشی شتافت تا کل گشت این کاستان را کاملی  
 نکته دان دریافت پس این کاستان را بنا نمیشد زینت داد که سلطانی است  
 در ویش بصیرت و در ویشی است سلطان سیرت یعنی سرو صدقۀ عطا و کل کلشن  
 مکرمت و سخا در خشنه که هر درج و فوقه بند و اخته برج صفات و زاده آزاد  
 العارف من طبقة الملوك والواقف لطريقة السلوك آقا اکبر شاه  
 و ام حملا له العالی از کرم عمیم مرجو است که بنظر قبول در این شاه  
 معقول نخرند و اگر تقصیری بینند در گذرند که لا تکلف بالتصوف

خو شتر بود عروس نخو روی بی جهمر  
 کتبه عبد المذنب العاصمی میرزا داود شیرازی  
 ختم فی لیله جمعه بیست یکم شهر  
 رجب المرجب

۱۳۰۷

م  
م

MIRZA MOHAMED SHIRAZI  
 ملك الكتاب  
 BOMBAY





آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعد  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یہ سیدہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---

۱- در این کتاب که در این کتاب  
 ۲- در این کتاب که در این کتاب  
 ۳- در این کتاب که در این کتاب  
 ۴- در این کتاب که در این کتاب  
 ۵- در این کتاب که در این کتاب  
 ۶- در این کتاب که در این کتاب  
 ۷- در این کتاب که در این کتاب  
 ۸- در این کتاب که در این کتاب  
 ۹- در این کتاب که در این کتاب  
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب



